



yrotsih  
history starts today

[www.yrotsih.com](http://www.yrotsih.com)

پیپور آشوب» در انقلاب

۱۶۴  
۱۱۷

سخن خطاب به سومین کنگره حزب توده ایران

اردیبهشت ۱۳۶۰

در دفتر کتب کتابخانه ملی  
شماره ۷۴۹۸۱  
ثبت گردید.



## «شیپور آشوب» در انقلاب

ششمین خطاب به سومین کنگره حزب توده ایران

۱۶۴۱۷

از: فاریا

اردیبهشت ۱۳۶۰

هیچ يك فرصت زیادی در پیش نداریم. آیامی توان مردم دیگری را سراغ کرد که چنین صبورانه به بی لیاقتی «تاریخ سازان» خویش چشم دوخته باشند؟ توده‌ها، این سازندگان اصلی تاریخ، این قهرمانان حقیقی، گم نام و بی توقع و این افتخار دهندگان واقعی به همان کسانی که عکسشان، مجسمه‌شان نامشان و آوازه‌شان را به حق و ناحق بر فراز دیدگان مردم قرار می‌دهند؛ این بار نیز هر چه در توان داشتند به کار بردند تا «این‌ها» به میدان بیایند، همت کنند و «آن‌ها» را از ستم قرون رها سازند.

اما ای «برگزیدگان ناگزیر» شتاب کنید! مشغول چه کار هستید؟ تاریخ را معطل نسازید و مردم را به بازی نگیرید! دشمن، چون شما «بی‌کاره» و «پرحوصله» نیست، وقت کمی مانده است، اگر در نیابید خودتان و توده‌ها را بار دیگر بر باد خواهید داد.

رفیقی به من نوشته بود:

«باید اعتراف کنم که مدت‌ها جزوات شما را که گاه در مقابل دانشگاه برای فروش عرضه می‌شدند، با نظر تردید می‌نگریستم. می‌پنداشتم این جزوات نیز نظیر



قدیم و جدید است، بدانید.

آن‌ها که به من می‌نویسند و یا می‌گویند بالاخره تو که هستی؟ چرا گاهی «ما» و گاهی «من» می‌نویسی؛ این نامه را باز بخوانند. زمانی که دربارهٔ حزب تودهٔ ایران و وضع رهبری آن می‌نویسم چون خود را زبان بسیاری از توده‌ای‌ها، که نویسندهٔ نامهٔ فوق یک نمونهٔ آن‌هاست، می‌دانم؛ موظفم بنویسم «ما». ولی وقتی دربارهٔ انقلاب، دربارهٔ جنگ و دربارهٔ هر چه که نظر شخصی محسوب می‌شود، اظهار می‌کنم، لاجرم فقط «من» هستم و ممکن است هیچ کس دیگر بامن هم عقیده نباشد. آخر رفقا، من مثل دبیر اول، به خود اجازه نمی‌دهم که خیال پردازی و مالیخولیا بافی شخصی خود را به نام «حزب» قالب بزنم.

باری، آن‌ها «دولادولا» شروع کرده‌اند به عکس‌العمل نشان دادن، و هنوز قبل از این که تکلیف پلنوم شانزدهمشان را روشن کرده باشند، پلنوم وسیع! هفدهم تشکیل می‌دهند. با این همه هزاران آفرین بر شهامتشان! از میان آن سیاه مشق‌های تکراری که ده‌ها بار در طول انقلاب قی کرده‌اند و اینک بار دیگر همان لیزابه‌های دل آشوب کن دربارهٔ جنگ عادلانه و دربارهٔ مبارزه ضد امپریالیستی حاکمیت را جمع کرده، به عنوان اسناد پلنوم هفدهم وسیع منتشر می‌کنند، آن‌چند سطری که اعتراف به علنی شدن حزب و آغاز دوران فعالیت آزاد و لغو مادهٔ ۳۶ اساسنامه است، حرفی است که به کار ما می‌خورد: اینک که حزب علنی است، آیا اشکالی دارد که به این سؤال ناقابل این بندهٔ فضول، اعلیٰ حضرتان کمیتهٔ مرکزی، پاسخ دهید:

شما پلنوم هفدهم وسیع را از چه تاریخ تا چه تاریخ، با شرکت چند کادر حزبی - تعداد و نه اسامی آن‌ها - برگزار کرده‌اید و این کادرهای حزبی چه گونه برای شرکت در پلنوم «دست چین» شده‌اند. آیا کمیته‌های حزبی آن‌ها را انتخاب و مأمور کرده است و یا دبیر اول به حضور خود، برای شرکت در پلنوم وسیع و صرف نطق و درود، طلبیده است. و بالاخره آیا همهٔ اعضای کمیتهٔ مرکزی، دفتر سیاسی، هیئت اجراییه، مشاوران

صدها جزوه و کتاب و مقاله و اعلامیه‌ای است که از  
حپ‌چپ تا راست راست، از پیکار آنارشیست تا ساواک  
آمریکایی، بر علیه حزب بیرون می‌دهند...  
نسل من، نسل جوانان پرورده در برهوت پهلوی زده،  
که در آغاز انقلاب خود را مارکسیست می‌دانست بی  
آن که يك جزوه اصیل مارکسیستی مطالعه کرده باشد،  
برای اولین بار پس از انقلاب از چشمه گوارای اسناد  
و مدارك مارکسیسم که به وفور چاپ می‌شدند، نوشید و  
با ولع به مطالعه پرداخت. هر چه دانش مارکسیسم فزونی  
گرفت، تعصبی که ریشه در احساس دارد، عقب رفت.  
چه، تعصب و دانش نسبت معکوس دارند. بسیاری نسبت  
به سیاست‌های حزب و عاقبت آن‌ها دچار تردید و دو  
دلی شدند. هر مارکسیست در بررسی پدیده‌ها آن‌ها  
را در بعد زمان می‌بیند و هرگز حال را مطلق نمی‌کند.  
شاید اکنون سیاست حزب موفقیتی موقتی نصیب آن  
کند، ولی پدیده را باید به صورت پروسه دیالکتیکی و  
در تغییر و تحول در بعد زمان دید و آینده را از نظر  
دور نداشت. و همین آینده حاکمین فعلی و سرنوشت سیاست  
های آن‌هاست که انسان را دچار تردید می‌کند.  
آینده‌ای که صعباً آینده حزب هم در گرو آن است.  
کوشیدم مانند برخی متعصبین که به علت جهل سیاسی  
زائیده ۵۰ سال دیکتاتوری پهلوی متأسفانه در محیط  
سیاسی دوروبر، فراوان دیده می‌شوند، نباشم. کلاه خود  
را قاضی کردم و بانظر کریتیکال... به حزب و سیاستش  
نگریستم...»

کم و بیش برای من نامه‌هایی می‌رسد. و بیش‌تر، این‌جا و  
آن‌جا قضاوت‌هایی در باره کاری که انجام می‌دهم، می‌شنوم.  
اما چرا از میان آن‌نامه‌ها و آن قضاوت‌ها این یکی را نقل  
می‌کنم؟ زیرا شما نیز بایستی چون من چشمان لبریز نگرانی  
از آینده، شوق شنیدن و دانستن و میل و اراده کار و عمل را  
در نویسندگانش می‌دیدید تا مثل من نامه او را صدای راستین و  
سمبلیک و بی‌غل و غش آنچه که در سینه اکثر توده‌ای‌های

از کجا آغاز شد و به چه انجامید؟

از این جا و بدین گونه آغاز شد آن دهن کجی بی خردانه نسبت به الزام های تجدید حیات حزب.

«س: منظورتان از این که حاضرید در يك بحث بدون پیش داوری و برخورد منجمد شرکت کنید چیست؟ این سؤال را مطرح می کنم که چرا در حالی که تبلیغات ضد حزب توده مثنوی ۷۰ من کاغذ بوده است، چرا متنی تهیه نکردید که پاسخ گوی آن تبلیغات باشد؟ و نسل جدید از تاریخ خود مطلع گردد؟»

ج- شما می دانید که در ۱۵۰۰ (!؟) سال قبل همان نسبت هایی که به ما می دهند از قبیل خائن، وطن فروش، بی دین و امثال آن به جردان و برونو<sup>۱</sup> که از نوابغ بشری و از متفکرین بزرگ قرون وسطی بود هم می دادند... این فحش ها: خائن، وطن فروش، عامل اجنبی، عامل بیگانه، عامل دشمن، که جمعاً ۱۵ تا ۱۶ تا فحش می شود (!؟) ... در عین حال فحش هایی بوده است که ارتجاع فرانسه به ویکتور هوگو هم ... می داده است. (مردم، شماره ۶ نخستین مصاحبه مطبوعاتی کیانوری پس از ورود به ایران ۲۵/۱/۱۳۵۸)

انقلابیونی که از میان خون خود، در یکی از عظیم ترین اقدامات خلقی

۱: جردان و برونو، فیلسوف ایتالیائی قرن شانزدهم میلادی که به آتش سوزانده شد، ۱۶۰۰-۱۵۴۸.



و غیره و از جمله مثلاً رفیق انوشیروان ابراهیمی، عضو کمیته مرکزی، در پلنوم وسیع شما شرکت داشته‌اند؟ و اگر او و یا هر عضو دیگر کمیته مرکزی در پلنوم حضور نداشته علت را مرقوم دارید و نیز بیشتر توضیح دهید که به چه علت هیئت اجراییه به هیئت سیاسی تغییر نام می‌دهد؟

با تقدیم احترامات فائقه، ناریا

### نخستین مصاحبه کیانوری

بر روی صندلی دیراولی، در پیشگاه خلق و تاریخ، در حالی که پشت سرشان، برزمینه خاکستری رنگ فرصت‌های گران‌بهای بر باد رفته بسیار، تپه ماهورهایی دیده می‌شود از گورانقلابیون، که ندانم کاری‌های آنان به وجود آورده است، یله می‌دهند و در مقابل همه این اصرارها که مؤکدانه نقص کار را یاد آوری می‌کند، تنها يك پاسخ دارند: «ما خون سرد کبیری هستیم»!!!

«خبرنگار دیگری: آقای کیانوری اجازه بدهید مسئله‌ای را که ایشان مطرح کردند من از جهت دیگری مطرح کنم. برای این که در طول این سال‌ها تمام تبلیغات رژیم، تبلیغات سوءش، متوجه حزب توده ایران بوده و برای همین است که این نسل جوان ما بدون اطلاع، یعنی بدون این که از تاریخ حزب توده و در حقیقت از گذشته خود اطلاع داشته باشد وارد شده و چیزی که مورد نظر من است و با این آقا اختلاف نظر دارم، این است که شما موظفید که این آگاهی را به نسل جوان بدهید تا گذشته خود را بشناسد.

ج: ببینید. من دو مطلب را بگویم. اول... ما بایستی با امکاناتی که الان داریم مقداری از مسائلی را که تا حالا نتوانستیم حل بکنیم، حل نمائیم... خوب خیلی مسائل هم هست که هنوز باید جواب بدهیم با امکاناتی که پیدا شود حتماً این مسائل را جواب می‌دهیم. دوم این که يك چیز دیگر می‌خواهم بگویم... که آیا شما در خودتان این تردید دیده نشده که چرا این حرف‌هایی که شما درباره حزب توده ایران می‌زنید، عین همان حرف‌هایی است که ارتجاع و امپریالیسم علیه ما می‌زنند. رژیم شاه، رژیم دشمن مردم ایران، سی سال تمام این حرف‌های شما را می‌زد» (از همان مصاحبه، مردم شماره ۶).

نه با امکاناتی که داشتند و نه با امکاناتی که به دست آوردند، کلامی در آن زمینه بر لب نراندند و به جای آن، دروغ و جعلیاتی به نام تاریخ حزب که «کم‌حافظگی» آنها حتی مچشان را در اعداد و ارقام گیر می‌اندازد، سرهم بندی کردند:

«... در آن زمان شهریاری در عراق بود. این کمیسیون شهریاری را احضار کرد و چون درباره اش حرف‌هایی زده

تاریخ گذشته بودند، از رهبرانی که پس از ربع قرن حاشیه‌نشینی، اینک به‌یمن آن قهرمانی‌ها به میهن بازگشته بودند، کم‌ترین انتظارشان این بود که با آن‌ها برخوردی متین و مجاب‌کننده در پیش گیرند، و حالا در عوض، سبک‌مایگی‌هایی تحویل می‌گرفتند دربارهٔ جردانوبرونوو و ویکتور هوگو، که روز به روز «مفرح‌تر» شده است:

«آقای رجوی... اول شروع می‌کند به تخطئه کردن حزب توده ایران و یک مشت «شاهد» از بیست تا سی سال پیش می‌آورد!... اگر کسی بگوید «اینستین آدم بسیار بی‌شعوری است چون در کلاس ششم ابتدایی یک روز مسئلهٔ ریاضی‌اش را حل نکرده بود، به او چه جواب می‌دهید؟ یا این که بیایند و بگویند: ریشتر، پیانیست معروف شوروی، از موسیقی چیزی نمی‌فهمید، چون چهل سال پیش او را به علت ندانستن درس موسیقی از کلاس بیرون کردند!» (مردم، شماره ۴۶۷)

بیش از دوسالی است که برای گریز از بیان چند کلمه دربارهٔ حقیقت آنچه که بر سر حزب آورده‌اند، دیر اول، یک سری از نام‌آوران را که دربارهٔ وضع امروز حزب ما هیچ تقصیری ندارند، از ۱۵۰۰ سال پیش تا کنون در گورهایشان به لرزه درمی‌آورد، آن‌ها را به شهادت می‌طلبد و در حالی که مویی از سر خودشان کم نشده، جردانوبرونوو؛ در حالی که ۴۰ سال است پاسخ مسائل سیاسی را غلط از آب درمی‌آورند، اینستین؛ و در حالی که در هم‌نوازی با تاریخ معاصر، حتی یک نت را درست و به‌جا نتوانخته‌اند، ریشتر را با خود مقایسه می‌کنند!!!

آن روزهای اول پس از انقلاب، انقلابیون تقریباً با نوعی استغاثه، از رهبران حزب توده درخواست می‌کردند که به نیازهای جنبش توجه شود:

«خبرنگار ادامه می‌دهد که اتهام به حزب توده ایران فقط از طرف ارتجاع انجام نمی‌شود، بلکه، سازمان‌های مترقی هم همان اتهامات را با شواهد و دلایل تاریخی مطرح می‌کنند. مثلاً نیروهای مترقی مسئله خطاها یا صریح‌تر بگوییم خیانت‌های حزب توده را تأیید می‌کنند.

ج: ما همهٔ این اتهامات را در یک محتوا می‌بینیم. ببینید، اولاً به شما بگوییم که ما بسیار خونسرد هستیم. یعنی اگر کسانی به هر شکلی با هر انگیزه‌ای بیایند توی روی ما بگویند شما خائن هستید. مؤدبانه نیست. (!؟) ما این حرف‌ها را ۳۷ سال است که داریم می‌شنویم» (مردم شماره ۶،

که دبیر اول فعلی نیز بدون اطلاع دیگران، این یا آن عمل، که ده سال دیگر  
افتضاحش بالا خواهد آمد را انجام نمی‌دهد.

مگر این همان دبیر اولی نیست که انتخابش به سمت فعلی در پلنومی انجام  
شده که همه اسنادش قلابی است؟ باری این صحنه‌سازی‌ها را مردم به عنوان پاسخ  
نمی‌پذیرند و سئوال‌ها که از ابهامات جدیدی نیز متورم‌تر شده‌است، تکرار  
می‌گردد. و دست آخر انقلابیون همان برگردان دائمی را که تا امروز ادامه  
دارد، تحویل می‌گیرند که: «عدم ستایش از ما همزبانی با شاه و ساواک و ضدانقلاب  
و امپریالیست‌هاست».

«بی‌شک ما به دشنام‌ها و افتراها... پاسخ نمی‌گوئیم، زیرا این  
دشنام‌ها و افتراها همگی در ضرابخانه شاه منفور و ساواک و  
«سیا»، ضرب شده‌اند و ۴۰ سال است توسط کلیه عوامل  
امپریالیسم آمریکا و رژیم جنایت کار پهلوی، علیه حزب توده  
ایران به کار می‌ورند.» (مردم، شماره ۴۳۱).

بین آن نقل قول اولین مصاحبه دبیر اول درباره ساواک و غیره، تا نقل قول فوق  
تقریباً ۲ سال فاصله است، اما این استدلال عقب افتاده بی‌ثمر، حتی به قدرثانیه‌ای  
رشد نکرده است. آنان به جای منطق، هرچیز دیگر و از جمله شعرهاست که  
تحویلتان می‌دهند:

آنان که دست رد به رخ ما نهاده‌اند  
بر ما زبان طعن و ملامت گشاده‌اند  
ظاهر شود، چوپرده بر افتد ز روی کار  
کایشان نه دادمردی و انصاف داده‌اند.

(شعر از جامی، دنیا، شماره ۴، آذرماه ۱۳۵۸).

جردانو برونو و جامی، شعر و این و آن را به شهادت طلبیدن را وسیله‌ای کرده‌اند  
برای این که چیزی درباره مطلب اصلی ننوشته باشند، عجیب است که با تمام تنه  
روی پرده می‌افتند تا مبادا «برافتد» و آن وقت دیگران را به نامردی و بی‌انصافی  
متهم می‌کنند!

سرانجام، آن روز معلوم شد که انقلاب ذره‌ای حضرات را از جایشان تکان  
نداده است و آن امید که شاید برای «روزنو» در حزب خانه‌تکانی شود، زیر  
ضخامت غبار تحجر اندیشه و حسابگری‌های جاه‌طلبانه مدفون گردید:

«در مورد چگونگی نظر حزب نسبت به همکاری نیروها و  
بحث ایده‌ئولوژیک با آن‌ها رفیق کیانوری اظهار داشت:  
ما نظرم آن همان است که در پیشنهاد (به اصطلاح) شانزدهمین

می‌شد، او را مورد سؤال و جواب قرار داد و به این نتیجه رسید که این فرد غیر قابل اعتماد است و باید از سازمان های حزبی کنار گذاشته شود. بدین ترتیب حزب، شهریاری را کنار گذاشت. من خودم در این کمیسیون شرکت داشتم.» (نکاتی از تاریخ حزب توده ایران، ن. کیانوری)

«... ما شهریاری را در سال ۱۳۳۹، به علت نداشتن صلاحیت سیاسی و عدم اعتماد از حزب اخراج کردیم...» (پرسش و پاسخ ۱ ص ۲۴، ن. کیانوری).

«اطلاعاتی که اکنون ما درباره شهریاری داریم، متفاوت است. بعضی از این اطلاعات این طور حکم می‌کند که شهریاری از همان دورانی که در شرکت نفت جنوب کار می‌کرد، در خدمت پلیس بوده و تمام دوران بعدش برای پلیس کار می‌کرده...» (نکاتی از تاریخ حزب توده ایران) «... عباس شهریاری... از همان سال ۱۹۶۰، یعنی، حدود سال ۱۳۴۱ با ساواک همکاری داشت.» (بررسی مسائل گوناگون... ن. کیانوری، ص ۲۳۵)

«چند ماه بعد، پس از پلنوم دهم که رفیق رادمش دومرتبه دبیر اول حزب شد و مسئول کار سازمان مخفی در ایران گردید، وی که اعتماد زیادی به شهریاری داشت بدون اطلاع کمیته مرکزی، شهریاری را به کار گرفت» (نکاتی از تاریخ حزب توده ایران، ن. کیانوری)

«علی‌رغم شناختی که قبلاً در رهبری حزب نسبت به او وجود داشت توانست با جلب اعتماد بدون خدشه رفیق رادمش، که متأسفانه بدون اطلاع سایر افراد رهبری بود. خود را در مرکز رهبری سازمان حزب در ایران (!) قرار دهد.» (پرسش و پاسخ ۷ ص ۲۴، ن. کیانوری) و قس علی‌هذا.

ما اسناد و شواهد کافی در اختیار داریم که عباس شهریاری بارها و بارها، بدون گریم و ماسک، در طول ۱۰ سال تمام هر وقت که اظهارش می‌کرده‌اند در جلسات کمیته مرکزی شرکت می‌کرده است که این اسناد را به آن نهاد دموکراتیک واقعی حزب، اگر تشکیل شد، به موقع خود ارائه خواهیم داد. اما اگر همان اعتراف خودشان را نیز بگیریم، به راحتی مفهوم ساتترالیسم دموکراتیک در رهبری حزب توده و نحوه ارتباط بین آنان را در خواهیم یافت. چه کسی تضمین می‌کند

یکدیگر، تمام نیروهایشان را برای رسیدن به هدف‌های مشترک علیه دشمن مشترک به کار گیرند... راه رسیدن به این جبهه، از مراحل گوناگونی می‌گذرد. در این راه، آتش بس، توافق‌های ضمنی، اشتراك عمل در این یا آن برنامه... وجود دارد. ما... آماده‌ایم. اما نخستین شرط این است که... دشنام‌گویی را کنار بگذارند» (بررسی مسائل گوناگون، ص ۲۲۵ و ۲۲۶)

طبیعی است که این شرط «نجات بخش» برای رهبران حزب توده، از سوی دیگر نیروها پذیرفته نشد و نتیجه آن، این بود که حزب توده ایران از نظر سیاسی، در فضا معلق ماند، تکیه گاه اجتماعی، سیاسی نیافت و از عرصه مبارزه ایده‌ئولوژیک درست و منطقی به دور افتاد:

«شما باز هم مطالب و مقالات چریک‌ها و مائوئیست‌ها ( و در این ایام مجاهدین و دیگران) را که در مورد ما می‌نویسند، بخوانید. حتی مطالب روزنامه‌هایی را که انتظار نداشتیم به ما حمله کنند، بخوانید، تا متوجه شوید تمام مطالبی که در ارتباط با ما می‌نویسند، همان چرندیات سی‌ساله ساواک است. اما این که امروز در جامعه ما چه می‌گذرد و نظر ما نسبت به مسائل گوناگون اجتماعی چیست، هیچ کس به آن توجهی ندارد».

(بررسی مسائل گوناگون ایران ن. کیانوری، ص ۲۷۵)

این تکرار چرندیات ساواک، عبارت بود از سئوال‌های بسیار مشخص‌اساسی درباره مواضع حزب توده ایران از بدو تشکیل تا انقلاب ۱۳۵۷ و یک سری تردیدهای موجه درباره ماهیت مشکوک برخی رهبران حزب. این سئوال‌ها می‌کوشید که رهبران حزب توده ایران را وادارد تا به مسئولیت‌های خویش درباره نقاط عزیمت‌های اجباری جنبش مترقی به عقب، پاسخ گویند. اما رهبران همیشه بدان بی‌اعتنا ماندند، بر خورد غیر مسئولانه نمودند، و بدین وسیله سازمان‌های سیاسی مترقی و انقلابیون پیش‌تاز و آگاه را نسبت به خود مأیوس کردند. آن‌ها رهبران و حزب توده را رها کردند و این‌ها نیز ناگزیر شدند که به صورت ارتجالی از پس انبوه بی‌شکل مردم به راه افتند و طبیعتاً گرفتار زیر و بم حوادث انقلاب و روی‌دادهای عینی گردیدند:

« ما معتقدیم که جبهه متحد خلق، بدون حضور ۹۰ درصد، یا خیلی دست کم بگیریم، ۸۰ درصد مردم ایران که اکنون از خط امام خمینی پشتیبانی می‌کنند، نمی‌تواند جبهه متحد خلق باشد. اگر چنین خواستی تحقق نیابد «مینی جبهه متحد

پلنوم کمیته مرکزی برای تشکیل جبهه متحد خلق داده ایم... اگر بحثی به ما تحمیل نکنند ما وارد بحثی نمی شویم... آن قدر مسائل هست که ما حاضریم هر گونه بحثی را هر گونه آتش بسی را بپذیریم... به هیچ وجه نمی گویم که آقایان بیاید اعلام جبهه علنی هم بکنیم. نه! آتش بس علنی بکنیم... هیچ بحث زائدی را تحمیل نمی کنیم. فقط اگر مورد حمله قرار بگیریم، دفاع خواهیم کرد. (اولین مصاحبه کیانوری، مردم شماره ۶)

جبهه متحد خلق، اتحاد سازمان یافته و علنی نیروها، بحث ایده نولوژیک، همه و همه فرع است بر اصل «آتش بس» و «ترك مخصوصه». همه استدعا و همه همکاری مورد تقاضای دیر اول از دیگران این است: «گذشته را پیش نکشید!» آیا واقعاً آن بالا چه خبر بوده است که آن‌ها در اولین فرصت تاریخی که سال‌ها برای تحقق آن جنگ در جریان بوده است، تنها و تنها در اندیشه «دهان بند» برای نسل گذشته و «چشم بند» برای نسل انقلابی امروزند؟

مرا ببخشید که می خواهم يك بار هم از خاطراتم استفاده کنم و مطلبی را نقل کنم که جایی نوشته نیست، فاقد سند است. اما جز حقیقت چیزی نیست: زمانی بخشی از همین مطالب را که مدتی است می نویسم، با احسان طبری در میان گذاردم. اصرار داشتم که در این باره ها فکری بکنند و پاسخی بدهند. آنچه که ذکر می کنم، اگر واژه به واژه با پاسخوی منطبق نباشد، به یقین سرمویی با منظور وی تفاوت ندارد:

«نمی توانیم رفیق. حزب توده ایران در چنان چاله هایی افتاده است که حتی برای نجات خویش هم نمی تواند کسی را بالای آن‌ها بخواند.»

رفقا و انقلابیون و میهن پرستان، يك بار دیگر این کلمات را، که به حقیقت سوگند، همانی است که از دهان وی بیرون آمده بخوانید و به عمق فاجعه پی ببرید.

بعدها نیز، هر نوع همکاری واقعی، هر نوع تشکیل جبهه و غیر این‌ها، با سازمان‌های سیاسی-طبقاتی ایران، با «شرط» اصلی رهبران حزب توده، یعنی «آتش بس» و «ترك مخصوصه» روبه‌رو می گردید:

«نخستین شرطی که ما برای تشکیل جبهه متحد خلق قرار دادیم، این بود که نیروهای سیاسی، مسائل فرعی و جزئی (!) مورد اختلاف را مسکوت بگذارند و به جای حمله متقابل به

که در طرح آن‌ها ابتکار به خرج نمی‌دهند. شما اگر کتابی را که سرگرد زیبایی به نام «کمونیسم در ایران» نوشته و به تازگی به دست ما افتاده است، بخوانید، خواهید دید که تمام این دروغ‌ها، تحریف‌ها و اتهامات و افتراها را، بدون استثناء از آن‌جا برداشته‌اند.» (بررسی مسائل گوناگون... ن. کیانوری، ص ۲۷۵)

ملاحظه کنید که رهبران حزب توده ایران «خونسردانه» منتظرند که مردم خسته شوند و بس کنند. آن‌ها بی‌پروا به سازمان‌های سیاسی و انقلابی می‌گویند که: «شما هر چه می‌خواهید حنجره‌تان را بدرانید، یک سال، دو سال، بیست سال یا تا آخر عمر. ما همان‌طور که به سرگرد زیبایی جواب نمی‌دهیم به شما نیز که بلندگوی او هستید، چیزی نخواهیم گفت!» آیا با چنین برخوردی صاف و ساده نهایت سفاقت نیست که انسان از همان سازمان‌ها بخواهد که: «درجبهه متحد خلق مجتمع شویم!» و منتظر باشد که تمام سازمان‌ها و گروه‌ها و احزاب به آن‌ها جواب ندهند: «شما هر قدر می‌خواهید درباره چنین جبهه‌ای فریاد بکشید، یک سال، دو سال، بیست سال یا تمام عمر، ما به شما اعتنا و اطمینانی نخواهیم کرد.»

سال ۱۳۵۸، سال تلاش رهبران برای سر و سامان دادن به تئوری‌های ویژه، جهت در پیش گرفتن تاکتیک‌های خاص خویش، که نحوه رویارویی هر چه وسیع‌تر و قاطع‌تر با انقلابیون و دیگر سازمان‌های سیاسی را مشخص می‌ساخت، بود. آن‌ها می‌بایست چنان رفتار می‌کردند که با ادعاهایشان درباره حزب طراز نوین طبقه کارگر و غیره نیز حتی الامکان «برخورد» نکند.

این تلاش ناموفق در ۳ وجه عمده آغاز شد و ۳ مسئول مبرز برای خویش پیدا کرد:

۱. کیانوری، به عنوان مرکز ثقل این گونه آشوبگری‌های ذهنی، طراح و سازمانده بی‌پرنسبی‌های مکرر در حزب، مسئول مواجهه با عوام‌الناس و مشغول کردن آن‌ها با ضرب‌المثل‌ها و نکته پردازی‌ها و ذکر شواهد سرودم‌بریده تاریخی و تحلیل‌های آبکی توده‌پسند از انقلاب ایران شد. بساط معرکه‌گیری خود را در جلسات پرسش و پاسخ پهن کرد و از شانس بلند ما، و ذوق و عشق آن‌ها برای هر چه متورم‌تر کردن «مجموعه آثار» خویش، چندی بعد مجموعه این شیرین کاری‌ها را در کتابی با عنوان «بررسی مسائل گوناگون انقلاب ایران در سال ۱۳۵۸» جمع آوری و منتشر کردند. همچنان که این مجموعه بی‌بدیل، این کارناوال بین‌المللی اندیشه‌های ناب عامی‌گرانه و این ساده‌لوحی کاسب‌منشانه در عرصه برخورد با مسائل اجتماعی شعله‌وری نظیر انقلاب ایران، ابزار کار اصلی ما برای رسوا کردن وی است، خود، به عنوان «مانیفست» عوام‌فریبی می‌تواند برای همیشه مورد استفاده



«خلق» خواهد بود، نه جبهه متحد خلق، به نظر ما، باید نیروهای عظیم خلق که اکثریت زحمتکشان ما جزو آن هستند، در جبهه متحد خلق شرکت کنند، تمام تلاش ما باید در این جهت باشد که با آنها يك برنامه مشترك و مورد توافق تهیه کنیم. در غیر این صورت جبهه متحد خلق تحقق نخواهد یافت.» (بررسی مسائل گوناگون، ن. کیانوری، ص ۲۲۴)

کار شاق تشکیل جبهه متحد خلق، از طریق مذاکره با تک تک ۹۰ درصد یادست کم بگیرد ۸۰ درصد خلق، نتیجه طبیعی آن «آتش بس» پذیرفتنی و غیر ممکن است که دبیر اول نه از طریق حل عوامل و علل اختلاف، بلکه از طریق تحمیل به دیگران در پی آن است. اما او تصمیم دارد که به هر حال تمام تلاش حزب را برای این مقصود به کار اندازد و از وی نیز «هر کاری» برآمدنی است.

باری، انقلابیون و سازمان‌های سیاسی - طبقاتی انقلاب نتوانستند «آتش بس» با متجاوزینی که تا قلب جنبش را به ویرانی کشیده بودند، بپذیرند. آنها بر آتش توپخانه خود علیه این متجاوزین افزودند و این‌ها نیز دریافتند که حزب را بایستی به راه دیگری جدا از سازمان‌های سیاسی شناخته شده وریشه‌دار بکشانند. برایشان کاملاً آشکار شد که هر همکاری، گرد هر برنامه و با هر هدفی، از طرف سازمان‌های سیاسی ایران، در ابتدا به طور غیر قابل نقض موکول می‌شود به پاسخ‌گویی رهبران حزب توده ایران در مقابل سئوالات جنبش، و این امر از نظر رهبران حزب توده، پذیرفتنی نبود.

«به نظر ما، خوب است که این دوستان در هر جا که هستند، در سازمان چریک‌های فدایی خلق، سازمان مجاهدین خلق یا حزب دموکرات کردستان، و در يك کلام، تمام سازمان‌ها، گروه‌ها و احزابی که به اعتقاد ما عناصر متشکله جبهه متحد خلق هستند، سرانجام در زمینه آنچه که ما امروز می‌گوئیم، با ما به بحث بنشینند. دیگر بس است. ما پیشنهاد می‌کنیم مهلتی قائل شویم و در این مهلت، يك سال، دو سال، بیست سال، هر قدر می‌خواهند همان لاطائلات سی سال پیش را تکرار کنند، اما قول بدهند که در پایان این مهلت مثلاً از يك سال دیگر درباره جریانات سیاسی روز و آینده کشور سخن خواهند گفت... اما به نظر می‌رسد که چنانکه این دوستان خیلی خالی شده است. زیرا تمام ابهامات و افتراهایی که علیه ما مطرح می‌کنند، دیگر منحصراً تکرار چند مفهوم قالبی است

« واپس نگری » نیز جای می گرفت و کوردلانه گمان بردند که اگر بر روی حزب « ضریح مقدس » نصب نمایند، لابد توده‌ها میلیون میلیون برای بوسیدن آن بر یکدیگر پیشی خواهند گرفت و کار خویش را از این گونه مقدمات و زمینه چینی‌ها آغاز نمودند:

« گاهی لازمه انقلابی بودن این است که گذشت‌ها و سازش‌های بزرگ صورت گیرد. سازش‌هایی که نتیجه آن پیروزی و پیشرفت کار انقلاب است.

بسیاری از حرکات به ظاهر انقلابی و پر طمطراق می‌تواند در واقع يك عمل ضدانقلابی و خرابکارانه از کار درآید. بر خورده‌هایی که گاه بادشنام‌گویی و تهمت زدن به حزب ما در زمینه مسائل سیاسی همراه است، نتیجه برداشت نادرست از سیاستی است که ما در پیش گرفته‌ایم. این سیاست می‌تواند موفقیت‌های بزرگی برای پیش برد جنبش انقلابی ایران، در آن جهتی که ما می‌خواهیم و خواست نیروهای صدیق خلقی و ضدامپریالیست نیز هست، به بار آورد. آن‌ها این مسئله را درك نمی‌کنند و تنها به ظواهر کاملاً ساده مسائل سیاسی و اجتماعی توجه دارند. » (بررسی مسائل گوناگون ... ن. کیانوری، ص ۲۴۲).

سازش‌های بزرگ، آغاز می‌شود. سازشکاران به انقلابیون چشمک می‌زنند که حوصله کنید نتیجه این سازش، موفقیت‌های بزرگ خواهد بود. اما بینیم این سازش‌های بزرگ به چه انجامیده است و کدام موفقیت‌ها را نصیب رهبران حزب توده ایران « برای پیش برد جنبش انقلابی ایران، در آن جهتی که خواست نیروهای صدیق خلقی و ضدامپریالیست » نیز باشد، کرده است؟ تئورسین حزب، نصایح دبیر اول را با جملاتی فاضلان‌تر در همان دوران، چنین تکرار می‌کرد:

« اگر شما در مبارزه به خاطر اصول انقلابی سرسختی و استواری نشان ندهید، دیر یا زود به لجن‌زار سازشکاری با دشمنان خلق و دشمن با خلق درخواهید غلطید - چیزی که بسیاری از خائنان و مرتدان در همین کشور بدان دچار شدند ... نخواستند محرومیت‌های ناشی از سرسختی در اصول انقلابی را بپذیرند... (جالب است! این فقط می‌تواند شرح حال گذشته و اکنون خودشان باشد و بس. و گرنه من که نمونه دیگری سراغ ندارم) اما استواری اصولی شرط لازم هست،

رهبرانی قرار گیرد که علاقه‌مند باشند جاپای وی بگذارند.

۲. طبری، به‌عنوان تئورسین حزب، به‌نگارش مقالاتی پرداخت که در آن، سعی بلیغ و پرطمطراقی برای «وصله پینه کردن» مارکسیسم و ویژه رهبران حزب توده ایران بر عبا و قبای انقلاب انجام می‌گرفت. سلسله مقالاتی که وی در این باره در سال ۱۳۵۸ در مردم و دنیا منتشر کرد؛ بعدها در کتابی تحت عنوان «برخی مسائل حاد انقلاب ایران» به‌چاپ رسید که به‌آن رجوع‌ها خواهیم داشت.

۳. کارگزار و شریک و صاحب سهم سوم این شرکت ویژه عوام فریبی «جوانشیر» است. وی مسئول «رتق وفتق» مسائل گذشته، جمع‌آوری اسناد و مدارک و لحیم کردن آن‌ها به‌یکدیگر و حتی‌الامکان جست و جوی راه‌گریزی است که بتوان برای «رفع تکلیف» و به‌عنوان پاسخ به‌مسائل گذشته حزب در مقابل توده‌ای‌ها گذارد. شاهکار وی در این باره کتاب «تجربه ۲۸ مرداد» است که در واقع هیچ‌چیز در باره سؤال اصلی ۲۸ مرداد که: «چرا رهبران، افراد را در آن روز تنها گذارده و حزب را تحت‌الحفظ و کت بسته تحویل کودتاچیان دادند؟» نگفته است. همه کتاب تکرار مطالبی است از قبیل: رزآرا کشته شد، علاء آمد، مصدق رهبر جبهه ملی بود، قوام‌السلطنه را مردم در ۳۰ تیر ساقط کردند، دربار مرکز توطئه‌ها بود، زاهدی مأمور سیا بود، بقایای خائن است و مصدق همه امیدش را به آمریکا بسته بود، کودتا را سازمان سیا راه انداخت و قس علی‌هذا، که هیچ‌کس بر سر آن‌ها جر و بحثی ندارد. تجربه وی در مورد کتاب «تجربه ۲۸ مرداد» در برخورد با مأموریت وی، آن قدر ناموفق بود که عجالتاً از دست زدن به تجاربی از آن نوع خودداری می‌کند.

پس از این تدارکات بود که رهبران، ناگزیر به سوی تنها حزب باقی‌مانده به سمت حزب جمهوری اسلامی روی آوردند که در گذشته اصلاً وجود نداشت تا سئوالی را مطرح سازد. آن‌جا را محلی برای پناه گرفتن تشخیص دادند و به‌دنبال آنان از این موضع به آن موضع و از این انحراف به انحرافی دیگر کشانده شدند و رفته رفته در کام غرقابی از تسلیم و تحریف و مضحکه سیاسی فرورفتند. «این که چه طور قدرت در درجه اول به دست روحانیت مبارز افتاده است، به هیچ وجه تصادفی نیست و دلایل عینی تاریخی آن، در تکامل سی ساله اخیر جامعه ایران نهفته است.» (نورالدین کیانوری، پرسش و پاسخ ۲، صفحه ۲۶).

رهبران حزب توده ایران، از جنبش به‌طور رسمی بریدند، برای آن تاریخ نویسی تدوین کردند، مبدأ نبرد مترقی را برای خوش‌آیند همپالگی جدید تغییر دادند، برای دوستی با فیلبان به‌واقع خانه‌ای ساختند که در آن فیل عظیم‌الجثه

باشد. این، مقهور رویدادها شدن و در پس توده‌ها حرکت کردن است. ما می‌گوئیم آن‌ها مارکسیسم، لنینیسم را و به تبع آن حزب را به انحرافات چپ و راست آلوده‌اند و بدین جهت است که حزب، پس از ۴۰ سال کار، قادر به ارتباط منطقی مارکسیستی با توده‌ها نیست. ما می‌گوئیم نتیجه رفتار و گفتار آن‌ها، نتیجه دروغ‌گوئی‌ها و عوام‌فریبی آن‌ها، این شده است که رهبری حزب و به تبع آن، تمام حزب از اندیشه توده‌ها به عنوان سازمانی کارساز و راه‌گشا بیرون رفته و بازگرداندن آن، به همان شیوه‌های رسوا شده در گذشته، به کلی محال است. ما می‌گوئیم راه نجات حزب، فقط و فقط تجدید سازمان آن، فقط و فقط رعایت دموکراسی حزبی در آن و فقط و فقط تبدیل آن به حزبی واقعاً مارکسیستی است. ما می‌گوئیم نه تنها توده‌ها، بلکه روشنفکران و نیروهای انقلابی و مارکسیست‌های واقعی نیز از فرصت طلبی‌های رهبران حزب به جان آمده‌اند. چرا راه دور برویم، کافی است برخورد حزب با مذهب را در همین روزها مرور کنیم. آنچه که ما می‌خواهیم در این باره طرح کنیم، بیرون از مسائل امروز انقلاب ایران است، تحلیل انقلاب ایران و بررسی نقش مذهب در آن نیست. در این باره آنچه که لازم بوده و تا آنجا که ممکن بوده، من هم به سهم خویش در جزوه چهارم و پنجم آورده‌ام. ما این‌جا از ایده‌ئولوژی، از اصول مارکسیسم - لنینیسم و از پابرجایی و عدم نقض این اصول صحبت می‌کنیم و آن‌هم فقط با رهبران حزب توده ایران، زیرا که مدعی رهبری طبقه کارگر هستند و زیرا حزب را، حزب طراز نوین طبقه کارگر می‌دانند.

باید مارکسیستی، «مذهب» به عنوان یک هدف و ایده‌ئولوژی رو در روی ماتریالیسم - دیالکتیک قرار می‌گیرد. این اصل خدشه‌ناپذیر است و یکی از همان اصول انقلابی است که مدعی پیروی از جهان‌بینی مارکسیسم، به ویژه اگر ادعای رهبری طبقه کارگر را نیز داشته باشد، باید با سرسختی و استواری مارکسیستی، با ایده‌آلیسم و متافیزیک آن برخورد نماید. اما «معتقدات مذهبی توده‌ها»، پدیده‌ی روبنایی است، آشتی‌پذیر است و می‌توان و باید آن را امر شخصی توده‌ها دانست و بدان احترام گذارد و مورد توجه قرار داد. لنین تفاوت بین «اعتقادات مذهبی توده‌ها» و «مذهب» را، تفاوت برخورد حزب با این دورا، چنین گوشزد می‌نماید: «تذکره ضمنی دیگر انگلس که ایضاً با مسئله دولت ارتباط دارد، مربوط به مذهب است می‌دانیم که سوسیال دموکراسی آلمان، به نسبتی که فساد دامن‌گیرش می‌شد و بیش‌تر اپورتونیستی می‌گردید، بیش از پیش از فرمول مشهور اعلام «مذهب به عنوان یک امر شخصی» تعبیرهای کوتاه بینانه کج و معوجی می‌کرد. به عبارت دیگر، این فرمول راطوری تعبیر

ولی شرط کافی نیست. باید توانست در عمل در مقابل واقعیاتی که گاه به سود گسترش کامیابانه هدف‌های انقلابی شما نیست، نرمش به خرج داد. نرمش و نه تسلیم، نرمش و نه دمسازگری، نرمش و نه بندبازی‌های فرصت‌طلبانه.

انقلابی واقعی بودن، وظیفه مقدس و کار دشواری است. به ویژه برای کسانی که بار رهبری را در مبارزات انقلابی بر دوش دارند. سیاستمدار انقلابی باید قادر باشد ماهیت امور را از ورای **ظواهر** ببیند. مابین بود و نمود، پدیده و ماهیت گاه تفاوت است. در قرآن این نکته نیک بیان شده است: «عسی ان تحبو شیئاً و هو شر لکم و عسی ان تکرهوا شیئاً و هو خیر لکم...» (برخی مسائل حاد انقلاب ایران، ۱. طبری، ص ۸۳)

انقلابیون کادر مرکزی حزب توده ایران، رهبران حزب طراز نوین طبقه کارگر ایران، مارکسیست - لنینیست‌های درخشان تاریخ معاصر « که در زمره بهترین مطالعین و محققین تئوری مارکسیستی - لنینیستی در جنبش بین‌المللی کمونیستی و کارگری<sup>۱</sup> » هستند، وظیفه مقدس را چنین به انجام می‌رسانند و بار دشوار رهبری مبارزات انقلابی پرولتاریا را که بر دوش دارند، چنین به مقصد می‌برند که برای نشان دادن ماهیت انقلاب، به عینی‌ترین **ظاهر** ممکن متوسل می‌شوند و اسمش را می‌گذارند: نرمش، نه تسلیم، نرمش و نه بندبازی‌های فرصت‌طلبانه!

ما با رهبران حزب توده ایران، در هر دوزمینة استراتژیکی و تاکتیکی جدال داریم. ما انحرافات آن‌ها را در درجه اول انحراف از ایده‌ئولوژی می‌دانیم. ما معتقدیم که رهبران حزب توده ایران از مارکسیسم زنده و خلاق برداشتی خورده بورژوازان دارند، سطح تئوریک غالب آن‌ها نازل است، قادر به تجزیه و تحلیل مراحل مبارزه، شرایط مشخص جامعه و دست‌یابی به جمع‌بندی‌های ضرور و طرح تاکتیک‌های منطبق با این جمع‌بندی‌ها نیستند. آن‌ها فقط «حوادث» را می‌فهمند و تا وقتی که «حادثه» در جامعه حضور و قدرتمندی دارد به خیال بهره‌برداری از آن می‌افتند و هنگامی که طبیعتاً «حادثه» به‌طور عینی پایان یافت و از پیش چشم توده‌ها کنار رفت، از دستور کار رهبرن نیز بیرون می‌رود و آن وقت به انتظار «حادثه» بعدی می‌نشینند. ما می‌گوئیم این نمی‌تواند خصلت یک حزب پیشاهنگ

۱: نقل از کتاب «درباره حزب» مقاله نکاتی چند درباره تحول حزب توده... ص ۶.

مذهب و اسلام و تشیع مجسم کنیم و دروغ دستگاه جور و ستم را که می‌خواهد حزب ما را مخالف مذهب جلوه دهد، فاش سازیم». (دنیا. سال ۵۷، شماره ۷، منتشره در آبان ماه سال ۱۳۵۷).

دیر اول، دیگر آن قدر دستپاچه شده بود که در دی ماه سال ۱۳۵۷، به‌طور کلی در برابر مارکسیسم علمی و مذهب تشیع علامت تساوی می‌گذارد و آن دو را در «جهات اصلی» همسو می‌خواند. و حتی کار را از آن گذراند و پس از انقلاب، مسلمان‌های هیئت حاکمه را مدافع طبقه کارگر و جایگزین مارکسیست-لنینیست‌ها نامید:

«مدافعان طبقه کارگر، همیشه مارکسیست-لنینیست‌ها نیستند. در میان همین مسلمانان که هیئت حاکمه را تشکیل می‌دهند، کسانی هستند که صرف‌نظر از جهان‌بینی، از خواست‌های واقعی اجتماعی طبقه کارگر تا حدود زیادی دفاع می‌کنند.» (پرسش و پاسخ ۲، ن، کیانوری، ص ۲۶).

و سرانجام تئورسین، کار عقیم کردن مبارزه رهایی‌بخش معاصر خلق‌های ما را به‌نهایت رساند و بی‌وبند و بارانه از این پروا نکرد که همان مذهب شیعه را که «بندپای تکامل» خوانده بود، وسیله‌ای از نظر مضمون یکسان با آموزش سوسیالیسم علمی برای تحول و تکامل جامعه امروز ایران بداند و به‌عنوان اهرم معنوی يك تحول مترقی اجتماعی برای این دوران به رسمیت بشناسند.

«...» بینش توحیدی «يك ایده‌ئولوژی سیاسی-اجتماعی مبتنی بر اسلام، مبتنی بر قرآن است. یا به‌دیگر سخن، از جهت ماهیت خود يك بینش مذهبی است. آیا مذهب می‌تواند در دوران ما به اهرم معنوی يك تحول مترقی اجتماعی بدل شود؟...» واقعیت این است که بنا به تصریح مکرر انگلس، در قرون وسطی بارها مذهب، خواه در شرق و خواه در غرب، به‌درفش عصیان خلق بدل شده است و از آن جمله تشیع در کشور ما، در دست شیعیان زیدی و اسمعیلی و اثنا عشری بارها و بارها این نقش را ایفا کرده است...

همان‌طور که آیت‌اله طالقانی بارها ابراز داشته، که مابین این بینش توحیدی قرآنی درباره تحول و تکامل جامعه امروز ایران و خواست‌های آموزش سوسیالیسم تناقضی... نمی‌بینند... ما نیز به وجود این همانندی‌های مضمونی معتقدیم و اختلاف

می‌کرد که گویا برای حزب پرولتاریای انقلابی هم موضوع  
مذهب يك امر شخصی است!! بر ضد همین خیانت کامل  
به برنامه انقلابی پرولتاریا بود که انگلس قیام کرد. (لنین،  
دولت و انقلاب، تکیه‌ها و علامت تعجب‌ها از متن اصلی است).  
اما رهبران حزب توده ایران، درست از زمانی که آوای جرس کاروان  
حاکمان جدید را شنیدند، از زمانی که با شم کاسب کارانه خویش نرخ نان روزرا  
مظنه کردند و از همان اوان که جهت وزش باد را تشخیص دادند، خرمن خویش  
(مارکسیسم) را به آن سو کشیدند و علی‌رغم این که زمانی درباره مذهب نوشته  
بودند:

«بدین سان مذهب انعکاس موهومی از قوای اجتماعی و طبیعی  
مسلط بر ذهن انسان است که در آن نیروهای زمینی، رنگ  
نیروهای آسمانی را به خود می‌گیرند. لاهوت، انعکاسی از  
ناسوت است، مذهب مانند جادو نتیجه جهل بشر، عجز بشر در  
برابر این قوای طبیعی است.» (احسان طبری، برخی بررسی  
ها، ص ۸۹).

و درباره مذهب شیعه نیز اعتقاد داشتند:

«... این ارزیابی به هیچ وجه بدان معنی نیست که محتوی  
تشیع مانند همه مذاهب، سرشار از عقاید و مراسمی نیست که  
پایه عقلی و علمی ندارد و به‌ویژه در دورانی که بشر باید به  
اتکاء راسیونالیسم علمی راه را به سوی پیش بگشاید، به ناچار  
بند پای تکامل است. این ارزیابی بدان معناست که به پدیده  
های تاریخی نباید از نظر گاه‌امروزی نگریست، بلکه باید نقش  
آنها را در زمان‌ها و زمین‌ها به شکل مشخص بررسی کرد...  
تشیع در ایامی که حربه اپوزسیون بود و تشیع در دورانی که  
به حربه هیئت حاکمه بدل گردید دارای نقش همانندی نیست.»  
(احسان طبری، برخی بررسی‌ها، ص ۲۱۵).

ناگهان قبای نو در بر کردند و از اواسط سال ۱۳۵۷، روزی نبوده‌است که  
حضرات دانشمند باکاسه مارکسیسم من‌درآوردی خودشان، به‌دریوزگی «مذهب»  
نرفته باشند:

«... ما این چند نمونه تاریخی پراکنده را - که می‌توان  
ده‌ها نظیر آن را آورد - فقط برای آن ذکر کردیم، که  
استواری و مداومت حزب را در روش اصولی خود نسبت به

و آیت‌اله مطهری و مهندس مهدی بازرگان و دکتر علی شریعتی و ابوالحسن بنی‌صدر و جمعی دیگر، برای تنظیم ایده‌تولوژی سیاسی - اجتماعی اسلامی تلاش‌های گوناگونی به کار بردند... هدف ما آن است که آیا حزب توده ایران، که پیش سوسیالیسم علمی را دنبال می‌کند، در مورد این پیش توحیدی اسلامی، که پرچم مبارزه جنبش انقلابی سال‌های اخیر است. نظرش چیست؟... ما به وجود این همانندی‌های مضمونی معتقدیم... ما تصور می‌کنیم که یک پایه فکری و معنوی جالبی برای تنظیم برنامه مشترک اصلاحات اجتماعی بین هواداران سوسیالیسم علمی و طرفداران پیش توحیدی، وجود دارد.» (احسان طبری، برخی مسائل حاد انقلاب ایران، ص ۴۹ و ۵۰).

این مجیز گویی‌های رک بی‌پرده که تاریخ به یقین درباره آن به زمان خویش قضاوتش را خواهد کرد آیا در جنبش مارکسیستی نامی ندارد؟ چرا دارد. بگذارید از زبان لنین آن‌ها را صدا کنیم و بگذارید از سخنان لنین آینده‌ای به دست‌تورسین خودمان بدهیم تا نقش خویش را نیک در آن ببیند:

«پروفسورهای بورژوای (از قماش بازرگان و غیره) با دادن نسبت «سگ‌مُرده» به هگل (و این روزها به مارکس و انگلس و لنین و دیگران) او را مورد تحقیر قرار می‌دادند و در حالی که خودشان ایده‌آلیستی را ترویج می‌کردند که هزار بار پست‌تر و مبتذل‌تر از ایده‌آلیسم هگل بود. با نظر حقارت به دیالکتیک می‌نگریستند. (یاد برنامه‌های آموزش ایده‌تولوژی از تلویزیون نمی‌افتید؟). رویونیست‌ها هم از پی آن‌ها در منجلاپ لوت فلسفی علم غوطه‌ور شده، تکامل و تحول ساده و آرام را جایگزین دیالکتیک زرننگ و انقلابی می‌کردند. پروفسورهای بورژوازی در مقابل دریافت مقرری دولتی، سیستم‌های ایده‌آلیستی و انتقادی خود را با فلسفه رایج قرون وسطائی - یعنی بایزدان شناسی - دمساز می‌کردند. رویونیست‌ها هم خود را به آن‌ها نزدیک کرده، کوشش داشتند مذهب را «کار خصوصی» اشخاص قلمداد کنند. منتها نه در مورد دولت، بلکه در مورد حزب طبقه پیشرو.» (لنین، مارکسیسم و رویونیسم).



لفظ ما را دچار دغدغه‌ای نمی‌کند». (برخی مسائل حاد انقلاب ایران، ا. طبری، ص ۴۹ و ۵۰)

این ذوات، که همه به‌طور یکسانی در خونسردی، بی‌دغدغه‌گی و آسوده خیالی یکه و نخبه‌اند، لاجرم هنگامی که در باطلاق سرسپردگی گام می‌گذارند، اجازه می‌دهند تا حلقوم فرو بروند، با غرور و تبسم، بیش‌تر خود را غرقه‌می‌سازند و در این‌جا در این باطلاق نوین «ترقی لجن آلود» که افتاده‌اند کار رایکسره می‌کنند و آنچه را که انگلس دربارهٔ نقش مذهب در قرون وسطی، در زمانی که تاریخ هنوز طبقهٔ کارگر را حتی آستن نشده بود به‌عنوان يك محرك عصیان خلق ذکر نموده گستاخانه به‌دوران معاصر، به‌دوران امپریالیسم، می‌کشانند و در این زمان، در عصر انقلاب‌های سوسیالیستی و در حضور طبقهٔ کارگر، با چشم‌بندی با شکوهی در صحنهٔ عوام‌فریبی و حماقت، آن را به‌اهرم تحول مترقی اجتماعی تغییر شکل می‌دهند و ذره‌ای از این که این دورویی‌ها و حقه‌بازی‌ها را به‌عنوان واقعیت معاصر به‌پرولتاریا و زحمتکشان قالب می‌کنند، شرمنده نمی‌شوند و هنوز هم جرأت می‌کنند خود را رهبران حزب طراز نوین طبقهٔ کارگر بخوانند و در حالی که خود، تئوری پردازان اولیهٔ این به‌اصطلاح «بینش توحیدی» را نیک‌می‌شناسند، از منشاء طبقاتی و سمت‌گیری‌های اجتماعی آنان با خبرند و بر بی‌پایگی و غیر عملی بودن آن، در دنیای امروز، در عصر امپریالیسم درنده‌خو، وقوف کامل دارند، چنین تقدیسه‌شان می‌کنند و در چشم خلق سمبل می‌سازند:

« این که «بینش توحیدی» هنوز در بسیاری از مسائل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، نظریات خود را چنان که قابل تطبیق بر زندگی بفرنج يك جامعهٔ معاصر صنعتی باشد، دقیق نساخته، واقعیتی است. (گویا تئوریسین مارکسیست ما منتظر است که این بینش بتواند از عهدهٔ انجام چنین مهمی، هنگامی که مارکسیسم، لنینیسم زنده و خلاق و پویا در صحنه است، برآید!) ولی این نیز واقعیت است که چنین بینشی به‌وجود آمده و روند نضج یافتن خود را طی می‌کند... در دوران معاصر، از زمان سید جمال‌الدین اسدآبادی، این کوشش به‌کار رفته است که يك ایدهٔ ثلوثی اسلامی به‌سود مردم و به‌زیان ستمگران تنظیم گردد. این روند در دوران رژیم گذشته، پس از دیرزمانی نضج و زمینه‌سازی، سرعت خاصی گرفت... برخی از متفکرین اسلامی، اعم از روحانی و غیر روحانی، و از آن جمله امام خمینی و آیت‌اله طالقانی

و پاسخ ۱۱، ن. کیانوری، ص ۳۸).

آنچه که از صندوق‌های رأی برای نمایندگی مجلس شورای اسلامی بیرون آورده شده، دبیر اول مشخص کرده است: چغندرهای مناسب دیگر حزب جمهوری اسلامی! آخر چه سندی محکم‌تر، بی‌خدشه‌تر و صریح‌تر از سخنان خود دبیر اول به او نشان دهیم که واضح‌سازد: در اولین انتخابات مجلس شورا، پس از انقلاب خلقی عظیمی که برای دموکراسی و آزادی انجام شده، ناهنجارترین حقه‌بازی‌های غیر دموکراتیک و ضد مردمی اعمال می‌شود و مجلسی ساخته و پرداخته می‌گردد که به زحمت بتوان چند نفری را در آن میان نماینده «انقلابیون ترقی خواه» دانست. در این باره رهبران حزب توده، قبل از انقلاب می‌نوشتند:

«... قانون انتخابات مجلس شورای ملی به هیچ وجه زمینه را برای یک چنین وحدت و تأمین همکاری و تشریک مساعی نیروهای مختلف انقلابی و مترقی فراهم نمی‌سازد. این قانون، که حزب یا گروه نیرومندی را صاحب امتیازی مطلق می‌گرداند، به احزاب و جمعیت‌های سیاسی مختلف امکان نمی‌دهد که هر یک، متناسب با اعتبار و نفوذ خود، در مجلس نماینده داشته باشند... قانون انتخابات موجود، متکی به اکثریت مطلق و به عبارتی دو مرحله‌ای است و نیروهای مختلف انقلابی و خلقی را، که دارای اکثریت قاطع نباشند، خود به خود حذف می‌کند. اقلیت‌های سیاسی را به کلی نادیده می‌گیرد و راه را بر انحصار می‌گشاید... و در نتیجه، این بخش از مردم کشور ما نمی‌توانند نماینده‌ای به مجلس بفرستند. این یک بی‌عدالتی است. (کذا فی الاصل)... اگر قانون موجود تغییر نکند، پس از انتخابات معلوم خواهد شد که هر نماینده‌ای معرف چند رأی دهنده است و تفاوت سطح و تبعیض فاحش ناشی از سیستم کنونی مبرهن خواهد شد (؟)... به عبارت دیگر، تنها در این صورت (در صورت پذیرفته شدن پیشنهادات اصلاحی رهبران حزب توده برای انتخابات) مجلس شورای ملی به نماینده واقعی کلیه نیروهایی که در خط انقلاب قرار دارند، بدل خواهد شد. در چنین مجلسی افکار و عقاید همه نیروهای انقلابی به‌طور سازنده و سالم باهم تلاقی خواهد کرد...» (مردم، شماره ۱۷۹، مقاله نظر ما، درباره چگونگی انتخابات).

اجازه بدهید همین‌جا تصریح کنم که «بیش توحیدی» و ایده‌تولوژی کردن حصه‌هایی از آموزش مذهب که بتوان از آن پرچمی ساخت برای تجهیز توده بر علیه غارتگران، سودجویان و سرمایه‌داران ملی و بین‌المللی و هدایت «معتقدات مذهبی توده‌ها» به سوی ترقی خواهی، اگر به وسیله «سازمان مجاهدین خلق» انجام می‌پذیرد، چون آن‌ها خود را مارکسیست نمی‌دانند، چون خود را مسلح به ایده‌تولوژی طبقه کارگر نمی‌دانند و چون سازمانشان را سازمان طراز نوین لنینیستی نامیده‌اند، و از ماتریالیسم، دیالکتیک دم نمی‌زنند، در آن چهارچوب طبقاتی که آن‌ها گنجیده‌اند، یک حرکت انقلابی ناب، یک گام غول‌آسای تاریخی به جلو، و یک افتخار جاودان مرحله‌ای است برای خورده بورژوازی ترقی‌خواه ایران و سازمان آن. اما نکته عجیب، رسواکننده و خجالت‌آور برای رهبران حزب توده ایران که چنین از «برنامه مشترک اصلاحات اجتماعی بین هواداران سوسیالیسم علمی و طرفداران بیش توحیدی» سخن می‌گویند این است که در عرصه عمل، در پراتیک روزمره خود، درست همان سازمانی را نشانه گرفته‌اند که پایه‌گذار اصلی «بیش توحیدی» و مدافع سرسخت هدایت انقلاب ایران به سوی «جامعه بی‌طبقه توحیدی» است!!! رهبران حزب توده ایران بابتی باکی لمین‌وار و بازور قدره مهمل بافی می‌خواهند «بیش توحیدی» را نیز به حاکمیت فعلی نسبت دهند و آن‌ها را مدافع راستین این بیش بدانند. اما در عین حال چشم‌به‌روی تضادهای ریشه‌ای سازمان مجاهدین ورژیم می‌بندند و قضیه را وارونه مطرح می‌سازند و با حتی عجیب نیست که به کلی از آن سردر نیاورده باشند.

ما نمی‌توانیم بیرون از این رسوایی‌های ایده‌تولوژیک، به نمونه‌های مشخص دیگری از فلاکت سیاسی، دنباله‌روی، تمکین، تسلیم و سکوت ریاکارانه در مقابل انحرافات مشخص جمهوری از اهداف انقلاب، که رهبران حزب توده بدان دچار شده‌اند، اشاره‌ای نکنیم:

«... البته مادر این وضع، انتظاری جز این نداشتیم. به قول معروف «بیله دیگ، بیله چغندر!» حزب جمهوری اسلامی کوشیده است اکثریت هیئت‌های نظار و صندوق‌های رأی را در دست خود بگیرد و در چنین وضعی آنچه که از صندوق‌های رأی بیرون آمده است مشخص است... اما برای پیدا کردن سند و مدرک هم جست‌وجوی زیادی لازم نیست. خود آن‌ها به اندازه کافی سند و مدرک رو کرده‌اند و نشان داده‌اند که در جهات گوناگون، چه نوع تقلباتی صورت گرفته است. و واقعاً هم این تقلب‌ها، در سطح وسیعی بوده است.» (پرسش

آیا رهبران حزب طراز نوین طبقه کارگر، پس از این همه اسناد و اعترافات درباره نحوه انتخابات مجلس شورای ملی، اگر ذره‌ای خود را پاسبان دموکراسی و طرفدار حقوق دموکراتیک خلق و متعهد به قهرمانان و خون‌های ریخته شده و یا لاقل متعهد به دفاع از منافع و حقوق افراد حزب خود بدانند، می‌توانند جز این عمل کنند که تا زمانی چنین مجلس غیر دموکراتیکی که اساس موجودیت آن بر مبنای اعترافات خودشان، برپا مال کردن حقوق نیروهای دیگر نباشد و از راه تقلب به وجود آمده، پابرجاست، یک دم از شعار ابطال انتخابات، انحلال مجلس و تجدید انتخابات واقعا دموکراتیک دست بردارند؟ اما این ادوات بی‌دغدغه، این خونسردانی که از فرط خونسردی به دل‌لکان نمایشات صامت می‌مانند، نزدیک به سالی است که می‌از تجلیل و تحسین و آفرین‌گویی بر مجلس «انقلابی و خلقی و ضد امپریالیست» شورای اسلامی دست نکشیده‌اند و آخرین ذره غبار پراکنده گویی‌های آنان را روزانه در نامه مردم تا اعماق ریه بو می‌کشند و به به می‌گویند و درست همان چند نماینده‌ای را که توانسته‌اند از انحصار طلبی و تقلب بگذرند و طرفدار دموکراسی هستند، لیبرال و «ضد انقلاب» می‌خوانند:

«یعنی چه؟ یعنی به محض این که رادیوی اوپسی را بشنوید یا رادیوی آمریکا را بشنوید، عین اتهاماتی را که به حزب توده ایران ۴۵ سال است دارند می‌زنند، به دولت کنونی و به اکثریت مجلس که در مقابل خواست‌های ارتجاع، در مقابل خواست‌های ضد انقلاب، خواست‌های امپریالیسم، مقاومت می‌کنند، می‌زنند». (مصاحبه کیانوری با سردبیر مجله جوانان، نامه مردم، شماره ۴۶۸)

در این صورت چرا دبیر اول نشان سرخ حزب خودش را به سینه بر گزار کنندگان چنین انتخاباتی نمی‌آویزد که برای اولین بار در جهان توانسته‌اند به شیوه‌ای غیر دموکراتیک و از طریق یک رشته تقلبات گوناگون، چنین انقلابیون کبیری را در مجلس بسیج کنند و چرا از آن‌ها به خاطر این که چنین داهیان‌ها از ورود ضد انقلابیون مرتجع و هوادار امپریالیستی چون توده‌ای‌ها، چریک‌ها و مجاهدین به مجلس خلقی جلوگیری نموده‌اند، سپاس گذار نیست!!؟. چنین است نمونه کلاسیک دورویی انقلابی و این است تجلی آخرین حد خیانت ممکن به انقلاب و انقلابیون! آیا دیگر عجیب است که این حضرت والایی که به طبقه خود خیانت کرده و به اهداف طبقه کارگر پیوسته است، برخورد قاطع و انقلابی مجاهدین را از جمله درباره انتخابات مجلس «پشت کردن به انقلاب» بخواند!!

ما در واقع در معرفی آنان، این قیم‌های قلبی مارکسیسم و مارکسیست‌ها

ولی دموکرات‌های انقلابی، نه تنها با قانون انتخاباتی غیر دموکراتیک، بلکه در چهارچوب همان قانون نیز، به شیوه‌ای غیر دموکراتیک، در ۲ مرحله، که هر مرحله روی مرحله دیگر را سفید می‌کرد، دست به انتخاباتی زد، که رهبران حزب توده چنین ارزیابی کرده‌اند:

«نتیجه انتخابات تهران، تا این جا که اعلام شده، براساس بررسی و شواهد موجود در دست ما، نشان دهنده دست کاری های بسیاری در آراء ریخته شده به صندوق‌هاست، به نظر ما سه نوع اعمال نظر در این آراء به زیان نیروهای چپ، به ویژه حزب توده ایران، به چشم می‌خورد... اولین مسئله، مصنوعی بودن، یعنی غیر طبیعی بودن آراء حائزین اکثریت است... عجیب و غیر طبیعی به نظر می‌رسد که یک میلیون و نیم آدم، در دوهزار حوزه جداگانه، وقتی دارند اسم کاندیداهای مورد نظر خود را می‌نویسند، افراد همسانی توی ذهنشان بیاید! و این هم یکی از معجزات این انتخابات است. مسئله دوم، اطلاعاتی است که توسط اعضاء و هواداران حزب به ما رسیده، این اطلاعات حاکی است که آرای پاره‌ای از کاندیداها که مورد لطف و تأیید قرائت کنندگان آراء نبوده، به اصطلاح آن‌ها به نفع کاندیداهای دیگر مصادره شده است. قضیه به این شکل بوده که... در مرحله خواندن آراء، سلیقه و عقیده خواننده، نقش خودش را داشته. اما در آخر کار هم که این دو سه لیست با هم نمی‌خواند. شور و مشورت می‌کردند که چه طوری باهم کنار بیایند و به اصطلاح ما لیست‌ها را یکدست کنند و سرو ته مسئله را درز بگیرند... جریان غیر طبیعی و دست کاری‌های مشهود در مسیر انتخابات... بازتابی از واقعیت جامعه ماست. در جامعه ما نیروی انحصار طلب نسبتاً بزرگی که قدرت تشکیلاتی و سازمانی وسیعی هم در اختیار دارد، عمل می‌کند... پیام آخر امام در لحظات پیش از انتخابات که به غیر مسلمان‌ها به هیچ وجه رأی ندهید، در واقع سفارش اکیدی بود که خیلی‌ها را به تردید انداخت... ما از نتیجه و نحوه انجام انتخابات به هیچ وجه راضی نیستیم...» (بررسی مسائل گوناگون... ن، کیانوری، ص ۲۸۶)

را، مثل بقیه مطالبی که به دولت مربوط می‌شود، ریشه‌یابی نمی‌کند. روشن نمی‌کند که چرا باید دولت در مقابل پدیده چماق‌داری بی‌توجهی نشان بدهد و در این بی‌توجهی چه سودی دارد؟ آخر ریشه‌یابی در این باره، او را مستقیماً به آن سو می‌برد که ثابت شود چماق‌داری فقط در آن جامعه‌ای رشد می‌کند که از دموکراسی و آزادی حمایت نشود، و بی‌اعتنایی دولت هم نسبت به چماق‌داری تأیید دولت است بر سرکوب آزادی. اما آزادی و دموکراسی آن مقوله‌ای است که دبیر اول، از لحظه ورود به ایران، هر وقت به آن رسیده است، دامن قبایش را جمع کرده و به شکل کتابی چنان از کنار آن گذشته که هیچ نقطه‌ای از او با مسئله «برخورد» نکند. چماق‌داری نیز مثل بقیه رخ داده‌های پس از انقلاب، فقط وقتی تبدیل به «حادثه» می‌شود و به شکل «مسئله روز» درمی‌آید، آن وقت مورد توجه رهبران حزب توده قرار می‌گیرد و آن هم فقط به این منظور که دنبال «حادثه» راه بیفتند و از آن «نصیب» ببرند:

«اما کم‌کم کار بالا گرفت و همه دیدند که خیر! شتر چماق‌داری دارد دم خانه همه کس می‌خوابد و هیچ کس از زیان آن در امان نیست. کجا دو سال پیش چماق‌داران، یعنی مرتکبین شیوه‌های ضدانقلابی و ساواکی، جرأت می‌کردند به یک آیت‌اله حمله کنند؟» (مردم. شماره ۴۴۷)

ملاحظه می‌فرمائید که از نظر دبیر اول، چماق‌داری فقط وقتی واقعاً چماق‌داری است که به یک «آیت‌اله» حمله شود. نه فرضاً به یک کتاب فروش کنار خیابان و یا عضو این یا آن سازمان سیاسی که می‌خواهد روزنامه بفروشد! دبیر اول از حمله چماق‌داران به یک «آیت‌الله»، چون دیگر برای خودش «حادثه» بزرگی است، اغتنام فرصت کرده می‌خواهد چنین وانمود کند که ضدانقلاب در لباس چماق‌داری، دوست و دشمن نمی‌شناسد، و برایش توده‌ای، چریک، مجاهد و «آیت‌اله» فرق نمی‌کند و این بی‌آبرویی بیمارگونه را به جان می‌خورد که در این باره چیزی نگوید که: همه چریک‌ها، همه توده‌ای‌ها، همه مجاهدین در سراسر کشور زیر ضربه بی‌وقفه چماق‌داری هستند، همه مردم ایران شبانه‌روز از چماق رادیو و تلویزیون نوش می‌کنند، اما آیا همه «آیت‌اله»ها از طرف چماق‌داران تهدید می‌شوند؟ دبیر اول کاری به این امر ندارد که چرا تصادفاً فقط همان آیت‌اللهی مورد حمله چماق‌داران قرار گرفته است که نسبت به آزادی و دموکراسی از خود حساسیت نشان می‌دهد؟ رهبران حزب توده با این چشم‌بندی‌های ناشیانه می‌خواهند سرسپردگی خود را به دولت و جریان حاکم پنهان دارند و در تبری آن‌ها از مسئله چماق‌داری یاری برسانند.

در ایران، فقط آن چیزهایی را تکرار می‌کنیم که همه می‌دانند. ولی رفقا، حوصله کنید بگذارید جزئیات ویرانی‌هایی را که رهبران حزب توده ایران و به‌نام‌اعضای خود، در انقلاب عظیم مردم مابهار آورده‌اند، و شیپورهای آشوبی که در انقلاب و در بین انقلابیون نواخته‌اند، برای «روز قضاوت» بیان کرده باشیم.

«از آن اول ماه مه سال ۵۸، که نخستین یورش‌های چماق داران به متینگ‌های کارگران و زحمتکشان و به‌هواداران حزب توده ایران سازمان داده شد، تا آن سی‌تیر ۵۹، که چماق‌داران و یا به‌قول مقامات، «اشخاص متفرقه» دبیرخانه کمیته مرکزی حزب توده ایران و دفترنامه «مردم» را در تهران تسخیر و تخریب کردند، ماه‌ها و ماه‌ها، ساواکی‌ها، ضد انقلابیون، آن‌ها که زیرنام «حزب‌اللهی»... به‌حیثیت انقلاب اسلامی ایران ضربه می‌زدند... همه داشتند زمینه‌را آماده می‌ساختند» (مردم، شماره ۴۴۷)

دبیر اول می‌خواهد در باره پدیده چماق‌داری صحبت کند و در این باره نیز به انقلابیون و به انقلاب با نگفتن واقعیت، خیانت می‌کند. او این جا نیز خودش را به گنجی می‌زند، چشم بر روی این همه اسناد که از هرسو، به‌وجهی انکارناپذیر، ثابت می‌کند که باندهای سیاه مستقیماً از ارگان‌های دولتی و از احزاب انحصاری تقویت می‌شوند، می‌بندد. و عوام‌فریبی را در این عرصه به‌جایی می‌رساند که تا حد «موضوع نواراز‌هاری» خنده‌آور می‌شود:

«... این توالی، بی‌حساب و اتفاقی نیست. چماق‌داری نمی‌توانست از همان آغاز متوجه آیت‌الله‌ها شود، نمی‌توانست حزبی چون حزب جمهوری اسلامی را نشانه‌گیری کند.» (مردم شماره ۴۴۷، تأکیدها از متن اصلی است.)

دبیر اول، قادر نیست یادآوری نکند که رشد چماق‌داری با بی‌اعتنایی دولت نسبت به پدیده چماق‌داری ربطی مستقیم دارد:

«در آن زمان‌ها، ماه‌ها می‌گذشت و صدایی بر نمی‌خاست و اعتراضی نمی‌شد، و اگرچه مقامات مسئول آن‌گونه اعمال را طرد می‌کردند و مرتکبین را تأیید نمی‌کردند و از چماق‌داری تبری می‌جستند، ولی قاطعانه برای سرکوب این‌غولی که داشت در جامعه سربلند می‌کرد، تدابیر لازم را اتخاذ نکردند و مماشات کردند.» (مردم، شماره ۴۴۷)

دبیر اول مماشات و عدم موضع‌گیری قاطعانه دولت در مقابل چماق‌داری

رهبران حزب توده می گویند: ساواکی‌های ضدانقلاب که خود را در نهادهای انقلابی جازده‌اند، چماق‌داری را راه‌انداخته و اداره می‌کنند و علی‌رغم این که «همه آن را محکوم می‌کنند» روزبه‌روز قدرتمندتر می‌شوند تا آن‌جا که به «آیت‌الله»ها حمله می‌کنند.

بگذارید علی‌رغم موانع فراوان، این سئوالات را به‌درون اندیشهٔ دبیر اول بفرستیم که: چرا ساواکی‌ها که به‌عنوان اهرم قدرت ضد مردمی رژیم گذشته، قاعدتاً بایستی بیش از همه و پیش از همه سرکوب و نابود شده باشند، هنوز این چنین قدرتمندند؟ اگر آن‌ها نابود نشده‌اند و برعکس قدرتمندترند، چه کسی گناه کارست، مردم و یا دستگاه دولت انقلابی؟ اگر دولت اهرم قدرت ضد مردمی رژیم گذشته را نابود نمی‌کند، آیا ممکن است به‌این دلیل باشد که می‌خواهد خود بر آن تکیه کند؟ آیا يك اهرم ضد مردمی می‌تواند تکیه‌گاه دولتی مردمی باشد؟ **حافظهٔ فضول ما قوی است.** بگذارید مطلبی را به‌یادشان بیاوریم:

«سازمان امنیت جدید کار خود را با فعالیت ضد کمونیستی آغاز کرده است. ساواک با دست‌یاری و پشتیبانی «سیا» به‌تجدید سازمان پرداخته و فعالیت پنهانی خود را برضد انقلاب آغاز کرده است و این را همه می‌دانند... ولی دولت به‌جای **مقابله جدی و قاطع** با این پدیدهٔ خطرناک، سرگرم تشکیل سازمان امنیت جدید است و این سازمان امنیت هم‌نخستین کار خود را با فعالیت ضد کمونیستی آغاز کرده است. و این را هنوز همه نمی‌دانند. مقامات دولتی در پاسخ ابرازنگرانی به‌جا و عمیق مردم نسبت به‌آن سهل‌انگاری و این تلاش، می‌گویند: مگر يك کشور می‌تواند بدون سازمان امنیت باشد؟ و می‌افزایند که وظیفهٔ سازمان امنیت جدید فقط مقابله با جاسوسی است. **ولی متأسفانه واقعیت چیز دیگری است...** طبق اطلاعات موثقی که به‌دست ما رسیده هم‌زمان با تشدید تبلیغات ضد کمونیستی، هم‌اکنون کنترل: خانه‌ها، تلفن‌ها و فعالیت‌های اعضاء و هواداران حزب ما و همچنین عده‌ای از سازمان‌ها، شخصیت‌ها و عناصر صدیق و انقلابی از جانب سازمان امنیت جدید آغاز شده است». (مردم، شماره ۵، ۲۲ فروردین ۵۸).

اطلاعات موثق شما نشان می‌داده است که سازمان امنیت جدید مشغول صورت‌برداری و کنترل انقلابیون است. اطلاعات موثق ما هم حاکی است که



«خوش باوری است اگر گمان کنیم که رهبران و سازمان دهندگان چماق‌داری نیز مانند توده‌های ناآگاهی که گاه به دنبال خود می‌کشند، هدف روشن سیاسی ندارند و به نتایج کار خود واقف نیستند. اگر چنین بود، این پدیده، علی‌رغم گفته‌های مکرر امام خمینی، رئیس جمهور، آیت‌اله منتظری، رئیس دیوان عالی کشور، رئیس مجلس شورای اسلامی، دادستان کل کشور، امام جمعه تهران، وزیر کشور و... به صورت یکی از معضلات کنونی کشور در نمی‌آمد. سازمان دهندگان چماق‌داری خوب می‌دانند چه می‌کنند.»  
(مردم شماره ۴۵۸)

برای روشن‌تر شدن مطلب، بیائیم برداشت رهبران حزب توده ایران را از پدیده چماق‌داری خلاصه کنیم: امام خمینی، رئیس جمهور، نخست‌وزیر، آیت‌اله منتظری، آیت‌اله بهشتی، آیت‌اله موسوی، آیت‌اله خامنه‌ای، حزب توده، چریک‌ها، مجاهدین، جبهه ملی و همه مردم با چماق‌داری مخالفند و بر علیه این معضل اجتماعی موضع‌گیری می‌کنند. در چنین اوضاعی رهبران و سازمان‌دهندگان چماق‌داری «که خوب می‌دانند چه می‌کنند»، وقتی که مجموعه آن عواملی که قدرت سیاسی و اجرایی کنونی جامعه ما را می‌سازند، هیچ‌کدام پشت سر آنها قرار ندارند، فقط می‌توانند از کره ماه آمده باشند و هم از آنجا تقویت و پشتیبانی شوند. اما چون چنین احتمالی منتفی است، پس دیرا اول منشاء چماق‌داری و پشتیبانان آن را این‌طور معرفی می‌کند:

«... ساواک این شیوه را در تمام مدت بعد از کودتا ادامه داد. در زمان انقلاب، ساواک دسته‌های بزرگی از چماق‌داران در تهران و سایر شهرهای بزرگ تشکیل داده و رهبری آنان را خود به عهده گرفته بود... در دوران پس از انقلاب، بسیاری از همین چماق‌داران و ساواکی‌ها با تظاهر به مسلمانی، خود را در نهادهای انقلابی جازدند و به پدیده چماق‌داری رنگ تازه‌ای دادند. اسناد غیر قابل انکاری در دست است که نشان می‌دهد در اکثر موارد، همین ساواکی‌های رنگ عوض کرده، با تحریک احساسات مذهبی و گاهی تعصب‌خام جوانان و حتی پیران، جریانی را که اکنون چماق‌داری نامیده می‌شود و همه آن را محکوم می‌کنند، راه‌انداخته‌اند»  
(مردم، شماره ۴۵۸)

نکند. چه هوارهای بی‌مایه که نه در جهت آموزش سیاسی، معرفی واقعی اتحاد جماهیر شوروی و یا بحث ایده‌ئولوژیک، بلکه فقط برای لجن‌پاشی و مسخره بازی بر سر آن گروه، سازمان یا فرد نمی‌کشید و چه رسوایی‌ها که برپا نمی‌کرد! اما مهره‌های با قدرت جمهوری اسلامی، اجازه یافتند ساعت‌ها بر علیه کشور دوست و همسایه ما، درباره آن کشوری که دبیر اول همیشه نسبت به آن از خود حساسیت افراطی نشان داده، هرشاتناژ و تحریک و تحریفی را به‌طور رسمی و با صحنه‌پردازی و دکوربندی به‌عمل آورند و دبیر اول و اعوان و انصارش انگار سراسر آن دو هفته را خواب بوده‌اند و یا در گوششان پنبه چپانده بودند و یا گوئی هرگز چنین آبروریزی بی‌حدومرز و غیر مسئولانه‌ای در ارگان‌های رسمی تبلیغاتی کشور انقلابی ما نگذشته است! باز هم زهی به‌غیرت «رهایی» و «کار»! هرگز شده بوده است که چنین سرسپردگی برده‌واری از رهبران حزب طراز نوین طبقه کارگر نسبت به حاکمیت، در هیچ شرایطی از تاریخ ۱۰۰ سال گذشته تا کنون، بروز کرده باشد؟ رهبران حزب توده بدین فلاکت رقت‌بار و نفرت‌انگیز دچار نشدند مگر در اثر گریز از پاسخ‌گویی به‌سئوالات انقلابیون و توده مردم درباره خودشان. آن‌ها راه خویش را از دیگر نیروهای سیاسی - اجتماعی پس از انقلاب جدا کردند و لاجرم راه سرسپردگی را در پیش گرفتند. آنچه که رهبران به‌عنوان مشی حزب، پس از انقلاب اعلام کرده‌اند، نه نتیجه بررسی علمی دقیق برآیند نیروهای توده و سمت‌گیری طبقاتی - سیاسی آنان و نه، آن‌چنان که در فصل بعد خواهیم گفت، منطبق بر انتظارات منطقی از انقلاب و تحولات مرحله‌ای تاریخ معاصر، بلکه صرفاً حالت تدافعی و پوشش ایمنی ناگزیری بوده است که آن‌ها زیرکانه و ناگزیر به‌درون آن خزیده‌اند. و از آن‌جا، از سوراخ‌های خویش، در انقلاب آشوب می‌کنند، به‌جنگ فعلی دامن می‌زنند و درباره آن هیاهوی تبلیغاتی شوونیستی به‌راه می‌اندازند، در مورد اشتباهات تاریخی جمهوری سکوت همراه با لبخند می‌کنند، از نبرد جمهوری با سایر سازمان‌های سیاسی لذت می‌برند و بادیدی مائوئیستی، در انتظار ضعف و پریشانی هر دوسو، هر کجا که ضرور شد به‌آسیاب این یا آن دیگری، در اندیشه یا عمل، آب می‌رسانند. آن‌ها اشتباه پاسخ نگفتن به‌مسئولیت‌های گذشته خویش در جنبش را، با اشتباه هولناک تری پوشانده‌اند و از آن نتیجه‌ای خواهند برد که سرنوشت رهبران حزب کمونیست قدیم کوبا در مقابل آن، برایشان حسرت‌انگیز باشد.

این سازمان جدید از همان عناصر کم‌تر شناخته شده ساواک قدیم تشکیل می‌شده است. اطلاعات دیگری هم مبنی بر انحلال بعدی آن به وسیله هیچ کس فرسیده است. حالا چه فرق می‌کند که هر کس هر چه از دهانش درمی‌آید به چماق‌داران بگوید، خود را از آن‌ها کنار بکشد و چماق‌داری را مذموم و مطرود بشناسد، ما فقط کافی است از محتوای مقاله شما آن‌هایی را که بودجه چماق‌داران را تصویب می‌کنند، بشناسیم.

اما من باز هم اشتباه کردم، صراحت‌نویسی‌هایی از قماش نقل قول فوق را من از نامه مردم شماره ۵ آورده‌ام، و آن مربوط به زمانی می‌شود که هنوز دبیر اول پایش به این کشور باز نشده بود. حالا باز هم به من ایراد بگیرید که چرا فقط خطابم به دبیر اول است!؟

رفقا، حالا که این بحث گشوده است بگذارید من هم درد دل خود را بگویم که: می‌آیند و در حالی که سینه سپر می‌کنند و برای نویسنده جزوه‌ها خط و نشان می‌کشند و گاه حتی با غرور و افتخار خود را توده‌ای معرفی می‌کنند، تنها بساط فروش جزوه‌های مرا به هم می‌زنند و آن‌ها را پاره می‌کنند.

اما من در حالی که شما قطعاً از خواندن این پراکنده گویی‌های جمع‌آوری شده، خسته شده‌اید؛ می‌خواهم اشاره آخری را درباره مطلبی بنویسم که سکوت و «تقیه» دبیر اول درباره آن، بسیاری از توده‌ای‌های واقعی و صدیق را به شدت آزرده خاطر ساخته است.

قریب دو هفته تمام از صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، بی‌پرنسیب‌ترین نوع شوروی ستیزی، زیر عنوان گزارش هیئت نمایندگی جمهوری اسلامی ایران در بازگشت از شوروی که جهت يك انقلاب‌شناسی تطبیقی به کشور همسایه سفر کرده بودند، در جریان بود. سخت‌ترین حملات ضد کمونیستی، به زیر کانه‌ترین شکل آن، که تنها اذهان عامی‌ترین بخش توده را هدف گرفته بود، طی برنامه‌های چند ساعته، با تنظیمی کاملاً باهدف و برنامه‌ریزی شده، به خورد مردم داده شد. به راستی که گزارش سفیران انقلاب ما مرهمی بود بر زخم امپریالیسم آمریکا که فریادهای «مرگ بر آمریکا»ی توده انقلابی ما، تا مغز استخوانش را تراشیده بود. اگر يك هزارم آن همه تحریکی را که بر علیه بزرگ‌ترین مدافع جهانی انقلاب ما، در تلویزیون انجام گرفت، هر گروه یا سازمان و یا فرد سیاسی، به هر علت، آگاهانه یا ناآگاهانه، بر زبان رانده بود، خواب بردبیر اول حرام می‌شد و آرام نمی‌گرفت مگر لا اقل نیمی از صفحات صبح فردای روزنامه‌اش را در چسباندن آن گروه و سازمان و یا فرد به سیا، صهیونیسم، مائوئیسم، مزدوری این، جیره‌خواری آن، وابستگی‌اش به عراق، بختیار، بزرگ فئودال‌ها، کلان‌سرمایه‌داران و... سیاه

این ارگان اجتماعی و مشورتی، می‌تواند طرح برنامه‌های دراز مدت رشد اجتماعی کشور را تنظیم کند و بین نیروها در مسائل مربوط به حیات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی وحدت نظر و عمل ایجاد نماید و ضامن اجرای برنامه‌ها باشد.» (مردم شماره ۱۵۹، دوران نوسازی)

از آن‌جا که حداکثر آرمان و انتظار رهبران حزب توده ایران از انقلاب، تشکیل جبهه متحد خلق بوده و هنگامی که این جبهه در صورت تشکیل، طبق برنامه فوق فقط می‌توانسته است در نهایت، یک ارگان اجتماعی و مشورتی برای دولت‌ها باشد، معنی واضح سیاسی آن جز صرف نظر کردن رهبران حزب توده ایران از مبارزه به‌خاطر حکومتی ملی دموکراتیک با شرکت نمایندگان همه طبقات انقلابی جامعه چیز دیگری نیست.

جز پاره‌ای شعارهای اولیه پس از انقلاب در مقالات شتاب زده تئوریسین‌های حزب، دیگر پی‌گیری خاصی در زمینه تحقق نظام ملی - دموکراتیک از طرف این رهبران دیده نشد و برعکس، آن‌ها بارها و بارها حکومت فعلی را «برخاسته از انقلاب» خوانده و آن را نماینده منافع قشرهای میانی و پائینی جامعه از جمله پرولتاریا دانسته‌اند و همان‌طور که در صفحه قبل نشان دادیم، جبهه متحد خلق را نیز به‌عنوان عصای دست حاکمیت موجود می‌خواستند. این خود نشانه آشکار دیگری است بر این که رهبران گنج سر و آشفته خیال حزب توده ایران، با صرف نظر کردن از استمرار در تحقق یک نظام ملی - دموکراتیک به‌جای رژیم انحصاری فعلی، به‌کلی کج‌راهه بی‌سرانجامی را پیش گرفته‌اند که هیچ مارکسیستی، کور بینی گام نهادن در آن را ندارد.

تخریب راه نظام ملی دموکراتیک به‌وسیله رهبران فعلی حزب توده ایران نه تنها به‌طور عینی، به‌وسیله آرمانی کردن نظام موجود، بلکه اساساً به‌صورتی ضد مرحله‌ای انجام پذیرفته، خط بطلان بر لاف و گزاف‌های اولیه خود آن‌ها کشیده است.

منظور ما در این فصل، تعقیب شعارهای آن‌ها و تطبیق این شعارها با تحلیل‌ها و عملکردشان است تا سرانجام بدنه حزب دریابد دنبال چه ورشکسته‌گانی راه افتاده است و سرانجام این «اطاعت کور کورانه» چیست:

«مسلم آن است که طبقه کارگر و به‌همراه این طبقه سایر قشرهای زحمتکش شهر و روستا، با تمام قوا برای رسیدن به همه هدف‌هایی که انقلاب ملی و دموکراتیک در پیش دارد تلاش خواهند کرد و تا آخر و پی‌گیرانه در مواضع

لجاجت خودخواهانه رهبران حزب توده ایران و مقدم شمردن منافع خویش بر نیازهای مرحله‌ای پس از انقلاب، جدایی کامل آن‌ها از همه نیروها، سازمان‌ها و احزاب سیاسی - طبقاتی ایران، بیش از همه به تشکیل حکومت ملی دموکراتیک، که در محتوای جنبش‌های رهایی‌بخش معاصر، آن‌طور که خود می‌گویند، یک نیاز تاریخی و مرحله‌ای منطقی برای حرکت به سوسیالیسم شناخته شده است، لطمه وارد آورده، آن را در چهارچوب «جبهه متحد خلق» با هدف موضعی، و آن هم موکول به پذیرش شرایط رهبری حزب، و در مجموع به صورتی غیرسیاسی محدود کرده است.

سرانجام پس از بندبازی‌های بی‌شمار، روزی معلوم شد «جبهه متحد خلق» نه جبهه‌ای از عناصر ترقی‌خواه برای قبضه قدرت و تشکیل دولتی ملی و دموکراتیک و مترقی برای پیش برد نهایی انقلاب به سوی نبرد قطعی و واقعی بر علیه امپریالیسم و سمت‌دادن سوسیالیستی و ضداستثماری به آن، بلکه ارگان و «اداره ملزوماتی» باید باشد در اختیار دولت کنونی. اعضاء جبهه در وهله اول باید قانون اساسی جمهوری را بپذیرند و حداکثر، ضامن اجرای برنامه‌های دولت وقت باشند!

«... ما همچنین به ضرورت ایجاد ارگانی - که یک ارگان مشورتی اجتماعی است و نه دولتی - به نام «جبهه متحد خلق»، که در آن احزاب و گروه‌های سیاسی و سازمان‌های صنفی و مطبوعاتی - که جمهوری اسلامی و قانون اساسی آن را پذیرفته‌اند - در زیر رهبری آزموده امام گرد آیند، اعتقاد راسخ داریم.

حزب توده از این آشفته فکری‌ها زیاد دارند.

ما فعلاً فقط می‌خواهیم دریابیم، رهبران برجسته‌ی حزب و تئوریسین‌های بی‌نظیر جنبش جهانی، از حکومت ملی - دموکراتیک که خود مورد نیاز مرحله‌ی فعلی جامعه‌ی ما دانسته‌اند، چه می‌فهمند، آن‌را متشکل از نمایندگان کدام طبقات جامعه می‌خواهند و کدام سازمان یا شخصی را نماینده‌ی واقعی و درخور اعتنای کدام طبقه‌ی شرکت داده شده در نظام ملی دموکراتیک پیشنهادی خود می‌شناسند:

«مقصود ما از یک نظام ملی دموکراتیک چیست؟... می‌خواهیم به شکل تعمیم یافته‌ی نظام ملی و دموکراتیک را که از جهت تاریخ باید زمینه‌ساز مرحله‌ی عالی‌تر تکامل جامعه - یعنی مرحله‌ی جامعه‌ی سوسیالیستی - باشد، توضیح دهیم:

یک نظام ملی و دموکراتیک یا به بیان دیگر، یک جامعه‌ی ملی و دموکراتیک آن جامعه‌ی سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم نیست که رژیم شاه مخلوع در ایران به وجود آورده بود.

همچنین آن جامعه‌ی همکار با کشورهای امپریالیستی و همراه با برخی مقررات لیبرالی زندگی سیاسی هم نیست که قشرهای فوقانی بورژوازی ایران اکنون آرزومند آن هستند و حتی امپریالیست‌ها نیز به عنوان «حداقل مطلوب» با آن موافقند. نه، ابداً! هیچ یک از این دو راه حل قادر نیست پاسخ‌گوی نیاز تکامل جامعه‌ی ما و خواست‌های مردم ایران باشد. دو خصیصه‌ی نظام ملی و دموکراتیک چنین است:

۱. نظام ملی و دموکراتیک وابستگی را در همه‌ی اشکال سیاسی، اقتصادی، نظامی و ایده‌ئولوژیک از بین می‌برد و روابط برابر حقوق یک کشور مستقل و قائم به ذات را با کشورهای دیگر جانشین آن می‌کند. رابطه، آری - وابستگی و قبول تحمیل و تحکم، هرگز!

اجازه بدهید این نقل قول را همین‌جا قطع کنیم و به شما نشان دهیم تئوریسین کبیر حزب توده ایران، چه خصیصه‌ی من‌درآوردی مهملی را برای یک نظام ملی، دموکراتیک از خودش ابداع کرده است. تئوریسین به کلی مسائل جهان معاصر را به دست فراموشی سپرده، در خیال‌پردازی ایده‌آلیستی مه‌آلودی سیر می‌کند و در دنیای تضاد بین سرمایه‌داری و سوسیالیسم، در دنیای شکاف عمیق بین کشورهای سرمایه‌داری که اقتصاد و تکنولوژی جهانی را قبضه کرده‌اند و کشورهای روبه‌رشد که به اقتصاد و تکنولوژی این کشورها نیازمند و به‌طور

انقلابی خواهند ایستاد. طبقه کارگر و حزب‌اش حزب‌توده ایران تمام امکانات خود را به کار خواهند انداخت تا جبهه متحدی که در عمل از همه طبقات و اقشار ملی و آزادی خواه به وجود آمده، اتحاد خود را حفظ نماید...» (از اسناد به اصطلاح پلنوم شانزدهم)

این اسناد به وضوح آشکار می‌سازد که رهبران حزب توده ایران در مراحل اولیه، از انقلاب چه درخواستی داشته‌اند: رساندن انقلاب ملی دموکراتیک به هدف خود یعنی نظام ملی دموکراتیک. علاوه بر این تصریح، چندجای دیگر اسناد (به اصطلاح) پلنوم شانزدهم، روی برقراری نظام ملی - دموکراتیک با شرکت نمایندگان طبقات انقلابی که شامل اقشاری از بورژوازی ملی، خورده بورژوازی انقلابی و طبقه کارگر می‌شده است، تکیه و تأکید شده، آن را شرط اساسی وحدت ملی و پیروزی انقلاب دانسته‌اند. علاوه بر این اسناد که پایه نظریات مرحله‌ای حزب در انقلاب منظور می‌شود و در زمان قبل از برخورد آقایان با استواری خدشه ناپذیر سازمان‌های سیاسی کشور در «حساب پس کشیدن» از آن‌ها تدوین شده، اشارات متعددی در شماره‌های نخستین مردم، در پافشاری بر ضرورت نظام ملی - دموکراتیک چاپ شد که قابل توجه‌ترین و در واقع پر ابهت‌ترین این اشارات، مقاله طبری است که در آن می‌خوانیم:

«حزب توده ایران در شرایط کنونی برای چه مقصدی مبارزه می‌کند؟ آیا این حزب بر آن است که در شرایط کنونی تکامل جامعه ایران، باید بلاواسطه به ساختن جامعه سوسیالیستی دست زد؟ آیا به نظر او زمینه‌های عینی اقتصادی، سیاسی، روحی و فرهنگی برای ایجاد جامعه سوسیالیستی، هم‌اکنون در کشور ما فراهم است؟ پاسخ روشن، به این سئوالات چنین است: نه! حزب توده ایران نمی‌خواهد در شرایط کنونی در ایران جامعه سوسیالیستی به وجود آورد و بر آن است که زمینه‌های عینی آن فراهم نیست بلکه ضرورت‌های متعددی اقتضا می‌کند که در کشور ما، یک نظام ملی و دموکراتیک به وجود آید، جامعه به یک جامعه ملی دموکراتیک مبدل می‌گردد و تا دوران معینی، که تاریخ می‌طلبد، چنین مرحله تکاملی را طی کند.» (برخی مسائل حاد انقلاب ایران، ا. طبری ص ۵۸)

می‌گذریم از این که «ذهن» کیلومترها عقب‌تر از «عین»، هنوز «عین» را مقصر می‌داند و هم آن را آماده پذیرش سوسیالیسم نمی‌داند! اما رهبران

موجود در عرصه بین‌المللی، تلاش‌های امپریالیسم برای سلطه جهانی را محدود می‌کند. بدین ترتیب، امکانات فعالیت کشورهای در حال توسعه گسترش می‌یابد»، (همان نطق، همان منبع).

باری، از سر تفصیرات عامی‌گرا نه آن‌ها بگذریم و به رشته گسیخته نقل قول باز گردیم:

۲. نظام ملی و دموکراتیک... بین قشرها و طبقات جامعه روابط مبتنی بر عدالت اجتماعی، ولو به معنای نسبی این کلمه، برقرار می‌کند و حکومت نیروهای مؤتلفه قشرهای مختلف خلق را، براساس یک جبهه ائتلاف دموکراتیک به وجود می‌آورد.

... در نظام ملی و دموکراتیک هنوز بهره‌کشی انسان از انسان ریشه‌کن نشده و سرمایه‌داران در شهر و روستا، در تولید و توزیع، در بازرگانی داخلی و خارجی (!) باقی است. بخش خصوصی، مالکیت خصوصی وسایل تولید باقی است و لذا عدالت اقتصادی، به معنای اعم این کلمه، قابل استقرار نیست.

علت ابقاء حد معینی از سرمایه‌داری - که ما آن را سرمایه‌داری ملی و ناوابسته می‌خوانیم - برای آن است که... طفره زدن از برخی مراحل ضروری، موجب بی‌اندام شدن جامعه و بروز انواع دشواری‌های احتراز پذیر می‌شود. این را تجربه تاریخی ثابت کرده و بی‌اعتنایی به تجارب تاریخی بی‌خردی است و به عواقب اسفبار خواهد انجامید.

ما دوستان خلقیم و باید در رهبری سیاسی جامعه به گونه‌ای عمل کنیم که قشرهای میانگین جامعه خورد نشوند... لذا نبرد ما با سرمایه‌داران وابسته به امپریالیسم است و نه با سرمایه‌داری ملی و همبسته با خلق». (برخی مسائل حاد انقلاب ایران، احسان طبری، ص ۵۹ و ۶۰)

تمام این نطق غرای فیلسوف‌مآبانه، این کلی‌بافی رویهمرفته مغشوش، کوشش دارد سرمایه‌داری ملی و غیر وابسته یعنی بورژوازی ملی را در جبهه نیروهای خلق قرار دهد و شایسته پذیرش در نظام ملی و دموکراتیک بشناسد و نماینده آن‌ها را به حکومت مؤتلفه قشرهای مختلف خلق دعوت نماید. علاوه



خلاصه در دنیای امپریالیسم طماع و متجاوز، فرمولی را پیش می‌کشد که جز «خام‌خیالی کودکانه» نامی ندارد:

«... ولی مانند گذشته به هیچ وجه روابط متقابل برابر حقوق میان کشورهای سرمایه‌داری رشدیافته با کشورهای آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین نمی‌تواند وجود داشته باشد. هیچ گونه نظریه‌ای از قبیل «وابستگی برابر» یا «وابستگی متقابل» نمی‌تواند این واقعیت را تغییر دهد. در روابط اقتصادی تحمیل شده از جانب سرمایه‌داری، کشورهای که از نظر اقتصادی قوی هستند، کشورهای ضعیف را استثمار می‌کنند. به عقیده ما اصل قضیه در همین است.» (از نطق افتتاحیه اریش هونکر، دبیر کل کمیته مرکزی حزب سوسیالیست متحد آلمان در کنفرانس بین‌المللی «علیه امپریالیسم و در راه پیشرفت اجتماعی» مجله صلح و سوسیالیسم، شماره ۱، سال ۱۹۸۱، به نقل از ترجمه مندرج در نامه مردم، شماره ۴۸۶).

پس هنگامی که روابط برابر حقوق با جهان سرمایه‌داری میسر نیست و این روابط برای کشورهای ضعیف جز به سود امپریالیست‌ها و با تحمیل آن‌ها قابل استقرار نیست و هنگامی که بی‌پایه بودن انتظارات تئورسین محرز و از ریشه موهوم است؛ آن‌گاه آن‌سوی دیگر نظریه وی که هر نوع پیوند و وابستگی، در همه اشکال خود، «سیاسی، اقتصادی، نظامی، ایده‌ئولوژیک» را در نظام ملی دموکراتیک نفی می‌کند، نیز حامل ناسیونالیسمی بی‌بندوبار و عقب‌مانده و در حقیقت مائوئیسمی ظریف و تور پوشیده می‌شود که ناشی از «بازآموزی» جدید آن‌ها در تبعیت از شعار نه شرقی، نه غربی و حاصل و تأثیر «دنباله‌روی» آن‌هاست. فقط به آینده آن نظام ملی، دموکراتیک می‌توان امیدوار بود و آن‌گاه خطر بازگشت به عقب چنین نظامی به حداقل می‌رسد که به پیوندی هرچه محکم‌تر، در عرصه اقتصادی، نظامی، و به وابستگی هرچه عمیق‌تر از نظر سیاسی، ایده‌ئولوژیک با جبهه سوسیالیسم دست یابد:

«چنان که همه می‌دانیم، کشورهای جامعه سوسیالیستی به کشورهای ترقی‌خواه کمک‌های انترناسیونالیستی می‌کنند و به این کشورها در زمینه‌های سیاسی، و به درجات زیادی، در زمینه‌های اقتصادی و علمی و فنی، یاری می‌رسانند. اما سهم سوسیالیسم در حل معضلات این کشورها فوق‌العاده با اهمیت‌تر است. توان روزافزون و افزایش تأثیر و نفوذ سوسیالیسم

غیر وابسته را رسماً به داخل جبهه قشرهای مختلف خلق می پذیرند. شکل سیاسی این پذیرش را چه گونه می فهمند، بورژوازی را در کجای جبهه می گذارند، چه انتظاراتی از آن دارند، چه گونه به این همپیوندی سیاسی مرحله‌ای جامعه عمل می پوشانند و از همه مهم تر به کدام قشر از بورژوازی ملی، و کدام جریان یا سازمان سیاسی به عنوان نماینده آن، کارت ورود می دهند.

«سیاست ما این است که به قشر فعال (?) بورژوازی ملی - آن چیزی که لنین به آن بورژوازی با فرهنگ می گوید، یعنی آن بورژوازی که در چارچوب معینی حاضر است با مجموعه خلق پیش برود - امکان فعالیت داده شود. خود لنین هم حتی در دوران انقلاب که این امکان بسیار محدود بود، چنین تصویری داشت. و سیاست «نپ» ... را مطرح کرد که در مدتی قابل توجه هم ادامه داشت...»

... لنین هم این را پیش بینی می کند که اگر بخشی، قشری از سرمایه داری که او آن را سرمایه داری با فرهنگ می نامد، حاضر بشود با نیروهای انقلابی همکاری کند، باید به سود تحکیم انقلاب از کار او بهره گیری کرد، لنین حتی در باره ژنرال های ارتش این کار را کرد...»

... برخورد ما با تمام این مسائل، براساس این تجربیات عظیم ۶۲ ساله انقلاب سوسیالیستی است - ۶۲ سال مبارزه و تجربه انقلاب سوسیالیستی با تمام مراحل سخت و دشواری که برای ما هم در پیش رو است.» (بررسی مسائل گوناگون... ن. کیانوری ص ۱۶ و ۱۷).

نخندید رفقا، آخر دبیر اول که تئورسین نیست، او باید محیط عامی حزب را تغذیه کند، باد در آستین انقلاب بیاندازد و یک طوری مشتری جلسات پرسش و پاسخش را «راه بیاندازد». آن بورژوازی ملی که می بایستی در عرصه همکاری سیاسی ارزیابی شود، با دو پرش از روی تاریخ، به بعد از انقلاب سوسیالیستی برده می شود و تکلیف آن را رهبران حزب توده، همان طور تعیین می کنند که تجربه انقلاب سوسیالیستی حکم می کند و عیناً پیش روی ما هم هست!! یعنی بنابر تجربه «نپ» دبیر اول فعلاً اجازه می دهد که بورژوازی ملی تنهادر عرصه اقتصادی وجود داشته، کاسبی اش را بکند!!

اما باید بلند نظر بود، وی از این پراکنده گویی ها زیاد کرده است. باید به جست و جو ادامه داد و از سر چنین تقصیرات جزئی گذشت. ما همه جای اسناد

بر مقاله فوق، دبیر اول نیز همین امر را جای دیگری تصریح کرده است: «...طبقات انقلابی می‌توانند با بخشی از بورژوازی ملی ایران که به‌طور عمده وابسته به تولید و توزیع داخلی و علاقه‌مند به تثبیت اقتصادی و نوسازی جامعه ایران است، و در برابر این تغییرات بنیادی... مقاومت جدی نخواهد کرد، یک دوران همزیستی مسالمت آمیز داشته باشند. این، یکی از ویژگی‌های دوران اولیه انقلاب دموکراتیک ملی است.» (بررسی مسائل گوناگون... ن. کیانوری، ص ۱۷)

اساس پذیرش بخشی از بورژوازی ملی، در نظام‌های برآمده از انقلابات رهایی بخش معاصر، بسته به وضعیت فرهنگی، بسته به رشد کمی و کیفی پرولتاریا و به‌ویژه بسته به وجود یا عدم سازمان سیاسی نیرومند پرولتاریا در جامعه آزاد شده، - بدون این که بخواهم مرحله فعلی انقلاب ایران را شامل این یا آن وجه موضوع کنم زیرا در این باره بحث کاملی در پیش خواهیم داشت - از جهات عدیده‌ای قابل طرح و پشتیبانی است:

«در دورانی که در برابر خلق‌های آزاد شده آسیا و آفریقا افق روشن پیشروی به‌سوی سوسیالیسم، از طریق سمت‌گیری سوسیالیستی نمایان است دیگر اصلاحات محدود به منافع طبقاتی سرمایه ملی نمی‌تواند پرچم ترقی واقعی اجتماعی باشد، اما تا آن اندازه که فعالیت رفورمیستی ناسیونالیستی محافظ حاکم بورژوازی خدمتی به مبارزه همگانی ملی بر ضد ارتجاع و امپریالیسم می‌کند، تا آن اندازه که راه را برای تحولات دموکراتیک در آینده هموار می‌نماید شایان توجه است. عدم شناسایی جنبه اپوزیسیونی بورژوازی ملی - به‌خصوص اقشار غیر انحصارگر آن - نسبت به امپریالیسم و نادیدن تلاش این بورژوازی برای جست و جوی راه‌برون رفت با شیوه‌های سرمایه‌داری از بن‌بستی که کشورهای آزاد شده در اثر فشار شرکت‌های انحصارگر فوق ملی و استثمار نو استعماری به آن دچار شده‌اند. واقع گرایانه نیست.» (ر. اولیانفسکی. مسائل معاصر آسیا و آفریقا، ص ۷۱ و ۷۲ تأکیدها از ماست.)

باری، شایسته است که ببینیم، رهبران حزب توده ایران که بورژوازی ملی

برخی از آنها ضدانقلابند و غیره و غیره. بفرمائید ما چه باید بکنیم؟ آیا بالاخره می‌توان یکی از این‌ها را به‌طور مشخص از دیگران جدا کرد و به‌عنوان نماینده قابل اطمینان‌تر سرمایه‌داری ملی و نا وابسته و قابل همکاری در نظام ملی، دموکراتیک به‌خلق معرفی کرد؟ خیر. چیزی مشخص نشده. البته ما جایی در اسناد حزبی نشانه خفیفی از بعضی سرمایه‌داران میهن‌پرست یافتیم که از زبان آقایان رهبران حزب، معرفی‌شان می‌کنیم:

«... پس به این ترتیب، اصطلاح سرمایه‌داران میهن‌دوست از لحاظ علمی درست است و از لحاظ اجتماعی هم واقعیت دارد... همین الان سرمایه‌دارانی هستند که برخی به‌مجموعه جنبش و برخی هم به حزب ما کمک می‌کنند. خوب، ما باید اسم این‌ها را بگذاریم خائن، ضد ملی و وطن فروش؟ نه... به حزب توده ایران کمک می‌کنند که بتواند روزنامه‌اش را بهتر چاپ کند.» (بررسی مسائل گوناگون... ن. کیانوری، ص ۷۵).

اما مگر می‌شود با این چند سرمایه‌داری که به رهبران حزب توده کمک می‌کنند تا روزنامه‌شان را بهتر دریابورند حکومت ملی دموکراتیک تشکیل داد و مگر می‌شود آن‌ها را نماینده بورژوازی ملی ناوابسته ایران خواند؟ معلوم است که نه. لااقل تعدادشان کافی نیست و از طرفی ممکن است دلشان نخواهد که شناخته شوند؟! پس مجبوریم به استخراج پر زحمت خویش ادامه دهیم:

«نباید تصور کرد که جناح بورژوازی لیبرال، تماماً عبارت است از حزب ایران. بورژوازی لیبرال به‌طور عمده نمایندگان گوناگونی دارد، اما معلوم نیست که تمام این نمایندگان، به‌طور مشخص، این سیاست را دنبال کنند. به‌عنوان مثال، مهندس بازرگان نیز نماینده بورژوازی لیبرال است، ولی این به آن معنی نیست که او عیناً همان سیاست را دنبال کند و با همان شدت به سوی سازش با امپریالیسم برود که حزب ایران یا حزب جمهوری خلق مسلمان رفته‌اند.» (بررسی مسائل گوناگون... ن. کیانوری، ص ۱۶۰)

خوب، پیدا شد. دارد معلوم می‌شود که آن نماینده بورژوازی ملی «سراسر» لیبرال ایران، که به سوی سازش با امپریالیسم نمی‌رود و یا کم‌تر می‌رود، مهندس بازرگان است. آیا اوست که می‌تواند نماینده قابل پذیرش در حکومت ملی دموکراتیک برخاسته از انقلاب اجتماعی ایران باشد:

و ادبیات حزبی را زیر و رو کرده‌ایم تا بلکه بتوانیم نماینده بورژوازی ملی ایران را، به تشخیص رهبران حزب توده در ترکیب حکومت ملی، دموکراتیک که خود لزوم حضور آن را مؤکداً تصریح کرده‌اند، بیابیم:

«... بعد، جناح بورژوازی لیبرال، یعنی بورژوازی ملی (!!؟) از جبهه ملی گرفته تا جبهه دموکراتیک ملی قرار دارد... به تناسب گرایش‌های ملی و ضد امپریالیستی‌شان که از شدید شروع می‌شود و به گرایش‌های بسیارخفیف می‌رسد، وحتى از آن می‌گذرد و به گرایش به مواضع امپریالیسم گسترش می‌یابد، ارزیابی می‌شوند. از جناح جبهه ملی تا جبهه دموکراتیک ملی و تروتسکیست‌ها و مائوئیست‌ها، این‌ها همه طرفدار نظریات بورژوازی ملی هستند... (از شرح این هرج و مرج فکری فقط باید به‌خدا پناه برد) در داخل این طیف، به گروه‌ها و جناح‌هایی برمی‌خوریم که پیوسته یکی پس از دیگری، گرایش‌های ملی و ضد امپریالیستی‌شان کم‌تر می‌شود، تا می‌رسیم به گروه‌هایی که بلندگوی روشن بورژوازی سازش کار ایران هستند. مانند حزب جمهوری خلق مسلمان و جبهه دموکراتیک ملی که هم‌اکنون گرایش‌ها و موضع‌گیری‌های سیاسی فاصله‌چندانی با ضد انقلاب ندارند و هم در عین حال و با همه این‌ها، شعارهایشان خیلی انقلابی‌وتند و تیز است.» (بررسی مسائل گوناگون... ن. کیانوری، ص ۵۳).

خوب، چه فهمیدیم؟ هیچ. دبیر اول یکی پس از دیگری امید ما را به عقل سلیمش بر باد می‌دهد. او به‌خود زحمت نمی‌دهد تا دریابد اصولاً چرا و بر مبنای چه تضادی در ماه‌های اول پس از انقلاب، بورژوازی ملی ایران این همه شاخه شاخه شد و از یکدیگر فاصله گرفت تا بتواند از طریق این تحلیل به نتیجه برسد و سرانجام دریابد که کدام جریان در داخل بورژوازی ملی گرایش ضد امپریالیستی بیشتر و تمایلات سازش‌کارانه کم‌تری دارد تا از این طریق، هم خودش چیزی درک کرده باشد و هم این که ما را اینک این همه سرگردان‌نش‌کرده باشد. اما او فعلاً معلوم می‌کند که از جبهه ملی تا جبهه دموکراتیک ملی و مائوئیست‌ها و حزب جمهوری خلق مسلمان و تروتسکیست‌ها (و این روزها مجاهدین و اقلیت چریک‌ها) گرچه همه جزو نیروهای بورژوازی ملی و طرفدار نظریات وی هستند، اما ضمناً به ترتیب (لابد به ترتیب قد) وابسته‌ترند و اصلاً

آیا در این مرحله اصولاً نیازی هست که ما در راه استقرار نظام و حکومت ملی، دموکراتیک بکوشیم؟ و اگر هنوز حکومت ملی، دموکراتیک با شرکت طبقه کارگر و اقشار انقلابی دیگر طبقات ضرورت انقلاب است، آیا بورژوازی ملی، افشاری از آن، در آنجایی پیدا می‌کند یا نه؟ و اگر پیدا می‌کند کدام بخش بورژوازی ملی را شامل می‌شود و نماینده سیاسی آن، چه جریان تشکیلاتی و یا دست‌کم کدام شخص است؟ اما اگر تحقق نظام ملی، دموکراتیک دیگر از دستور مبارزه رهبران حزب خارج شده پس انقلاب ما چه نام داشته، و مرحله فعلی چه مرحله‌ای است و دستور روز چیست؟

اما ما خود از جست و جوی خویش نتیجه گرفته‌ایم که رهبران حزب گرچه در سخن‌پرانی‌های کتبی و شفاهی بسیاری از جمله این یکی:

«... ما همیشه گفته‌ایم که در چهارچوب جبهه متحد خلق، جبهه نیروهای مترقی که هوادار ریشه‌کن ساختن امپریالیسم و ایجاد دگرگونی‌های بنیادی در نظام اقتصادی هستند، قشری از سرمایه‌داران ایران که آن را سرمایه‌داری ملی می‌نامیم نیز جای می‌گیرد». (بررسی مسائل گوناگون... ن. کیانوری، ص ۷۴)

و یا این یکی دیگر:

«بنابراین در جبهه متحد خلق، از طبقه کارگر و دهقانان... تا خرده بورژوازی شهری... و لایه‌های پائین بورژوازی ملی که لایه‌های سرمایه‌داری کوچک و متوسط هستند و تمایلات ملی و ضد امپریالیستی دارند، می‌توانند شرکت کنند... جبهه متحد خلق دارای چنین ترکیبی است.» (بررسی مسائل گوناگون... ن. کیانوری، ص ۳۶۶)

و ده‌ها نمونه دیگر، بورژوازی ملی ایران را در صف خلق جای می‌داده است، با عدم تعیین نماینده سیاسی سرمایه‌داری ملی در جبهه نیروهای مترقی هوادار ریشه‌کن ساختن امپریالیسم، و بلکه بر عکس با حمله و لجن‌پراکنی به همه سرمایه‌داری ملی، از مواضع گذشته خود عدول کرده، ضمن شناسایی رژیم فعلی به‌عنوان نماینده «خلق» در حکومت برخاسته از انقلاب، بورژوازی ملی را از حکومت و نظام ملی، دموکراتیک و در واقع از صف خلق بیرون رانده و کنار گذارده است.

چنین تغییر موضعی، از آنجا که با هیچ تحلیل نوینی از انقلاب ایران همراه نبوده است. فقط به این معنی است که رهبران حزب توده، شبانه و مخفیانه،

«سیاست دولت بازرگان، به‌ویژه در زمینه مبارزه علیه امپریالیسم و فروکوفتن پایگاه‌های نفوذ آن و نیز در زمینه پی‌گیری در راه اهداف خلقی انقلاب، با جریان انقلاب همگام نبود... خلاصه خصلت طبقاتی و نفع‌طبقاتی بورژوازی لیبرال... و سازشکاری دولت (بازرگان) هم در سیاست خارجی با امپریالیسم و هم در سیاست داخلی نسبت به قشر سرمایه‌داران و زمین‌داران بزرگ یعنی پایگاه اقتصادی و اجتماعی امپریالیسم در ایران متجلی شد. این سیاست سازشکارانه شکست خورد». (مردم، شماره ۱۸۹).

سه ماه فاصله بین دو نقل قول فوق، بازرگان کم‌تر وابسته - ولی در قدرت - را به بازرگان مجری سیاست امپریالیسم - که از قدرت معلق شده - تبدیل کرد و بدین ترتیب امید تشکیل حکومت ملی - دموکراتیک با وی به عنوان نماینده بورژوازی ملی ناوابسته ایران نیز برباد رفت و سرانجام معلوم شد آن‌ها که خود نوشته‌اند:

«یک حزب سیاسی جدی و معتقد به جهان‌بینی علمی طبقه کارگر، باید برای هر مرحله انقلاب برنامه مشخص و روشن خود را داشته باشد: مرحله انقلاب ملی دموکراتیک، مرحله انقلاب سوسیالیستی و مرحله ساختمان جامعه سوسیالیستی و مرحله عبور از سوسیالیسم به کمونیسم. مثلاً باید مشخص کند که مرحله انقلاب ملی و دموکراتیک دارای چه کیفیتی است و چه نیروهایی می‌توانند و باید در آن شرکت کنند، از کجا شروع می‌شود، در چه سمت‌گیری تکامل پیدامی‌کند و چه گونه همه وظایفش را انجام می‌دهد.» (بررسی مسائل گوناگون... ن. کیانوری. ص ۱۱۱).

بله با این که چنین نوشته‌اند و با این که مرحله فعلی را مرحله انقلاب ملی دموکراتیک تشخیص داده و ده‌ها بار اقشاری از بورژوازی ملی ایران را جزو عناصر تشکیل دهنده آن دانسته‌اند. چون حزب سیاسی جدی طبقه کارگر نیستند و چون اپورتونیسم و سکتاریسم ناشیانه مسخ‌شان کرده‌است هنوز و تا این لحظه نتوانسته‌اند مشخصاً نماینده سیاسی بورژوازی ملی ناوابسته ایران را تعیین کرده، تکلیف خلق را با آن روشن سازند.

ما این سؤال را به توده‌ای‌ها می‌دهیم که از حوزه‌ها، مسئولین و یا مستقیم از رهبری حزب بپرسند:

طرفدار حقوق زحمتکشان، مخالف سرمایه‌داری، مخالف مالکیت بزرگ و مخالف جدی امپریالیسم است. این سازمان... به نظر ما می‌تواند یکی از نیروهای جدی و مهم تشکیل‌دهندهٔ جبههٔ متحد خلق باشد و همگام با این جبهه، در جریان دگرگونی‌های بنیادی اجتماعی ایران به پیش برود، و حتی در ساختمان سوسیالیسم با حزب طبقهٔ کارگر و تمام نیروهای هوادار سوسیالیسم علمی همکاری درازمدت و طولانی داشته باشد». (بررسی مسائل گوناگون... ن. کیانوری، ص ۲۷۲).

خیر، به هیچ وجه، آن دموکرات‌های انقلابی، که اتحاد با آن‌ها می‌تواند انقلاب را گام‌غول‌آسایی به هدف ضد استثماری و به سمت‌گیری سوسیالیستی آن نزدیک کند، این سازمان ضد سرمایه‌دار، طرفدار خلق و دشمن جدی امپریالیسم، نیست. دبیر اول انقلاب را به سوی نزدیکی با این‌ها هل نداده است:

«... تعیین دقیق و قاطعانهٔ جایی که حزب جمهوری اسلامی در آن قرار گرفته، آن‌طور که شما می‌خواهید، امکان‌پذیر نیست. فعلاً ما نمی‌توانیم بگوئیم که این حزب، در جناح چپ، ۲۸ درجه متمایل به راست و ۲۴ درجه متمایل به چپ، در دموکراسی انقلابی جای گرفته است! چنین چیزی امکان ندارد. چرا؟ زیرا در حزب جمهوری اسلامی عناصر گوناگون و به کلی متفاوتی دیده می‌شود. نظر ما نسبت به عناصر متشکلهٔ این حزب، حتی در مورد اعضای رهبری مرکزی آن، متفاوت است. در این رهبری مرکزی، شخصیت‌های روحانی و غیر روحانی هستند که مانسبت به هر یک از این شخصیت‌ها، ارزیابی مشخصی که بسیار متفاوت از یکدیگر است، داریم. ما همواره با قالبی فکر کردن (منظور طبقاتی فکر کردن است) مخالف بوده‌ایم. ما می‌توانیم بگوئیم که این یا آن موضع‌گیری مشخص حزب جمهوری اسلامی، در فلان مورد، یک موضع‌گیری لیبرالی است و خلقی و ضد امپریالیستی نیست، و این یا آن موضع‌گیری‌اش درست و در جهت منافع خلق است» (بررسی مسائل گوناگون... ن. کیانوری، ص ۲۷۶)

بلکه وی با یک پشت‌پا به انقلاب، آن را به این‌جا، به این سرزمینی که حتی در درجات جغرافیایی دبیر اول هم «نامکشوف» است هل داده است، و عجیب این که همه را نیز به این «ارض موعود» خویش دعوت می‌نماید!!



بدون اعلام قبلی، انقلاب را کت‌بسته و تحت‌الحفظ به مرحله بعدی منتقل کرده، از اتحاد نیروهای «انقلابی، دموکرات» به جای «ملی، دموکرات» دم می‌زنند و برای اتحاد پرولتاریا و خورده بورژوازی انقلابی و دموکرات است که کوشش می‌کنند. معلوم است که پس از خلع حضور «مجموعه بورژوازی ملی» در این مرحله، جز این هم‌چاره‌ای ندارند.

بدین شکل، نظام ملی - دموکراتیک که اساس پراکنده‌گویی‌ها و اظهار فضل‌های دهان‌پرکن اولیه رهبران حزب توده ایران بوده است، اینک معلوم نیست به کدام دلیل، از طرف آن‌ها، در مرحله فعلی نظامی «پوسیده» وانمود می‌شود. آن‌ها با ملی‌گرایی مبارزه می‌کنند، آن را به باد مسخره می‌گیرند، وابسته می‌شمرند و اینک دیگر فقط دموکرات‌های انقلابی دیر اول هستند که برای دگرگونی نهایی و پیمودن این نیم‌گام آخر تا سوسیالیسم با وی، وارد گود می‌شوند.

البته اگر انقلاب واقعاً در این مرحله بود، می‌توانستیم به شکرانه آن هفت شبانه روز، روزه بگیریم. اما در این تشخیص جدید مرحله انقلاب، دیر اول به قول خودش، یک اشتباه خیلی «جزیی» و «ریز» می‌کند و آن هم فقط این است که نقطه عزیمت وی با دموکرات‌های انقلابی خود، به سوی رهایی خلق، با کمال تعجب نه از درون خلق، بلکه از «حاکمیت» آغاز می‌شود!!

بدین ترتیب، گرچه آن‌ها، همین‌طور بی‌خبر، انقلاب را به مرحله بعد هل داده‌اند ولی از فرط دستپاچگی، با گزینش نوعی دیگر از دموکرات‌های انقلابی، به جای انقلابیون واقعی لایه‌های میانی جامعه، به‌طور عینی، این هل‌دادن رو به عقب صورت گرفته است:

«... و اما نظر ما درباره سازمان مجاهدین خلق: همچنان که بارها در نشریات حزب تصریح کرده‌ایم، و من نیز به دفعات در این جا توضیح داده‌ام، این سازمان را به‌طور کلی یک سازمان سالم، خلقی و انقلابی می‌دانیم و به همین دلیل نیز در نخستین پیشنهاد ما برای تشکیل جبهه متحد خلق، از این سازمان به‌عنوان یکی از پایه‌های تشکیل‌دهنده این جبهه نام برده‌ایم. ما هنوز هم بر سر این اعتقاد هستیم و ارزیابی مان نسبت به ماهیت انقلابی سازمان مجاهدین خلق تغییری نکرده است.» (بررسی مسائل گوناگون... ن. کیانوری. ص ۲۳۹)

و یا:

«به نظر ما سازمان مجاهدین خلق ایران دارای جهان‌بینی اسلامی و موضع‌گیری سیاسی خلقی است. یعنی به‌طور قاطع

قبل از این که وارد مبحث این بخش، که دارای اهمیت ویژه‌ای است، بشویم ذکر نکته‌ای ضروری است.

نباید تصور کنید که منظورم از گشودن فصل گذشته، یعنی فصل «نظام ملی، دموکراتیک فرومی‌ریزد» دفاع از بورژوازی ملی و یا جادادن آن در صفوف خالق است. همان‌طور که نباید گمان برید که معتقد باشم، بورژوازی ملی ایران در مرحله فعلی انقلاب، جز ضدانقلاب نقش دیگری بازی نمی‌کند. من از باز کردن همه این مباحث در درجه اول مقصودم به‌نمایش گذاردن آشفته فکری و عوام‌فریبی و جنجالی است که رهبران حزب توده بدان دچارند. وابتدای خواهم بگویم که آن‌ها در واقع مهمان ناخوانده‌ای هستند که به‌مفهوم درست‌ضرب‌المثل ما: «بدون این که بدهد راهشان داده باشند ادعای کدخدایی دارند.» می‌خواهم به‌ویژه به‌توده‌ای‌ها نشان بدهم که رهبران فعلی حزب، به‌خاطر گذشته خویش وپوشاندن آن، مجبورند چنین خود را به‌چپ وراست و به‌در و دیوار بزنند. آن‌ها واقعاً خود نمی‌دانند چه می‌گویند و چه باید بگویند. من البته در جمع بندی‌نهایی و طی جزوه جداگانه‌ای، آنچه را که به‌نظر خودم ضرورت مرحله فعلی انقلاب‌ماست و به‌خصوص مشخصه‌های کلاسیک این دوران انقلاب و پروسه طی شده‌را که در واقع مکمل جزوه دوم است بازخواهم گفت. اما فعلاً از طرح این قسمت و قسمت قبل منظورم فقط نشان دادن «آشوبی» است که این رهبران گران‌قدر و تهی‌مایه به‌راه انداخته‌اند. و نمونه آن، که طرح «نظام ملی، دموکراتیک» در شعار و تلقین «نظام انقلابی، دموکراتیک» در عمل است، را دیدید. آن‌ها بی‌این که توانسته باشند مرزهای عبور از آن مرحله به‌این‌دیگری را مشخص سازند و بی‌آن که بتوانند

دموکرات های انقلابی دبیر اول، واقعاً نوظهورند. دموکراسی را رعایت نمی کنند، حقوق ملیت ها را به رسمیت نمی شناسند، به اصلاحات ارضی دموکراتیک تن نمی دهند ولی به طور مجرد و به طرزی معجزه آسا می توانند «ضدامپریالیست» باشند و در جبهه نیروهای جهانی ضدامپریالیست قرار گیرند!! اما اساساً نیز اعلام می کنند که در مکتب آنها تضاد اجتماعی از بنیان اقتصادی بر نمی خیزد، بلکه تضاد در اجتماع را تضاد «مکتب» و «تقوی» می شناسند، حال این که چرادیبیر اول از خود نمی پرسد: «دارندگان چنین برداشتی از جامعه و تضادهای زیربنایی آن، اصولاً از امپریالیسم چه می فهمند که با آن به جنگ برخیزند؟»، فقط مربوط می شود به «شرط» دبیر اول. اینها فقط به آن دلیل دموکرات های انقلابی هستند که از گذشته جنبش و به طریق اولی از گذشته رهبران حزب توده چیزی سر در نمی آورند و لاجرم در آن باره از وی سئوالی نمی کنند و این برای رهبران حزب توده ایران، به قدر کافی برای استناد مستحکم هست!!

همه مطالب فوق، اوج فانتزی وضع فعلی رهبران حزب توده را برملا می سازد و همین است که روزگار آنها را به زندگی شاهزادگان آواره و سحر زده افسانه های کودکان سخت شبیه ساخته است: شب می خوابند و صبح بر بال پریان «حوادث انقلاب» تا آن سوی سوسیالیسم را درمی نوردند و شب بعد همان پری که به غریبه ارتجاع تغییر شکل داده است، گریبانشان را می گیرد و گرسنه و تشنه و بی پناه و بدون دفتر و دستک در برهوت انقلاب رهاشان می سازد! دبیر اول و شرکاء، اینک با گامی که بر پله بالاتر اشتباهات بی دانشی های سیاسی خود می گذارند، جای خود را در تاریخ معاصر به درستی تا کنار زباله دان کشیده اند.

آنها نظام ملی، دموکراتیک خویش را فرو ریخته اند. اما برای ساختمان بعدی، نقشه ای ندارند، و فعلاً برای استحکامات دیگری که حاکمیت موجود دست اندر کار آن است، خشت بالا می اندازند، گل می کشند و چوب می برند. آیا سرانجام چه از کار در خواهد آمد، زندان؟

تئوريك «همكاري طبقاتي ترقى خواهانه ضد امپرياليستي» از جمله بابورژوازي ملي، به انحراف راست در غلطیده‌اند.  
حال به اصل مطلب بپردازيم:

«راه رشد غير سرمايه‌داري» نيز شيپور ديگري است پر صدا و هياهو كه دبیر اول بایك نغمه آن «چپ»‌های تازه به تئوري رسیده و هاج و واج از تغييرات نوین جهان - كه ديكتاتورى شاه به كلی آن‌ها را از پروسه آن بی‌خبر گزارده بود - راسر ذوق و به وجد می‌آورد، باب مباحثات كهنه ۲ دهه پیش رادر مقابلشان می‌گشاید، به سود خویش سرشان را گرم می‌کند و از همه مهم‌تر از آن طریق محمل‌های بازهم تازه‌تر و «نوبنیاد» تری برای توجیه دنباله‌روی‌های فعلی خویش از خورده بورژوازي حاكم، به عنوان حاملین مرحله خاصی از «راه رشد غير سرمايه‌داري» می‌تراشند، و با نغمه ديگرش، كه گوش خراش‌تر است، در آینده انقلاب و در گزینش راه بی‌انحراف به سوی سوسیالیسم، چون خودش و یارانش را از صف بیرون انداخته‌اند، آشوب می‌کند.

این است كه رهبران حزب توده ایران، و مترجمین و مؤلفین كاسب‌كار دوروبر آن‌ها، چپ و راست جزوه‌های قدونیم قد در باره «راه رشد غير سرمايه‌داري» چاپ می‌زنند و اولیانیفکي اواخر دهه ۱۹۶۰، ۱۹۶۹ و تصمیمات ۱۹۶۰ و ۱۹۶۹ نشست بین‌المللی احزاب کمونیست جهان را زنده می‌سازند.

به سود دبیر اول و روشنفکران حق‌التالیف و حق‌الترجمه بگیر همپالگی او نیست كه چند كلمه نیز در این باره بنویسند كه در اسناد آخرین كنفرانس احزاب کمونیست به سال ۱۹۷۸ در صوفیه، «راه رشد غير سرمايه‌داري» از صورت جلسات مباحثات حذف گردیده، و در سراسر اسناد این كنفرانس چنین ترکیبی از واژه‌ها، از سوی هیچ سخنرانی برای نمونه هم به كار نرفته است.

این كنفرانس فقط به «سمت‌گیری‌های سوسیالیستی» و «سوسیالیسم واقعاً موجود» و نه سوسیالیسم توهمی، اهمیت داده، و فقط بدان اشاره می‌کند.

ارزیابی جدید درباره تأثیر سوسیالیسم واقعاً موجود در جنبش‌های آزادی بخش از جمله در بخش سوم سخنرانی بوریس پونا ماریف در كنفرانس احزاب کمونیست و كارگری جهان در صوفیه به سال ۱۹۷۸، تحت عنوان «سوسیالیسم واقعاً موجود، عامل استقلال ملی برای همه خلق‌هاست» به وضوح منعکس می‌گردد:

۱: به مقدمه جزوه «راه رشد غير سرمايه‌داري»، دو مقاله از اولیانیفکي «نشر گروه هوادار حزب توده ن. ر. كه مقالات و مقدمه آن را از مجله دنیا نقل کرده‌اند، توجه کنید:

«مقاله زیرین را پروفیسور آ. اولیانیفکي (؟) معاون بخش بین‌المللی حزب کمونیست اتحاد شوروی ویژه شماره ۶ سال ۱۹۷۰، ارگان تئوريك و پراتيك (؟) حزب سوسیالیست متحده آلمان نگاشته است.»

توضیح دهند کدام جابه‌جایی واقعاً عینی و تعیین کننده در نقش طبقات شرکت کننده در انقلاب به وجود آمده، خود، حاتم‌بخشانه یکی را دموکرات انقلابی و کینه توزانه آن دیگری را ضد انقلاب می‌خوانند.

بنابراین هنگامی که آن‌ها، فقط برای نزدیک کردن خود به حصه قدرتمندتر حاکمیت و علی‌رغم شعارهای مرحله‌ای نظام ملی، دموکراتیک خودشان، بدین گونه با بورژوازی ملی چپ افتاده‌اند، و به نظامی انقلابی، دموکراتیک و به دموکرات‌های انقلابی «خود تراشیده» تعظیم می‌کنند و خویشتن را در آن آستانه می‌بینند، دیگر سخن راندنشان از «راه رشد غیر سرمایه‌داری» شوخی یخ کرده‌ای بیش نیست. زیرا نظام ملی، دموکراتیک و «راه رشد غیر سرمایه‌داری» دو مقوله همپيوندند. در واقع راه رشد غیر سرمایه‌داری، گزینش آن سمت‌گیری اقتصادی و سیاسی است که به وسیله دولتی متشکل از نیروها و اقشار انقلابی و مترقی، شامل طبقه کارگر، خرده بورژوازی انقلابی و جناح رادیکال بورژوازی خودی، پذیرفته می‌شود.

«گذار تدریجی به مبارزه مشترک در راه آینده سوسیالیستی از طریق همکاری مارکسیست-لنینیست‌ها با جناح رادیکال و جناح میانه چپ ناسیونالیسم ضد امپریالیستی امکان پذیر است» (مسائل معاصر آسیا و آفریقا، ر. اولیانفسکی، ص ۷۹)

حال چه گونه رهبران حزب توده ایران در شرایط اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران، می‌توانند بدون موافقت با هیچ رگه‌ای از بورژوازی ملی، از راه رشد غیر سرمایه‌داری دم بزنند، معلوم نیست.

البته ملقمه «راه رشد غیر سرمایه‌داری» در دوران حیات خویش، مجبور می‌شد فرمول فوق را دائماً به هم بریزد، جاواهمیت مهره‌ها را تغییر دهد و از طریق تبدیل کردن پیاده ناسیونالیسم به وزیر و یا آچمز کردن وزیر طبقه کارگر، سرانجام حریف، یعنی مارکسیست‌های واقعی را مات کند!

طبق مدعاهای بسیاری که در زمینه راه رشد غیر سرمایه‌داری پرداخته شد، معلوم گردید که راه رشد غیر سرمایه‌داری آن گونه راه‌رشدی است که هم بدون حضور طبقه کارگر در ترکیب حاکمیت، هم با حضور خفیف و کم‌رنگ و پائین رتبه آن، و هم در صورتی که طبقه کارگر در سرکردگی حاکمیت قرار گیرد، طی شدنی است!! گمراهی در مبارزه طبقاتی از این آشکارتر نمی‌شود.

رهبران حزب توده ایران، در مواجهه با مسئله بورژوازی ملی در انقلاب ایران، از سوئی بانفی حضور بورژوازی ملی، در نظام ملی دموکراتیک به انحراف چپ و ازسوی دیگر بپذیرش کلی «راه رشد غیر سرمایه‌داری» به عنوان اساس

خلق تشکیل می‌دهند. توده‌های انبوه از طریق این ارگان‌ها  
بیش از پیش به شرکت در ادارهٔ امور دولت جلب می‌شوند.  
پایهٔ سیاست خارجی دولت را مشی ضد امپریالیستی و مبارزه  
در راه صلح و همکاری متساوی‌الحقوق میان خلق‌ها تشکیل  
می‌دهند. به برقراری و توسعهٔ همکاری با کشورهای  
سوسیالیستی اهمیت اصولی داده می‌شود.

نقش رهبری در سیستم سیاسی دولت دارای سمت‌گیری  
سوسیالیستی به حزب دموکرات انقلابی تعلق دارد. احزابی  
از این نوع در یک سلسله از کشورها، گرایشی به سوی دگرگونی  
دائمی و تبدیل شدن به سازمان پیشاهنگ مبارزان راه سوسیالیسم  
با برنامهٔ سمت‌گیری شده در جهت سوسیالیسم علمی و  
مارکسیسم - لنینیسم از خود نشان می‌دهند...

دولت‌های دارای سمت‌گیری سوسیالیستی در نوع خود  
پیشاهنگ تاریخی خلق‌های مستعمرات سابقند. امپریالیسم  
وجود آن‌ها را در میان کشورهای از بند رسته برای خود  
خطر جدی می‌داند و لبهٔ تیز سیاست اعمال فشار، شانتاژ و  
خرابکاری و حتی مداخلات نظامی خود را بر علیه آن‌ها  
متوجه می‌سازد. «(بوریس پونا ماریف، سوسیالیسم واقعاً  
موجود).

آشکارا ترکیب کلاسیک «دولت‌های دارای سمت‌گیری سوسیالیستی»  
جایگزین واژه‌های پر ابهام کشورهای در «راه‌شد غیر سرمایه‌داری» می‌گردد و  
روشن است که تطبیق این سمت‌گیری‌ها بآوردن انقلاب ما در همهٔ زمینه  
های، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، سیاست خارجی و نقش رهبری و پوشاندن  
کاستی‌های آن زیر هیاهوی مرحله‌ای - آن‌هم مرحلهٔ نامشخصی - از «راه‌شد  
غیر سرمایه‌داری»، تحمیق توده‌ها و کمک به بورژوازی برای طولانی‌تر کردن  
تسلطش بر خلق است.

رهبران حزب تودهٔ ایران که قهرمان پراکندن چنین توهماتی هستند  
علاقه‌مندند که سمت‌گیری سوسیالیستی را به معنای آنچه که در لیبی، سوریه و  
یا حداکثر در الجزیره می‌گذرد به خلق قالب بزنند ولی خود پونا ماریف، منظور  
را از دولت‌های دارای سمت‌گیری سوسیالیستی واضح نموده است:

«در همین دوران بود که ویتنام سوسیالیستی واحد تثبیت‌شد،  
خلق لائوس به راه سوسیالیسم گام نهاد و کشورهای چینی آنگولا

«محتوای عمده جنبش آزادی بخش ملی دوران ما عبارت است از: تحکیم استقلال ملی در قبال امپریالیسم، دستیابی به استقلال اقتصادی، برانداختن عقب ماندگی دیرین و تأمین برخورداری خلقها از ثمرات واقعی آزادی ملی...»

راه برانداختن عقب ماندگی - تحقق دیگرگونیهای اجتماعی بنیادی، گام نهادن در جاده ترقی اجتماعی؛ استفاده از تجارب غنی جامعه کشورهای سوسیالیستی است. رشد دولت‌های دارای سمت‌گیری سوسیالیستی مؤید این حقیقت است.

اکنون این دولت‌ها عامل جدید فعال ورشد یابندهای رادر روند انقلاب جهانی تشکیل می‌دهند که توجه جدی کمونیست‌های زمان ما را به خود جلب می‌کنند. خصایص اساسی و نقش دولت دارای سمت‌گیری سوسیالیستی چیست؟

دولت دارای سمت‌گیری سوسیالیستی، دولتی است که در نتیجه انقلاب دموکراتیک ضد امپریالیستی، ضد فئودالی پدید آمده است.

پایه اقتصادی آن اشکالی از مناسبات تولید است که در جریان رشد خود می‌توانند به اشکال سوسیالیستی تبدیل شوند. این یک ساختار دولتی و یک ساختار تعاونی و اشکال مالکیت اجتماعی یا ملی متناسب با آنهاست. چنین دولتی تسلط اقتصادی امپریالیسم را گام به گام از بین می‌برد، مؤسسات متعلق به شرکت‌های خارجی را ملی می‌کند و در جهت محدود ساختن و برقراری نظم در بخش خصوصی پیش می‌رود، تحولات دموکراتیکی انجام می‌دهد که شرایط اقتصادی و اجتماعی لازم برای ساختمان سوسیالیسم فراهم می‌آورد: (اصلاحات ارضی، صنعتی کردن کشور، برنامه‌ریزی، قانون گذاری مترقی در زمینه کار و امور اجتماعی و غیره).

پایه اجتماعی، دولت دارای سمت‌گیری سوسیالیستی عبارت است از جبهه دموکراتیک متشکل از قشرهای علاقه‌مند به تحکیم استقلال ملی و دیگرگونیهای بنیادی اجتماعی. در این جبهه زحمتکشان شهروده، برخی از لایه‌های میانه و روشنفکران میهن پرست شرکت دارند.

پایه سیاسی این دولت را ارگان‌های انتخابی قشرهای وسیع

برای ما مارکسیست-لنینیست ها موجب خرسندی است که نیروهای انقلابی این کشورها نظریات اساسی سوسیالیسم علمی را فرامی گیرند وزیر رهبری احزاب انقلابی پیشرو، راه رشد سوسیالیستی را در پیش می گیرند.» (نطق افتتاحیه اریش هونکه، در کنفرانس یاد شده اخیر، نقل شده از منابع پیشه گفته).

گزینش ترکیب «راه رشد سوسیالیستی» و عدم ذکر مطلق ترکیب «راه رشد غیر سرمایه داری» در اسناد کنفرانس اخیر، به مفهوم رهایی قطعی جنبش بین المللی از تئوری سرهم بندی شده «راه رشد غیر سرمایه داری» است. «جبهه میهنی» که به سال ۱۹۶۸، با شرکت حزب کمونیست، حزب دموکرات کردستان و حزب بعث در عراق تشکیل گردید، و اصلاحات اجتماعی تا درجات زیاد عمیقی که به وسیله این جبهه در عراق انجام گرفت، پیوسته مورد استناد و دست آویز خلع سلاح کننده طرفداران و تئوری پردازان گزینش «راه رشد غیر سرمایه داری» قرار می گرفت. یک رشته سمت گیری های کم و بیش مشابه با عراق، در یک سلسله از کشورهای روبه رشد نظیر سومالی، مصر، سوریه، لیبی و الجزیره و غیره هر روز توهمات مربوط به «راه رشد غیر سرمایه داری» را بیش تر و بیش تر پراکنده می ساخت. تا سرانجام تضاد شعله ور سوسیالیسم و سرمایه داری، چنین بر که های سراب گونه پشه خیز را خشکاند و هنگامی که به نطق نماینده حزب کمونیست عراق، در کنفرانس اخیر در برلن شرقی توجه می کنیم، لطمات شدیدی که جنبش مترقی بالقوه قدرتمند عراق از خوش بینی امکان عبور به سوسیالیسم از «راه رشد غیر سرمایه داری» متحمل شده است، رادر می یابیم:

«خانم نریهه دولیمی عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست عراق گفت: توسعه انقلاب ملی دموکراتیک و تعمیق محتوای آن، به موازات تشدید برخوردهای طبقاتی صورت می پذیرد. مبارزه طبقاتی نه تنها بین نیروهای دموکراتیک بانیروهای طرفدار امپریالیسم، بلکه میان متحدان دیروزی در جنبش ضد استعماری نیز در می گیرد. هرچه انقلاب دموکراتیک تعمیق می گردد، و هرچه محتوای آن با طرح مستمر رهایی اجتماعی زحمتکشان غنی تر می شود، به همان نسبت نیز بورژوازی ملی، که تا همین چندی پیش در جبهه میهنی شرکت می کرد، بیش تر به صفوف ضد انقلاب می پیوندد، چرا که بورژوازی ملی، اقدامات انقلابی را تا آن جا می پذیرد که



اتیوپی، موزامبیک، افغانستان، یمن جنوبی و غیره سمت گیری  
سوسیالیستی خود را اعلام کردند». (همان سخنرانی)  
هم عدم ذکر ترکیب واژه‌های «راه رشد غیر سرمایه‌داری» در مجموعه  
اسناد کنفرانس سال ۱۹۷۸ و هم تأکید بر دولت‌های دارای «سمت گیری  
سوسیالیستی» و به‌خصوص بیرون گذاردن بورژوازی ملی از ترکیب اجتماعی  
این گونه دولت‌ها و جایگزین نمودن روشنفکران میهن‌پرست به جای آنان و هم  
سپردن قاطع نقش رهبری چنین دولت‌هایی به احزاب دموکراتیک انقلابی نظیر  
احزاب فعلی حاکم در افغانستان، اتیوپی، آنگولا و غیره، به‌وضوح پایان عمر  
خوش‌خیالی‌های «راه رشد غیر سرمایه‌داری» را اعلام می‌کند.  
از طرف رفیق پونا ماریف در کنفرانس سال ۱۹۷۸، پیشنهادی جهت نشست  
مشترک بین احزاب کارگری و جنبش‌های آزادی بخش برای بررسی امکان وحدت  
استراتژیک و تدوین تئوری مشترک ضد امپریالیستی و سمت گیری پیشرفت اجتماعی،  
ارائه گردید:

«موضوع وحدت جنبش جهانی کارگری و جنبش‌های آزادی  
بخش ملی در مرحله کنونی، موضوعی است بسیار مبرم و  
شایان دقت خاص. ما پیشنهاد می‌کنیم کنفرانس تئوریک  
مشترکی از احزاب با شرکت نمایندگان احزاب کمونیست و  
احزاب دموکرات انقلابی برای بررسی این مسئله تشکیل  
شود». (نطق بوریس پونا ماریف، در کنفرانس بین‌المللی  
احزاب کمونیست و کارگری، ۱۹۷۸، صوفیه).

سرانجام، این کنفرانس مشترک، در سطح بسیار وسیعی مرکب از نمایندگان  
احزاب کمونیست و کارگری جهان، نمایندگان احزاب دموکرات انقلابی و  
نمایندگان جنبش‌های آزادی بخش ملی از ۲۸ مهر تا ۲ آبان ۱۳۵۹، در برلن  
شرقی تشکیل گردید.

تا آنجا که از اسناد منتشره این کنفرانس مهم برمی‌آید، بایستی نشست اخیر  
را «مجلس فاتحه رسمی» تئوری قلابی «راه رشد غیر سرمایه‌داری» دانست و امیدوار  
بود که دبیر اول حزب توده ایران از این پس لااقل در این باره شیپور خود را  
کنار بگذارد:

«... در نتیجه پیروزی‌های به‌دست آمده در مبارزه رهایی  
بخش خلق‌ها، در بسیاری از کشورها، حاکمیت‌های انقلابی  
نوع جدید پدید آمده است. در بسیاری از این کشورها،  
اجتماعی کردن وسایل عمده تولید به نفع خلق آغاز شده است.

بیفتند و اجازه انتشار نیابد!!

باری، هر قدر رهبران حزب توده ایران سعی نمایند که تغییرات در چشم انداز و برداشت‌های انقلابی در جنبش‌های آزادی‌بخش و ملی دموکراتیک به سود تعمیق بیشتر و حرکت قاطع‌تر و ارزیابی این جنبش‌ها به وسیله «خلوص طبقاتی» کامل‌تر، از طرف انترناسیونالیسم را بپوشانند و هر قدر بخواهند که وضعیت فعلی انقلاب ما را به عنوان یک دوران حاکمیت دموکرات‌های انقلابی قابل‌پشتیبانی، زیر پرده دود «راه رشد غیر سرمایه‌داری» برای توجیه وضع خود، پنهان سازند، واقعیت انکارناپذیر این است که از ۳ سال پیش به این طرف استفاده از ترکیب «راه رشد غیر سرمایه‌داری» از طرف انترناسیونال، به کلی از مد افتاده است. جنبش‌های انقلابی و مارکسیست‌های کشورهای رو به رشد به خاطر آن «خوش خیالی قدیم» بهای بس سنگینی باخون کمونیست‌های مصری، سودانی، عراقی و قبالا لیبیایی و غیره پرداخته‌اند.

اما اجازه بدهید من روده درازی خود را درازتر کنم و به برخی مباحث گفته شده درباره «راه رشد غیر سرمایه‌داری» به عنوان دیدگاه تئوریک شخصی، در این فرصت به دست آمده، پردازم.

آن تغییرات عینی که در جهان، خوش بینی راست‌روانه «راه رشد غیر سرمایه‌داری» را برای قریب به ۲۵ سال به محور اصلی مباحثات درباره کشورهای رو به رشد تبدیل کرد را چه گونه باید تفسیر نمود و از چه ذهنیات و کدام دگرگونی اساساً و ماهیتاً دورانی مایه می‌گرفت؟

**فقدان یک بررسی کامل و کافی برای یافتن مکمل ذهنی تغییرات عینی** که در تمایلات ذاتی طبقاتی بورژوازی و خرده‌بورژوازی کشورهای رو به رشد پیش آمد، خمیرمایه سردرگمی و در نتیجه باور موقتی به «راه رشد غیر سرمایه‌داری» در جنبش جهانی کارگری شده بود.

نگارنده انقلابیون ایران را دعوت می‌کند که از زاویه‌ای که خود می‌کشاید، باردیگر به مسئله «راه رشد غیر سرمایه‌داری» نگاهی تازه بیاندازند، آن را با تغییرات عینی نوین چگونگی تکوین انقلابات ملی دموکراتیک در کشورهای رو به رشد تطبیق دهند و به هر صورت که می‌توانند آن را نقد و تکمیل، و بازتاب جدید برخوردارشان را به «راه رشد غیر سرمایه‌داری»، برای احتراز از ادامه پراکنده شدن این انحراف در جنبش مترقی میهن‌ما - عمدتاً به وسیله رهبران حزب توده ایران - در سطح مبارزین اشاعه دهند.

«راه رشد غیر سرمایه‌داری» اساساً با دو مفهوم به کلی جدا از هم قابل طرح است. اول، امکان گذر به سوسیالیسم بدون عبور از مرحله سرمایه‌داری

به علائق مالکیت خصوصی بلاواسطه‌اش لطمه‌ای وارد نیاید. این تغییر موضع بورژوازی ملی، غالباً در پوشش عوام‌فریبی و شعارهای کاذب انقلابی صورت می‌پذیرد.

از سوی دیگر رادیکال‌ترین گروه‌های اقشار میانی جامعه در شرایط معین به سوی مواضع طبقه کارگر چرخش نموده، هدف‌های آن - یعنی تکمیل نهایی انقلاب دموکراتیک و ایجاد شرایط لازم برای گذار به انقلاب سوسیالیستی - را می‌پذیرند. از همین روست که در جریان انقلاب دموکراتیک، شاهد پیروزی‌ها و شکست‌ها، پیشرفت‌ها و عقب‌نشینی‌ها هستیم. بر طبق این تجربه، اصلاحات اجتماعی - اقتصادی انجام شده در عراق، نه تنها منجر به افزایش عددی طبقه کارگر، بلکه باعث رشد بورژوازی انگلی کلان و وسعت یافتن خورده بورژوازی شهری نیز شد. این امر شرایط لازم را برای ایجاد پایگاه اجتماعی افکار و تمایلات بورژوازی، که مبدل به تکیه گاه اساسی صاحب قدرتان می‌گردد فراهم آورد.» (مجله مسائل صلح و سوسیالیسم، شماره ۴، سال ۱۹۸۱، ص ۱۴۳، متن روسی)

این سخنرانی ادعای ناممکن کاملی است بر علیه آن کسانی که در مقابل راه رشد سوسیالیستی که به تحریک و قاطعیت انقلابی نیازمند است، به علت پافسیسم خود به لنگر گاه‌ها و توقف گاه‌های انحرافی گوناگونی متوسل می‌گردند. و نشان می‌دهد که در شرایط انقلابی، دل بستن به اصلاحات اجتماعی - اقتصادی هر قدر هم جدی، زیر عنوان «راه رشد غیر سرمایه‌داری» یک انحراف راست‌گرایانه رفورمیستی و نوعی «گول خوردن» از بورژوازی است.

ما مشتاق بودیم که از درفشانی‌های نماینده رهبران حزب توده ایران در کنفرانس برلن نیز فیوضاتی کسب کنیم. اما با این که عضو از مدت‌ها پیش به تبعید فرستاده شده کمیته مرکزی حزب توده ایران، حمید صفری، که قریب سالی است در پراگ لنگر انداخته است، در کنفرانس شرکت داشته، اما، هر چه اسناد کنفرانس - لااقل تا این جا که منتشر شده - را زیرورو کردیم. به نظریات رهبران حزب توده ایران در این کنفرانس مهم جهانی که در واقع نقطه عطفی است، برخوردیم. شاید حضرات به کلی ترسیده‌اند که مبادا مجبور شوند در این کنفرانس راجع به حاکمیت موجود و مرحله کنونی انقلاب ما چیزی بگویند و خدای نکرده موجب این شوند که «نامه مردم» یک دو هفته‌ای از چشم دموکرات‌های انقلابی

منجر شود. واگر کشورهای سوسیالیستی به اقدام و تثبیت انقلابی خلقی که مشتاق سوسیالیسم است کمک می‌رسانند. نتیجه آن فقط سوسیالیسم و «راه رشد سوسیالیستی» است و دیگر گفت و گوازی این یا آن طریقه «غیر سرمایه‌داری» و یا «عنقریباً سوسیالیسم» قافیه‌سازی است و لا غیر.

واقعیت این است که حضور پر قدرت جبهه کشورهای سوسیالیستی، در مرحله فعلی، و در شرایط حدت گرفتن روزافزون تضاد بین عقب‌ماندگی و ترقی خواهی، چشم‌انداز رسیدن به سوسیالیسم از طرق گوناگون اقدامات انقلابی را، دم‌به‌دم در مقابل کشورهای با سطح فرهنگی، اقتصادی بازهم نازل‌تری، در همه جای جهان، گشاده‌تر می‌سازد.

به هر حال گزینش نام «راه رشد غیر سرمایه‌داری»، هم برای چنین نمونه‌های تاریخی که پیش آمده و همچنان پیش خواهد آمد و هم اختلاط این نام با «راه رشد غیر سرمایه‌داری» به مفهوم جدید و معاصر آن، یک گزینش مودبیانه و منحرف کننده است. گزینش نام «قطع مرحله گذر از سرمایه‌داری» هم گویاتر است و هم مفهوم تاریخی روشن‌تری را القاء می‌کند.

اما «راه رشد غیر سرمایه‌داری» یعنی آن چیزی که اولیافسکی، ایوانف، آندره‌یف، بوگوسلافسکی و دیگران ترتیبش را می‌دهند، که همان کمک پرولتاریا و سوسیالیست‌ها به دولتی مرکب از عناصر رادیکال‌تر بورژوازی و لایه‌های میانی جامعه که به برخی اصلاحات و سمت‌گیری‌های مترقی‌ناگزیر تاریخی دست می‌زنند، با هدف تعمیق این سمت‌گیری‌ها و «راهنمایی» آنان به سوی سوسیالیسم باشد، یک ایده به کلی بی‌اساس، متضاد با نبرد طبقاتی و غیر منطبق با مارکسیسم است. «راه رشد غیر سرمایه‌داری» با این مفهوم جدید، از مخیله کلاسیک‌های مارکسیستی به دور بوده، امکان بروز آن را به ذهن هم نیاورده‌اند:

«تلاش برای آن که برای مفهوم «رشد غیر سرمایه‌داری» از نقطه نظر خاص تئوریک و صرفاً منطقی، تعریف پر بار منجزی بیاوریم، ناچار به نفی آن منجر می‌گردد. تمام منتقدان چپ و راست این مفهوم اساساً در این نکته با هم متحدند». (ر. اولیافسکی در مقاله درباره راه رشد غیر سرمایه‌داری، ص ۴).

بر این منوال، نمی‌توان بعضی رخدادهای عینی در بروز تحولات ظاهری در تمایلات طبقاتی بورژوازی و خورده بورژوازی را به مفهوم حقیقی و ذهنی «تنه تاریخی» این طبقات گرفته، چشم بسته به دام همکاری دولتی با آنان، به ویژه در شرایط انقلابی امروز کشورهای روبه‌رشد، کشیده شد.

پیشرفته. یعنی امکان دستیابی جامعه‌ای عقب‌مانده به سوسیالیسم و بدون تکوین ماتریالیستی تاریخ، آن چنان که در نمونه کشورهای آفریقایی نظیر آنگولا و اتیوپی و یا کشورهای آسیای میانه و مغولستان و یمن جنوبی و افغانستان دیده شده است.

در چنین کشورهایی، خلق‌ها «در عمل» نشان داده‌اند که صرف‌نظر از مرحله رشد اقتصادی و فرهنگی خود، می‌توانند گذار به سوسیالیسم را بدون عبور از مرحله سرمایه‌داری پیشرفته و در شرایط فقدان پرولتاریای متشکل به‌انجام رسانند و به‌قول لنین، «از راهی انقلابی» خود را به‌سطح معینی از فرهنگ بالا کشیده و سپس عمدتاً به‌کمک لایه انقلابی و میهن‌پرست روشنفکران و به‌همت دهقانان و زحمتکشان نیمه پرولتر، از طریق گزینش مستقیم سوسیالیسم، عقب‌ماندگی خود را جبران می‌نمایند:

«اگر برای برقراری سوسیالیسم، یک سطح فرهنگی معینی ضروری باشد، چرا نباید شروع کنیم از راه‌های انقلابی شرایط را برای این سطح معین به‌وجود آوریم، و آن گاه براساس دولتی کارگری - دهقانی و نظام شورایی به‌پیش برویم و خود را به‌خلق‌های دیگر برسانیم» (لنین، انقلاب ما، مجموعه آثار، جلد ۳۳، ص ۴۵۵)

پیروزی سوسیالیسم در یک رشته از کشورهای برشمرده شده و دیگر نظایر آن، «راه رشد غیر سرمایه‌داری» را فقط به مفهوم فوق، به‌واقعیتی عینی و قانونمند تبدیل نموده، و صحت آن نظریه مارکسیستی را به‌اثبات می‌رساند که درباره آن می‌توان مباحث کاملاً اقناع‌کننده‌ای از آثار کلاسیک‌های مارکسیستی بیرون کشید، لکن حتی اگر کلامی هم در این باره هیچ‌کس بر زبان نرانده بود، به هیچ وجه از اهمیت این پدیده عینی معاصر نمی‌کاست و موجب نمی‌شد که آن را قلبی و چشم‌بندی فرض کنیم.

البته چنین پدیده‌ای را «راه رشد غیر سرمایه‌داری» خواندن کمی سبک‌سرانه است. این در حقیقت دیگر چیزی نیست، جز «قطع مرحله گذار از سرمایه‌داری» و «انتخاب انقلابی راه رشد سوسیالیستی» و هرچه غیر از این، بازی فیلسوفانه با کلمات است که به‌وسیله آن پروفیسورهایی که در اندیشه تبیین «راه رشد غیر سرمایه‌داری» تازه‌ساز خودشان و قرابت جوئی برای آن بوده‌اند، ابداع شده‌است. زیرا همین «قطع مرحله گذار از سرمایه‌داری» از طریق اقدام انقلابی، بی‌وجود و بی‌مساعدت همه‌جانبه سوسیالیسم پیروز شده در کشورهایی با امکانات فرهنگی، اقتصادی و تکنولوژیک نوین و کاملاً از نظر تاریخی رشد یافته، نمی‌تواند به پیروزی

لنین، یعنی ایجاد کارتل‌ها و تراست‌های داخلی که به نفعی خاصیت سرمایه‌داری، یعنی رقابت آزاد منجر شد، هنوز آستان مرحله دیگری از رشد خویش بود. بالاترین مرحله واقعی رشد سرمایه‌داری، از طریق مونوپولیسم کامل تولید و تجارت جهانی - نه داخلی - و تشکیل شرکت‌های چند ملیتی و انحصار بین‌المللی جریان واحد رشته‌های معینی از تولید و توزیع رادر پی داشت.

پیوند اقتصادی تولید و توزیع و توجه به اهمیت اقتصادی توزیع به مثابه حلقه مکمل تولید، سرمایه‌داری را از تمرکز تولید در حد انحصار بازار داخلی، به تولید غول آسا و در سطح جهانی و اتصال حلقه زنجیره‌هایی از تولید و توزیع جهانی، در رشته واحدی از تولید، و توزیع آن، تشویق نمود و همچنان تشویق می‌نماید. اینک در یک سلسله تولیدات عمده، در صنایع الکترونیک به خصوص شمار گره‌های کامپیوتری، در ارتباطات، در صنایع ذوب فلزات و فولاد سازی، در استخراج کانیات، در صنایع فضا پژوهشی و نظامی، در تولید اسلحه، و از همه مهم‌تر در صنایع سوخت و انرژی و غیره جریان تولید غول آسای واحد جهانی و توزیع واحد آن از طریق مونوپل جهانی، برقرار گردیده است.

چنین تحولی، خود مرحله متکامل‌تر دیگری است از انتقال سرمایه‌داری به نظام اجتماعی - اقتصادی بازهم عالی‌تر نسبت به مراحل نخستین رشد امپریالیستی سرمایه‌داری، یعنی تبدیل آن از انحصار داخلی به انحصار جهانی.

این بار جریان تحول جدید، به نفعی رقابت آزاد امپریالیستی و مسابقه توسعه طلبی مستقل امپریالیستی بین چند امپریالیسم منجر گردیده، به انحصار امپریالیستی و تسلط کامل اقتصادی - سیاسی امپریالیسم انحصارگر جهانی - آمریکا - انجامیده است.

امپریالیسم خورده‌پا، زیر فشار اقتصادی امپریالیسم انحصاری، از نظر سیاسی، روز به روز بیش‌تر به زائده دنباله‌روی او تبدیل می‌گردد و به میلتاریسم آن تسلیم می‌شود.

اینک سیستم واحد امپریالیستی که از رقابت در درون آن خبری نیست، با تسلط سیاسی - اقتصادی انحصاری آمریکا، در مقابل سیستم واحد سوسیالیستی با سمت‌گیری واحد احزاب و کشورهای برادر قرار دارد.

سرمایه‌داری در جریان تحول جدید، از رقابت آزاد امپریالیستی به تسلط انحصاری امپریالیسم آمریکا، بازهم بعضی خواص خود را به نقیض آن، و این بار در عرصه سیاسی تبدیل نموده است:

امپریالیسم انحصاری، در عرصه سیاسی، از دموکراسی سرمایه‌داری دوری می‌گزیند و به نقیض این خاصیت بورژوازی، یعنی به فاشیسم روی می‌آورد.

زیرا نمی‌توان از جست و جوی دقیق ذهنی علل این تغییرات ظاهری چشم‌پوشی کرده، همین شعارها و دشمنی‌های کم و بیش جدی آن‌ها را با امپریالیسم به‌مثابه «نقاط مشترك»، بی‌توجه به رخ‌دادهای بعدی آن پذیرفته، به «سلامت» تظاهرات آن‌ها شك ننمود.

بیایید کمی بیش‌تر کندوکاو کنیم و برخی نقاط تاریک تحولات سیاسی-اقتصادی کاملاً نوین معاصر، و تأثیر آن در سمت‌گیری‌های همه‌ی طبقات را، هر چند در وهله‌ی اول گستاخانه به‌نظر می‌رسد، بررسی کنیم:

لنین، امپریالیسم را چنین توصیف می‌کند:

«امپریالیسم به‌طور کلی در نتیجه‌ی تکامل سرمایه‌داری و ادامه‌ی مستقیم خواص اساسی آن به‌وجود آمده است. ولی سرمایه‌داری در مرحله‌ی معینی از تکامل خود، و آن هم در مدارج بسیار عالی تکامل خود، به‌امپریالیسم سرمایه‌داری مبدل شد و این هنگامی است که بعضی خواص اساسی سرمایه‌داری به تقیض خود بدل می‌شوند و در تمام جهات علائمی به‌وجود می‌آید و مشاهده می‌گردد که مختص دوران انتقال از سرمایه‌داری به نظام اجتماعی-اقتصادی عالی‌تری است. آنچه از نظر اقتصادی در این جریان جنبه‌ی اساسی دارد عبارت است از تبدیل رقابت آزاد سرمایه‌داری به رقابت انحصاری سرمایه‌داری. رقابت آزاد، خصوصیت اساسی سرمایه‌داری و به‌طور کلی تولید کالایی است، انحصار، مستقیماً نقیض رقابت آزاد است. ولی رقابت آزاد در مقابل چشم ما به تدریج به انحصار بدل شده بدین طریق که تولید بزرگ به‌وجود آمد و تولید کوچک را از میدان به‌در کرد و تولید بزرگ، به بزرگ‌ترین تولید مبدل گردید و تمرکز تولید سرمایه را بدان جارساند که از آن انحصار به‌وجود آمد و هم‌اکنون نیز به‌وجود می‌آید.»

(لنین، امپریالیسم به‌مثابه بالاترین مرحله‌ی سرمایه‌داری. تاکیدها از ماست)

اهمیت موضوع در این است که ما به‌خود اجازه دهیم باز هم مراحل عالی‌تری در رشد سرمایه‌داری را که عیناً پیش آمده است، مورد سنجش قرار دهیم، و به خصوص به تبدیل بعضی دیگر از خواص سرمایه‌داری به تقیض خود در این مرحله نوین رشد سرمایه‌داری نیز توجه کنیم:

جریان انحصار و تمرکز تولید، در داخل کشورهای امپریالیستی، در زمان

عظیمی در مناسبات جهانی قدرت بود... فی الواقع، سرمایه داری مدرن روش‌هایی برای مقابله با بحران‌ها و سلطه بر توده‌ها ابداع کرده است که به مراتب از روش‌های سال‌های ۱۹۲۰ کامل‌تر و پیش‌رفته‌تر هستند... تأثیر روش‌های هدایت‌های اقتصادی، با به‌کارگیری روش‌های هدایت ایده‌ئولوژیک، به‌میزان قابل توجهی افزایش داده می‌شود. تأثیر رسانه‌های گروهی از دوره فاشیسم کلاسیک به این سو، همواره افزایش قابل ملاحظه‌ای پیدا کرده است... ناگفته‌نماند که سرمایه‌داری مدرن از روش‌های حکومتی فاشیسم درس‌های فراوانی آموخته است. امروزه این نظریه طرفداران زیادی پیدا کرده است که دولت برای حفظ شیوه تولید سرمایه‌داری و جلوگیری از بروز منازعات اجتماعی عظیم، باید اقدام به برنامه‌ریزی اقتصادی و هدایت آن بنماید.» (صفحات ۲۵۹، ۲۱۵)

این بررسی بروز ناگزیر فاشیسم در سرمایه‌داری مدرن را، در سطح دیده است. واقعیت این است که سرمایه‌داری در پروسه رشد نوین خود، در گذر به مرحله عالی‌تر خود، به‌خواص تازه‌تری مسلح می‌شود که در بررسی دیالکتیکی فقط می‌تواند متضاد خاصیت مرحله قبل خویش باشد: فاشیسم ذهنی، به‌عنوان مکمل میلیتاریسم عینی، هرروز به‌ضرورت ناگزیر ادامه حیات امپریالیسم انحصاری تبدیل شده، دموکراسی بورژوازی را به‌رؤیای قرون وسطایی سرمایه‌داری تبدیل می‌نماید.

اما آنچه که به‌مبحث جزوه ما مربوط است. تأثیر عظیمی است که این تحول خاصیت سیاسی سرمایه‌داری انحصاری بین‌المللی از دموکراسی به‌فاشیسم، به‌عنوان یک واکنش زنجیره‌ای طبقاتی، بر روی بورژوازی ملی و خورده بورژوازی در سطح جهان، همزمان با هم و از دوسوی چپ و راست گذارده است.

۱. راه رشد غیر سرمایه‌داری، از سوی راست، به‌عنوان واکنش بورژوازی

ملی.

۲. مائوئیسم از سوی چپ، به‌عنوان واکنش خورده بورژوازی.

مختصراً به‌بررسی نحوه این تأثیرها پردازیم:

امپریالیسم انحصاری یا سرمایه‌داری انحصاری بین‌المللی، با کنارگذاشتن ناگزیر دموکراسی سرمایه‌داری و توسل به‌نقیض آن، فاشیسم، در همدستی با عالی‌شان‌ترین مزدوران حکومتی دست‌نشانده خویش - شاهان و رئیس‌جمهوران - در کشورهای روبه‌رشد، همراه با پرولتاریا و نیمه پرولتاریا، از نظر سیاسی به‌سرکوب



دور افکندن دموکراسی بورژوایی، از طرف امپریالیسم انحصاری، به علت عدم نیاز به آن و گزینش فاشیسم به عنوان ابزار سیاسی متکامل تر برای درهم شکستن مقاومت اجتماعی در برابر تسلط کامل امپریالیسم بر جریان استخراج مواد اولیه به ویژه سوخت، و کل سیستم تولید و توزیع جهانی و نیز برای مبارزه با نفوذ ایده نولوژیک سوسیالیسم، از طریق سرکوب، یک دگرگونی اساساً مرحله‌ای در بالاترین طبقه اجتماعی است که عمدتاً پس از جنگ جهانی دوم صورت پذیرفته، در دهه ۶۰-۵۰ متکامل گشته است.

امپریالیسم انحصاری، در درون پایگاه خود، درگیر هر روز عمیق‌تر بحران ناشی از تضادی است که کاربرد ترکیب متناقض تأمین دموکراسی بورژوایی، بانفی دموکراسی از طرف امپریالیسم انحصاری پیش آورده است.

این تضاد در درون سیستم پارلمانتاریستی که متکی بر آزادی‌های نسبی بورژوایی است، از نظر بیرونی آزاد است و به اعمال کامل یک فاشیسم درنده‌خو، مختنق، مرعوب کننده، ترورپیشه و عوام‌فریب در کشورهای روبه‌رشد به وسیله هیئت‌های حاکمه مزدور انجامیده است.

در واقع توضیح این مطلب که با وجود تغییر خاصیت سیاسی سرمایه‌داری، چرا «امپریالیسم انحصاری» هنوز به‌طور کامل در درون مرزهای خود به فاشیسم نیانجامیده و فقط در آن‌جا هنوز به دموکراسی نسبی بورژوایی گردن می‌گذارد، عبارت از این است که: فاشیسم با وجود ماهیت ارتجاعی و سرگوبگر خویش، به پایگاهی توده‌ای نیز نیازمند است. امپریالیسم انحصاری، با جلب رضایت سیاسی، اقتصادی نسبی توده‌های درون مرز خویش، تأیید و پشتیبانی آن‌ها را برای سرکوب توده بین‌المللی به دست می‌آورد.

همین امر، خود به تضاد جدیدی انجامیده است که با واکنش توده‌های درون مرز امپریالیسم انحصاری، به صورت بروز اغتشاشات و اعتراضات روز به روز بیشتر توده‌های درون مرز امپریالیسم انحصاری نسبت به اعمال فاشیسم از سوی دولت‌های خود در جهان، توضیح داده می‌شود.

در یک بررسی تحت عنوان «فاشیسم، مفر جامعه سرمایه‌داری از بحران» و در فصل فاشیسم از ۱۹۴۵ به بعد، می‌خوانیم.

«نظام اقتصاد سوسیالیستی نه تنها در اتحاد جماهیر شوروی تثبیت شده و جلوی تهاجم فاشیسم آلمان را گرفته بود. بل گسترش قابل ملاحظه‌ای نیز پیدا کرده بود. پیوستن کشورهای اروپای شرقی به اردوگاه سوسیالیسم و پیروزی انقلاب در چین، کره شمالی و ویتنام شمالی، به معنای پیدایش تحولات

سوسیالیستی امپریالیسم انحصاری پیوند می‌زند و بدین نحو، مائوئیسم ازدوسوزیر  
ضربه‌های تاریخ قرار می‌گیرد: رسوایی نزدیکی به نظام روبه‌انحلال سرمایه‌داری  
انحصاری، و فشار قدرتمند جبهه جهانی سوسیالیسم.

تولد دو پدیده همزمان - مائوئیسم و راه‌رشد غیر سرمایه‌داری - به‌عنوان  
عصیان و سرکشی غیر پرولتری در برابر تحولات مرحله‌ای سیاسی - اقتصادی  
سرمایه‌داری به‌نظامی بازهم عالی‌تر، یعنی سرمایه‌داری انحصاری جهانی؛ مرگ  
همزمانی نیز به‌دنبال داشته است و مثل دو قلوهای بهم‌چسبیده، مرگ یکی، فساد  
و گندیدگی و فنای دیگری را نیز به‌همراه آورده است. چشم‌انداز افول قطعی و  
نهایی مائوئیسم، به‌عنوان «راه‌حل» نوین خورده بورژوازی چپ، در اواخر دهه  
۸۰، همزاد دست راست وی، راه‌رشد غیر سرمایه‌داری را نیز به‌گور نزدیک کرده  
است: مقوله راه‌رشد غیر سرمایه‌داری از دستور جلسات و مباحث احزاب کمونیست  
و کارگری و از فرمول بندی‌های مسائل معاصر رفته‌رفته خارج می‌گردد، و سوسیالیسم  
شاداب و سرزنده با احتمال بیش‌تر و بیش‌تری از نمونه‌های «قطع مرحله گذر از  
سرمایه‌داری» و «گزینش انقلابی راه‌رشد سوسیالیستی» از سوی کشورهای روبه‌رشد که  
ناشی از قدرت روز افزون سیستم جهانی سوسیالیستی است، بروز می‌کند.  
در فرصتی دیگر این بحث سخت فشرده را، بازتر خواهیم کرد.

بورژوازی ملی نیز مجبور شده است و به طور فیزیکی طعم شکنجه و سیاه چال را زیر دندان او نیز می آورد. بورژوازی ملی که در تسلط اقتصادی امپریالیسم انحصاری، از حد دربان اقتصاد جهانی بالاتر نخواهد رفت، اینک پس از ضرب و شتمی که از پدران خانواده می بیند، از درد و حسد دندان به هم می ساید و برای وارد آوردن ضرب شصت متقابل، به دشمنان دیرینه سرمایه داران، به پرولتاریا روی می آورد، به آنان لبخند می زند، دست اتحاد به سویشان دراز می کند و خواستار «اقدام مشترك دموکراتیک» بر علیه امپریالیسم انحصاری «نمک ناشناس» می گردد!!

تجربه دهه هفتاد دریک رشته از کشورهای آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین نشان داد، هنگامی که نمایندگان سرمایه داری ملی بردوش زحمتکشان و باخون آن ها و از طریق اغوای «راه رشد غیر سرمایه داری»، یعنی راه رشد سرمایه داری کوچک تر و آزادتر، توانست با کنار زدن مقامات عالی شان دیروزی، جای آن ها را بگیرد، و به «اصل خویش» نزدیک تر شود، در یک سری معاملات امیدبخش و بده بستان ها و وصلت های شادی آور مجدد و پنهانی، کینه گذشته نسبت به امپریالیسم را فراموش کرده و بانمونه های عراق و مصر و سومالی و سودان و غیره خود، با امیدهای نو، به سرکوب و حشیانه تر زحمتکشان دست زده، خودمجرى سیاست نفوفاشیستی امپریالیسم انحصاری شده است.

۲. خورده بورژوازی مایوس که فاصله اقتصادی خویش با سرمایه داری انحصاری بین المللی را کهکشانی و پر نشدنی می بیند، و از نظر سیاسی، تحول فاشیستی امپریالیسم انحصاری، خون او را به جوش آورده است، آن قسمت که به پرولتاریا نمی پیوندد، در یأس چاره ناپذیر تاریخی خود، به کینه توزی خشمگین علیه «ابر قدرت ها» بر می خیزد و در ابتدا با تجهیز «خورده بورژوازی» جهانی، خود را با تصویر «ابر قدرت سوم» دل خوش می سازد. و پس از شکست، در این مرحله، به تئوری «محو قدرت» از طریق دامن زدن جنگ بین «ابر قدرت ها» متوسل می گردد. مائوئیسم در این راه، در راه ویرانی نظم پیشرفته و بازگشت ناپذیر جهان، بانمونه کامپوچیای خود، تا مرحله نفی تمدن، نفی کلی پیشرفت و نفی علم نیز می تازد.

ایده تئولوژی مائوئیستی خورده بورژوازی، در این مرحله ضد بشری بروز خود، بیش از امپریالیسم انحصاری، با سوسیالیسم ترقی خواه روبه رومی گردد و بیشترین ضربه را، هم از جبهه جهانی سوسیالیستی دریافت می دارد.

مائوئیسم نخستین در این مرحله، به کلی تغییر ماهیت می دهد، به دست بوسی امپریالیسم انحصاری می رود و آرمان های خویش را که ابتدائاً به وسیله سوسیالیسم در معرض فنا می بیند، با استفاده از تضاد اصلی جهان معاصر، با تئوری ضد

یا متکی بر دموکراسی باشد. مبارزهٔ امیر افغان برای استقلال افغانستان، با وجود نظریهٔ سلطنت طلب او و اعوان و انصارش از نظر عینی مبارزهٔ انقلابی است، زیرا این مبارزه، امپریالیسم را ضعیف و قوایش را تجزیه می‌کند و آن را از ریشه‌مترزل می‌سازد» (مسائل لنینیسم، نقل شده در نامهٔ مردم شمارهٔ ۴۶۸، مقالهٔ مجاهدین خلق در لبهٔ پرتگاه).

با ذکر نقل قول فوق، دبیر اول برای روشن نمودن وضع خود در حال حاضر، به‌سادگی طبقهٔ کارگر و نیروی برعلیه سرمایه‌داران را از انقلاب ایران حذف نموده است و همان چند کلمهٔ نفی ضرورت دموکراسی، آن هم در نهضت‌های ملی استقلال طلبانهٔ اوائل این قرن، وی را فریفته و به‌دامی افکنده است که بر همهٔ ادعاهای مارکسیستی وی، خط قرمز پهنی می‌کشد. وی که از «یافتن» نقل قول فوق، مثل بورژوازی که چاه نفتش فوران کرده باشد، ذوق‌زده است، ادامه می‌دهد:

... گویا سطح تئوریک آن‌ها (یعنی استالین)، در مواججه با مسائل غامض عصر ما، چندان از شما کم‌تر نباشد. این تجربه بر آن است که درست صد در صد خلاف تصور شما، نهضت‌ها و عناصری که حتی نظریهٔ سلطنت‌طلب دارند و متکی بر دموکراسی نیستند، اما در صحنهٔ عمل با امپریالیسم درگیرند، انقلابی‌اند. روشن‌هست؟ انقلابی‌اند. (چه تحکمی!!) و تا وقتی که کسی در راستای تاریخ، نقش انقلابی ایفا می‌کند، مبارزه برای واژگونی او، صرف‌نظر از نیات حسنه‌ای که احیاناً می‌تواند محرک این مبارزه باشد، فقط یک معنی دارد: کمک به امپریالیسم یا به‌زبان دیگر، کمک به‌ضد انقلاب...» (همان مقاله).

مسائل غامض عصر ما و وجه مشخص انقلاب ایران، در اندیشهٔ دبیر اول، با مسائل مبارزهٔ امپریالیسم افغان، بر علیه استعمار انگلستان در ۶۳ سال پیش، منطبق و یکسان گردیده است!!

تردستی شگفت‌آوری است: تاریخ یک فصل کامل به‌عقب برمی‌خورد و مسائل مبارزه برای کسب استقلال و به‌دور افکندن قیودات مستعمره‌گی، با مسائل مبارزهٔ دوران ما، یعنی عمدتاً مبارزه در راه استقرار سوسیالیسم، آن هم به‌صورتی طلبکارانه، یکی از آب آید!!

هم در جامعه‌ای که فرماسیون کاملاً سنگین و جاافتادهٔ نظام عشیرتی و

چه کسی بر لبه پرتگاه قرار دارد  
«مجاهدین خلق»  
یا دبیر اول حزب توده ایران؟

(پاسخی به مقاله «مجاهدین خلق بر لبه پرتگاه» نوشته ن. کیانوری، مردم شماره ۴۶۸ و ۴۶۹)

«این پاسخ در روزهای اول سال ۱۳۶۵ به صورت جزوه کوچک جداگانه‌ای همراه با پاسخی دیگر به نامه چریک‌های فدایی (اکثریت) به مجاهدین، چاپ و منتشر شد. از آنجا که مطالب آن، به مراتب بیش از حد انتظار، مورد توجه قرار گرفت، مناسب دیدم آن را با بعضی اضافات جزئی در این جزوه هم بیاورم تا در مجموعه این خطاب‌ها برای «روز خویش» محفوظ مانده باشد.»

سکوت کم و بیش طولانی دبیر اول و تأخیر در پاسخ‌گویی به بحث عمیقاً تئوریک و در اصول و مبانی مسعود رجوی درباره ماهیت رهبران حزب توده ایران، تعجب برمی‌انگیخت که انتشار «پاسخ‌نامه» دبیر اول در نامه مردم شماره های ۴۶۸ و ۴۶۹، حقیقت این تأخیر را آشکار نمود. معلوم شد دبیر اول و همه دستیارانش این مدت رویهمرفته طولانی را، در آثار کلاسیک مارکسیستی «غوطه می‌خورده‌اند» تا شاید بتوانند علی‌رغم این حکم صریح لنینی:

«دموکراسی در مبارزه‌ای که طبقه کارگر بر علیه سرمایه داران در راه رهایی خود می‌نماید، حائز اهمیت عظیمی است.»  
(دولت و انقلاب، فصل پنجم)

چند سطری نیز در این باره بیابند که «مبارزه ضد امپریالیستی می‌تواند از مبارزه برای دموکراسی جدا باشد» و سرانجام، مطلوب خود را، آن‌هم نه در آثار مارکس و انگلس و لنین، بلکه در نوشته‌ای از استالین «استخراج» کرده، نفسی به راحتی کشیده‌اند:

«لازمه جنبش انقلابی نهضت ملی در شرایط فشار امپریالیسم، به هیچ وجه آن نیست که عناصر پرولتری در نهضت وجود داشته و نهضت دارای برنامه انقلابی و جمهوری خواهانه و

پس از این هماغوشی ذهنی ناپاک با مسائل معاصر، دیگر نمی‌توان جلوی زاد و ولد احکام حیرت‌انگیز اپورتونیستی را گرفت که از شکم برآمده‌اندیشه دبیر اول «متولد» می‌گردند:

«ملاحظه کنید که بی‌اعتنایی و پایمال کردن دموکراسی...  
اولاً می‌تواند سایه به‌سایه استقلال طلبی و امپریالیسم ستیزی  
نباشد و ثانیاً در مبارزه با امپریالیسم که در عصر ما اصل  
و شاخص است، چه بسا چیزی جز نقش درجه‌دوم را احراز  
نکند...»

«...خرده بورژوازی سنتی و غیر سنتی (ایران) هم، که به‌هر  
دلیل با امپریالیسم گلاویز است، تا وقتی که در گیر این  
کینه و ستیز است... به‌طور عینی جزء جبهه جهانی ضد  
امپریالیستی است.» (همان مقاله)

چنین نقش و نگارهایی که دبیر اول بر واژه‌های سیاسی می‌زند، به‌هیچ  
وجه تصادفی نیست و تنها در راستای همان درک اپورتونیستی و خورده بورژوازی  
از مسائل معاصر است که امکان پذیر می‌گردد. او امیر افغان فئودال را مظهر  
مبارزه انقلابی معاصر می‌داند و در بحبوحه کوشش پرولتاریای کشورهای در  
حال رشد، برای به‌نظم درآوردن مبارزه ضد امپریالیستی معاصر، وی هر نوع  
خرده بورژوازی را که به هر دلیل با امپریالیسم در ستیز می‌افتد، حتی اگر این  
خرده بورژوازی حاکم باشد و به‌عنوان تاکتیک استحکام حاکمیت خویش، برای  
همسوئی ظاهری با توده انقلابی، شبانه روز در «هیاهوی» ضد امپریالیستی عرق  
بریزد، جزئی از جبهه جهانی ضد امپریالیستی می‌شناسد! در این صورت آیا  
عراق و چین کم‌تر از جمهوری اسلامی به آمریکا ناسزا می‌گویند و در باره نبرد  
با آن شعار می‌دهند و در همین حد، آیا کم‌تر از این‌ها ضد امپریالیست‌اند؟  
لنین می‌گوید:

«... اپورتونیست فقط آن چیزی به‌فکرش خطور می‌کند  
که در محیط عامی‌گری خورده بورژوازی و رکود  
«رفرمیستی»، در پیرامون خود می‌بیند و آن‌هم فقط «شورا  
های شهرداری» است! و اما درباره انقلاب پرولتاریا،  
اپورتونیست حتی فکر آن را هم از سر به در کرده است.»  
(لنین، دولت و انقلاب)

به‌راستی که آتمسفر سیاسی امروز ایران، جز محیط عامی‌گری خورده  
بورژوازی نامی ندارد و درباره تغییرات زیر بنایی جامعه، آنچه که به‌وسیله

فئودالی، تنها فرم حاکم بوده، در آن از اشکال مختلف بورژوازی و خورده بورژوازی و به طریق اولی از طبقه کارگر، حتی تصویری نیز نمی‌رفته است؛ و هم در ایران امروز، که زحمتکشان و پرولتاریا از نظر کمی و کیفی به‌تفوق رسیده، که حتی دموکراسی بورژوائی دست پائین شمرده می‌شود و برای پیروزی بر سرمایه‌داری و دموکراسی توده‌ای است که نبرد در جریان است، که يك دوجین سازمان و حزب طراز نوین طبقه کارگر در بساط آن عرضه می‌شود، هنگامی که مبارزه، گرچه با هدف‌های غیر یکسان، در می‌گیرد، از طرف اپورتونیسیم، مسائل یکسانی مطرح می‌گردد و ارزش‌های یکسانی برای مبارزین، برای ترکیب نیروهای مبارز و برای هژمونی مبارزه توصیه می‌شود!!

اپورتونیسیم، پس از ده‌ها امیر افغان و پالاتر از امیر افغان در کشور ما، از جنگلیون، انقلابیون آذربایجان و خراسان گرفته تا مصدق، و پس از قهرمانان برجسته رزم پرولتاریا، از عدالتیون، رزمندگان حزب کمونیست، تا ارانی و روزبه و دیگران، اینک آشکار می‌سازد که: اگر يك امیر افغان هم پیدا شده، جداً غنیمت است و ما نبایستی با توقع دموکراسی، او را برنجانیم!!!

راستی که اپورتونیسیم به کم‌تر از این هم قانع است و در این باره که مبارزه برای برقراری دموکراسی را غیر ضرور می‌شمارد، مجرم نیست. زیرا او نه دنبال اقدام توده‌ای و مبارزه انقلابی، بلکه به دنبال حرکت در راستای تأیید این‌جا در بست و آن‌جا نسبی حاکمیت است، حتی اگر این حاکمیت، فقط در حد امیر افغان فئودال، انقلابی و یا در حد محمدرضا شاه «اصلاح طلب» باشد!!!

و همین‌ها که مسائل يك فصل گذشته تاریخ کشوری عقب‌افتاده‌را، به عنوان مسائل غامض عصر و انقلاب ما وانمود می‌کنند، چه‌گونه فقط خود را به باد استهزاء و تمسخر می‌گیرند، وقتی که به مجاهدین چنین می‌نویسند:

«... آن‌ها (مجاهدین) در حالی که تجربه انقلابات و کلمات قصار انقلابیون دیگر کشورها را - گیرم گسیخته، مخدوش، جدا از عصر خود، ریشه‌کن شده از شرایط مکانی خویش - به‌جا و بی‌جا به‌رخ ما می‌کشند و ما را به درس گرفتن از آن‌ها دعوت می‌کنند» (همان مقاله)

بدین ترتیب، کاملاً طبیعی به نظر می‌آید که دبیر اول، این شاگرد «با استعداد!» مارکس و انگلس و لینین اصرار کند که در دوران انقلابات ملی دموکراتیک، با محتوای حرکت به سوی سوسیالیسم، هر کسی اگر بخواهد انقلابیونی از قماش امیر افغان فئودال را ساقط کند، محدود سازد و همان سر جای خویش بنشاند، بی‌ذره‌ای ارفاق، ضد انقلاب است!!!

روها و مسئله خورده بورژوازی و... ص ۴، از انتشارات  
حزب توده ایران)

تئورسین‌های حزب توده ایران، با افتخار اعلام می‌کنند که هر رویارویی با خورده بورژوازی ایران، خود به خود، رویارویی با رهبران حزب توده ایران از کار درمی‌آید. اما طبقه کارگر چه؟ هیچ. آن‌ها به حسابی نمی‌آیند و رهبران دائماً از آنان می‌طلبند آهسته بروند و آهسته بیایند و از هر گونه درخواستی از حاکمیت خورده بورژوا چشم‌پوشند و محل آسایش این فرزند عزیز دردانه دیر اول نشوند.

باری، سرنوشت آن تنها نقل قولی که دیر اول «موفق شده است» با کنکاش زیاد در آثار استالین در نفی لزوم دموکراسی در جنبش‌های ملی بیاید، به این جا منجر می‌شود که:

«... آیا خورده بورژوازی به قول شما سنتی ایران، از امیر سلطنت طلب افغان، که سراپا آغشته به ارزش‌های فئودالی بود، ارتجاعی‌تر است؟ آیا رژیم کنونی که حداقلش متکی به جمهوری است، از سلطنت طلبان عشیره نشین و زمین‌دار افغان در پنجاه، شصت سال پیش، ارتجاعی‌تر و تحمل‌ناپذیر تر است؟» (همان مقاله)

این قیاس و تشبیه نیز، جز مشت دیر اول، چیز دیگری را نمی‌گشاید. اگر خورده بورژوازی حاکم بر انقلاب ایران، از امیر افغان انقلابی‌تر است، مفهوم تئوریک و تاریخی، اجتماعی این انقلابی‌تر بودن، چیزی جز رعایت «دموکراسی» از طرف آنان نیست. آن‌ها اگر می‌توانستند به دموکراسی، حتی به همان میزان که خود در قانون اساسی خویش موجه شمرده و اجازه تصویبش را داده‌اند، گردن بگذارند؛ البته در آن صورت از امیر افغان لاجرم انقلابی‌تر بودند. ولی حالا که دموکراسی را زیر پا می‌گذارند، پایمال می‌کنند و به آن بی‌اعتنا هستند، از نظر تاریخی، هیچ معنایی جز این ندارد که این‌ها نیز همان امیر افغان‌های آغشته به ارزش‌های فئودالی «سلطنت‌طلب» هستند، که امروز فقط سلطنتشان به جمهوری تغییر نام داده است.

«... فرق میان جمهوری و سلطنت تا آن جا که به پرولتاریا مربوط می‌شود، فقط در آن است که جمهوری شکل سیاسی حاضر و آماده‌ای است برای فرمان‌روایی آینده پرولتاریا... که ما می‌توانیم آن را ظرف ۲۴ ساعت مستقر سازیم. جمهوری نیز مانند هر شکل حکومتی دیگر، بر حسب محتوای خود



حاکمیت خرده بورژوا به نمایش گذارده می شود، جز رکود رفورمیستی، نیست.  
«انقلاب در دو سال گذشته، ۳ برابر دوران ۵۰ ساله سلطنت  
پهلوی راه ساخته است (!!!)»

در دو سال گذشته ۱۵ هزار مدرسه تازه ساخته شده است.  
(نامه مردم شماره ۴۴۱)

و آن کسانی که نه تنها در پراکندن این آمار سراسر تقلب با خرده بورژوازی  
حاکم همصدایی می کنند، بلکه آشکارا نمی نویسند که همان مدارس گذشته نیز  
فاقد معلم است، که اساس آموزش و پرورش برای خلق نیست و صد ها هزار مدرسه  
دیگر، تا وقتی که زیربنای آموزش و پرورش سوسیالیستی نیست، از ذلت فرهنگی  
ما ذره ای نخواهد کاست و از ده ها برابر این راه ها هم - اگر ساخته شده باشد -  
بی تغییر در مناسبات ظالمانه اقتصادی، فقط بورژوازی سود خواهد برد؛ بلکه بر  
عکس، این خرده کاری های سطحی - نظیر و همقدر همان «شوراهای شهرداری»  
را - به توده، کارهای انقلابی درخشان وانمود می کنند و آن ها را دلخوش  
می سازند و این همه را با سرهم بندی کردن تئوری های خام بی پیوند با مارکسیسم،  
که با هزاران بار «مالیدن» این تئوری ها به سخنان مارکس و انگلس و لنین و  
استالین، می خواهند مارکسیستی وانمودش سازند، بله چنین کسانی جز اپورتونیست  
های مورد اشاره لنین که «حتی فکر انقلاب پرولتری را از سر به در کرده اند»  
نیستند و نخواهند بود.

ما واقعاً در این باره که می گوئیم دبیر اول و شرکاء فقط قدر و منزلت  
خورده بورژوازی، آن هم فقط بخش حاکم شده آن را، درک می کنند، فقط بدان  
اهمیت می دهند و تا سرحد جان فشانی از آن دفاع می نمایند، به سرایش بهتان  
نلغزیده ایم. آن ها چنان برای خورده بورژوازی حاکم سینه سپر می کنند و در  
شرایط فعلی جوانمردانه کمر همت به نجات وی بسته اند که وضع به این صورت  
در آمده است:

«بحث درباره خورده بورژوازی و وجوه تاریخی، سیاسی و  
طبقاتی آن، در راستای ضرورت ها و عطش جامعه و در  
ظرفیت يك بحث اصولی، مانند هر کنکاش و پرس وجوی  
سازنده، می تواند حاصل خیز و هدایت کننده باشد، اما  
بحث و جنجال جاری پیرامون معاصی خورده بورژوازی و  
مخدوش کردن یکسویه این نیروی اجتماعی، اغلب از  
چنین ضرورت و اقتضایی پیروی نمی کند. این هیاهو و جدلی  
است در پاسخ به حزب توده ایران...» (حیدر مهرگان، چپ

اساس پاسخ گویی دبیر اول به مجاهدین، بر محمل تراشی برای توجیه مشی اپورتونیستی حاکم بر رهبری حزب توده - که شخص وی کائوتسکی آن به حساب می آید - دور می زند. این اساس بر الگویابی (حتی اگر لازم آمد تا عصر گئومات) برای توجیه وضع حاضر و تئوری بافی های واقعاً بی سروته راجع به مسائل آسیا و آفریقا و درهم آمیزی مسائل انقلاب سوسیالیستی، با احکام انقلاب ملی - دموکراتیک و باور به «راه رشد غیر سرمایه داری» - آن هم به صورتی که خود مسخ می کند و ما در همین جزوه رسوایشان کرده ایم - بنا می شود. و لا غیر.

دبیر اول به سادگی، با مخلوط کردن مباحث، با گریز از درگیری باریشه و اساس تئوریک نبرد طبقاتی، با بی اعتنائی و سرسری گرفتن مفاهیم حکومت ملی - دموکراتیک، که خود وی مدت ها است «جبهه متحد خلق» را بر همان قصد علم می کند؛ از نوشته های خود، مقصودی جز تنها و تنها «پاسخ نویسی» و «پرتگاه سازی» ندارد و به قصد «تسکین» و اقناع توده ای های نا آگاه و خیلی خیلی «کم آگاه» است که دست به سوی قلم می برد. و این طوری است که دبیر اول سؤال بسیار بسیار منطبق بر تئوری ساخت حکومت های ملی - دموکراتیک مسعود رجوی را:

«اگر ما بخواهیم از هم اکنون با آخرین تتمه بورژوازی ملی ولو روبه وابستگی داشته باشد، هر گونه همسوئی را رد کنیم، آیا این به معنی قرار گرفتن در بحبوحه يك انقلاب سوسیالیستی نیست؟» (مجاهد، شماره ۱۱۱، ص ۱۷)

چون هیچ پاسخ تئوریک مشخص برایش ندارد و از درگیری منطقی و نظری با آن طفره می رود، عوام فریبانه و با هیاهو، «رشوه پردازی به بورژوازی روبه وابستگی» قلمداد کرده، می نویسد:

«... در این نگرش، نخست این رشوه به «بورژوازی روبه وابستگی» یا همان طور که ما می گوئیم، به بورژوازی لیبرال داده شده، که او را جزء نیروهای جبهه خلق محسوب داشته است.» (نامه مردم شماره ۴۶۸، همان مقاله)

مسعود رجوی، البته در سؤال خود، يك اشتباه اساسی کرده است و آن این که گمان برده است رهبران حزب توده، وضعیت فعلی را کم تر از نه بحبوحه يك انقلاب سوسیالیستی، بلکه اصولاً کم تر از خود انقلاب سوسیالیستی واقعاً انجام گرفته، می دانند. خیر. دبیر اول حزب توده گمان دارد که این همان سوسیالیسم ناب و خالص و دو آتشه ای است که از آرمانشان نیز بسی فراتر رفته و مبارزه با آن از استراتژی و تاکتیک خلق بیرون است. زیرا می نویسد:

مشخص می‌گردد، یعنی تا زمانی که جمهوری شکل فرمان  
روایی بورژوازی را تشکیل می‌دهد (صرف نظر از چگونگی  
بروز این دشمنی) به‌سان هر رژیم سلطنتی دشمن ماست...»  
(انگلس، نامه به «پل لافارک»)

دیبر اول می‌تواند برای مشاهده عینی فقدان دموکراسی و آن هم فقط  
در محدوده مواد قانون اساسی جمهوری و نه با معنای توده‌ای آن، یک بار  
دیگر سری به خیابان ۱۶ آذر بزند و «حاکم‌نشین» سابق خود را ببیند که با  
در بسته چه‌گونه با انواع رنگ‌ها و جفنگ‌ها آذین‌بندی شده است.

جالب است که دیبر اول، برای گریز از واقعیت، برای شیره مالیدن به  
سر خویش و به‌سر توده مردم ۳ ماه تمام در روزنامه‌اش می‌نوشت:

«دفتر روزنامه: خیابان ۱۶ آذر شماره ۶۸ (دفترنامه «مردم»  
فعلا در اشغال عناصر ناشناس (و پس از چندی، غیرمسئول!)  
است.)» (نامه‌های مردم از زمان اشغال دفتر حزب تا  
شماره ۳۱۹، ۶ شهریور ۱۳۵۹)

البته این جملات را لابد به‌عنوان «اعتراض» می‌نوشته‌اند، ولی در معنی، جز  
«اپورتونیسیم روزمره» چیزی نیست و باید پذیرفت که این ذوات به‌اپورتونیسیم  
معتاد شده، دیگر نمی‌توانند بدون آن سرکنند.

اگر از نظر رهبران حزب توده، این عناصر، «غیرمسئول» و «ناشناس»  
هستند، پس دیگر چرا برای گشایش دفاتر خود و پس گرفتن آن دست  
به‌دامن «مسئول‌ترین» و «شناخته شده‌ترین» عنصر، یعنی دولت، می‌زنند و به‌او  
عجز و لابه می‌کنند، و چرا دولت این «غیرمسئولان ناشناس» را گرامی می‌دارد  
و به درخواست‌های اینان وقعی نمی‌گذارد؟!!

«در سال حکومت قانون، دفاتر حزب توده ایران را باز  
پس دهید. ... امید و انتظار ما از مقامات مسئول آن است  
که در «سال حکومت قانون»، دبیرخانه کمیته مرکزی حزب  
توده ایران و دفاتر حزب و نامه مردم در تهران و شهرستان  
ها را... به‌صاحب اصلی آن - حزب توده ایران - باز  
گردانند» (مردم، شماره ۴۷۸)

آیا این حقیقت عریان که کشور امیر افغان امروز راه آزادی و استقلال  
واقعی و دموکراسی توده‌ای می‌پیماید، و ما در وضع فعلی به‌سر می‌بریم را درست  
همین رهبران مارکسیست به‌ارمغان نیاورده‌اند که هنوز توده تا سرحد تصور  
انقلابی ما را برای تقدیس امیر افغان خودمان به‌زانو درمی‌آورند؟

«به عقب» - یعنی به همان جایی که حزبشان به وسیله توده انقلابی، رانده و پرتاب شده است - صورت می گیرد! این «چپ روی» استثنائی، این پشت کردن به دوران خویش، از سوی راست و زیر دفاع از آن نیروهای انجام می گیرد که خود برای حل و فصل حاکمیت خویش، بیش از همه، از روز نخست تا کنون به همکاری های عملی همه جانبه با بورژوازی لیبرال و غیر لیبرال دست زده است، و آخرین تجلی این همکاری رادر ترکیب آخرین گروه آیندگان نزد امام، برای سروسامان دادن نهایی به «مسئله تقسیم قدرت» بی کم و کاست آشکار گردانده اند: بنی صدر، بازرگان و چمران از یک سو و بهشتی و رجایی و رفسنجانی از سوی دیگر. آیا نتیجه این نشست، یعنی پیام ده ماده ای امام، طور دیگری، جز تحکیم و تثبیت و تقسیم بالمناصفه حاکمیت بر خلق بین بورژوازی و خرده بورژوازی، قابل ارزیابی است؟

«...دموکراسی خرده بورژوازی و به خصوص سران آن، به بورژوازی گرایش دارند. سران دموکراسی خورده بورژوازی توده های خود را با وعده و وعید و اطمینان به امکان سازش با سرمایه داران بزرگ تسکین می دهند و در بهترین حالات از سرمایه داران برای قشر فوقانی کم عده توده های زحمت کش گذشته های ناچیز بسیار کوتاه مدتی می گیرند. ولی این دموکراسی خورده بورژوازی در کلیه مسائل منطقی و مهم همیشه دنباله بورژوازی بوده و به شکل زائده ناتوان آن و آلت مطیعی در دست سلاطین سرمایه مالی عرض وجود نموده است» (لنین، درس های انقلاب)  
آیا این معادله، بی اندازه موضع بی سوادی تئوریک نیست که: کوشش نیروهای مترقی برای استفاده از شکاف موجود در حاکمیت و در بین بورژوازی، از طریق همکاری با بخش های دموکرات و رادیکال تر بورژوازی ملی، در یک سوی این معادله، هنگامی از طرف دبیر اول بیرون از منافع خلق قلمداد می شود که سوی دیگر معادله، خورده بورژوازی حاکم، یا دموکرات های انقلابی دبیر اول، خود به اتحاد عملی با وامانده ترین عناصر بورژوازی ملی، برای تسلط کامل خویش بر خلق و زحمت کشان دست زده و می زند، و با اغماض های پی در پی و هر روز عمیق تر و وسیع تر در بازگذاشتن دست بورژوازی برای چپاول خلق، هر روز بیش از روز پیش، آن را دعاگوی خویش می سازد؟  
با این نشانه ها است که معلوم می شود: گم کردن آشکار مصادیق نبرد طبقاتی، مخلوط و مغشوش کردن مفهوم حکومت ملی - دموکراتیک و جابه جا نمودن

« آقای رجوی باز مثل همیشه يك اشتباه «جزئی» می کند که اتفاقاً با همه «ریز» بودن و جزئی بودن، خیلی هم تعیین کننده است. ایشان تفاوت عمیق «استفاده از خدمات لیبرال های بورژوا» و «مصالحه های عملی» با آنها را، قبل از سقوط تراریسم، با بعد از آن، قبل از سقوط شاه با شرایط پس از پیروزی انقلاب نمی بیند. آن روز مصالحه و همسویی با لیبرال ها، در روسیه علیه تراریسم درنده و در ایران علیه رژیم دیکتاتور وابسته شاه بود. اما امروز اتحاد با لیبرال ها علیه چه نیرو و یا نیروهایی است؟»  
(مردم شماره ۴۶۸، همان مقاله)

شرایط پس از پیروزی انقلاب ۵۷، یعنی پس از سقوط شاه، یعنی پس از سقوط تراریسم و از نظر تاریخی یعنی شرایط پس از انقلاب فوریه - نه اکتبر - ۱۹۱۷ از نظر دبیر اول، پایان کار است. دبیر اول «هر نوع سازش ملی» از جمله با اقشاری از بورژوازی ملی را برای پیش برد اهداف مترقی انقلاب، رشوه دهی به بورژوازی ملی می داند و اتحاد با جناح رادیکال تر بورژوازی ملی برای دست یابی به حکومت ملی، دموکراتیک را - گرچه خود فریادها در همین باره کشیده اند که: «بخشی از بورژوازی ملی در صفوف خلق جای دارد» و ما اسناد به قدر کافی و لازم را در همین جزوه آورده ایم - اتحاد با نیروهای بیرون از جبهه خلق می شمارد!!؟

از این جا معلوم می شود، آنها که مسائل انقلاب امروز ایران را از طرفی همسو و همعنان و همزمان با جنبش امیر افغان می دانند، اینک و در شرایط فعلی با برچسب زنی و بی اعتنائی به جوش و خروش بورژوازی برای دمکراسی، دچار چه چپ روی خالصی هستند. آیا این يك تکرار عینی دیگری از سکتاریسم حاکم بر مرکز حزب توده ایران، نظیر آنچه در قبل از سال ۱۳۳۲ بود، نیست و به يك پلنوم چهارم دیگر ختم نخواهد شد؟

آیا حمله کنونی رهبران حزب توده ایران به «مجموعه بورژوازی ملی» و به همه بخش ها و قشرهای آن، صد در صد مغایر با اساس يك حکومت ملی - دموکراتیک که این همه از آن دم زده اند، نمی شود؟ شاید این ها هم مثل لنین همه توجه را به کارگران معطوف داشته و می خواهند یکسر به سوی سوسیالیسم بروند و از این روست که نمی خواهند بورژوازی ملی را به حساب بیاورند؟  
اما واقعیت شگفت این که چپ روی امروز رهبران حزب توده که مفهوم سوژکتیوی و مرحله ای دارد، به شکل ابژکتیوی نه باشعار «به پیش» بلکه با فرمان

شرافتمندانه به خلق، همراه با سایر نیروهای ضدامپریالیستی و همکاری با حزب حاکم بودند. جریان پیشرفت حوادث بدین نحو، طبیعتاً مانع تحقق کامل‌تر آرمان توده زحمتکش و جلب آنان به شرکت فعال در امور اجتماعی و سیاسی و سازندگی دولتی می‌گشت. مبارزه سیاسی در فرجام به صورت حدت یافتن تضادهایی که در داخل حزب حاکم متراکم گشته بود، به صورت محدود کردن و حتی منع رسمی فعالیت سایر احزاب مترقی دموکراتیک ملی و به صورت تعقیب طرفداران سوسیالیسم علمی ظاهر می‌گشت. در نتیجه این عوامل کار به آنجا می‌رسید که یک رژیم سیاسی که از لحاظ امکانات بالقوه خود ضد امپریالیستی بود، گوئی در هوا معلق می‌ماند و تکیه‌گاه اجتماعی مستحکم لازم را به دست نمی‌آورد و مجبور می‌شد به طور عمده به ارتش (و در کشور ما و آنهم فقط در حال حاضر، به پاسداران) اتکا کند، ارتشی که در صفوف آن هنوز عوامل اپوزیونی راست و آشکارا ارتجاعی که می‌خواستند کشور را به عقب بازگردانند، کم نبود». (مسائل معاصر آسیا و آفریقا، ص ۹۰ و ۹۱).

آری، دبیر اول فقط بخشی از نقل قول فوق را آورده است که به کار تثبیت و توجیه و انقلابی نشان دادن انحصارطلبی موجود، که دبیر اول در پی تطهیر آن است، می‌خورده است. اما به آن تجاربی که اولیانفسکی به عنوان نتیجه اجباری چنین انحصارطلبی‌ها، بازگو کرده است، عمداً و ابداً اعتنایی نداشته است. تصویر کاملی که اولیانفسکی از علت وجودی انحصارطلبی در جنبش‌های ملی - دموکراتیک معاصر رسم می‌نماید، این که آن را «سنگ راه ایجاد جبهه ضد امپریالیستی تمام نیروهای دموکراتیک و مترقی» دانسته، و پایان کار آن را محدود کردن و منع رسمی و سرکوب سایر احزاب مترقی و طرفداران سوسیالیسم علمی به وسیله ارتش می‌داند، به وجه حیرت‌انگیزی با وضع دیروز و امروز و لامحاله فردای انقلاب ما تطبیق موبه‌مو نموده و می‌نماید.

حالا باید دید کدام کسان مفهوم واقعی تحلیل اولیانفسکی، یعنی در واقع مفهوم واقعی روند جنبش‌های انقلابی معاصر را درست‌تر دریافته‌اند؟ «مجاهدین» که بر مبنای درس‌آموزی از تجارب گران بهای انقلابات دیگر، برای آزاد ساختن انقلاب ما از چنگال انحصارطلبان، این دستورالعمل روز که تا بی‌نهایت

سمت گیری‌های ارتجاعی خورده بورژوازی حاکم، و مترقی وانمود کردن آن، همان پرتگاهی است که رهبران سزب توده ایران، مدت‌هاست با سر درون آن سقوط کرده‌اند و درست در نیمه راه تلاشی کامل در برخورد با صخره‌های تاریخ معاصر ایران است که، با نگاهی وارونه، «مجاهدین» را در «لبه» پرتگاه می‌بینند.

واقعاً دبیر اول برای توجیه خود، برای طبیعی و موجه جلوه‌دادن همه سمت گیری‌های غیر مترقی، همه سرکوب‌های غیر دموکراتیک جمهوری و برای «معصوم» کردن همه اشتباهات ناگزیراً تاریخی که از طرف خورده بورژوازی حاکم و وامانده ایران اعمال می‌شود است که دست به دامان اولیانفسکی می‌زند و از قول او در «پاسخ‌نامه» خویش می‌نویسد:

«همین که یکی از احزاب مترقی دموکراتیک ملی به حکومت می‌رسد، معمولاً می‌کوشد سایر احزاب و سازمان‌های مترقی را از صفحه زندگی اجتماعی و سیاسی براند و انحصار مطلق خود را برقرار کند». (مسائل معاصر آسیا و آفریقا، ص ۹۰، نقل شده در مقاله پیش گفته، در نامه مردم شماره ۴۶۸).

اما دبیر اول، عمداً نقل قول خود را گسیخته می‌سازد، به همین جا متوقف می‌نماید و دنباله آن، یعنی نتیجه گیری اولیانفسکی در این باره که چنین انحصار طلبی‌هایی اجباراً راه به کجا می‌برد را، بیان نمی‌کند:

«به عبارت دیگر، این تضادها سنگ راه ایجاد جبهه واحد ضد امپریالیستی تمام نیروهای دموکراتیک و مترقی شده‌اند. در برخی از کشورهای عربی در مراحل جداگانه جنبش آزادی بخش ملی، پراکندگی نسبتاً عمیق و گاهی حتی مبارزه حاد بین دسته‌های مختلف به چشم می‌خورد.

همین که یکی از احزاب مترقی دموکراتیک ملی به حکومت می‌رسد معمولاً می‌کوشد سایر احزاب و سازمان‌های مترقی را از صحنه زندگی اجتماعی و سیاسی براند و انحصار مطلق خود را برقرار کند. حزب و یا نیرومندترین فراکسیون آن که در رأس رژیم قرار گرفته بود کوشش خود را در جهت وارد آوردن ضربه بر سایر سازمان‌های مترقی که بر آن‌ها به چشم رقیب می‌نگریست به کار می‌بست، هر چند این سازمان‌ها مدعی گرفتن حاکمیت نبودند و تنها خواستار خدمت

نهادهای کشور، طرح نخستین اصلاح امور و تداوم انقلاب و اولین قدم اساسی در «راه نجات» است. این ضرورت مرحله کنونی انقلاب ماست و بدون تحقق آن راهی برای خروج از اوضاع وخیم کنونی و غلبه بر خطرات و تهدیدهایی که متوجه انقلاب شده است، نخواهد بود» (مجاهد، شماره ۱۱۲، سرمقاله)

و یا دبیر اول که به جای ایستادگی در مقابل انحصار طلبی می نویسد: «کنه مسئله این جاست که، دموکرات‌های انقلابی، اغلب در آغاز کار، با سوء ظن، تردید و دغدغه خاطر به‌دیگر نیروهای انقلابی می‌نگرند. افق محدود و طبع انحصار طلب این نیروها به «جبهه» گیری در برابر متحدان و یاران طبیعی‌شان می‌انجامد. تنها تجربه زندگی و رویه سنجیده سازمان‌ها و عناصر سیاسی ژرف‌تر و عاقل‌تر است که این انحصارطلبان بی‌اعتماد و انقلابی (!) را قادر می‌سازد از حصارهای تنگ خود فراتر روند و برپیش‌داوری خود غلبه کنند» (نامه مردم شماره ۴۶۸، همان مقاله)

دبیر اول به آغاز کار که تردید و سوء ظن انحصار طلبان نسبت به‌دیگر نیروهای انقلابی و دموکرات است، اشاره می‌کند. اما به پایان این انحصارطلبی، - اگر اجازه حیات و گسترش بیابد و در مقابل اراده خلق قرار نگیرد - هیچ مطلبی نمی‌گوید. تجارب زندگی ویژه دبیر اول به او آموخته است که با روش‌های «سنجیده» و «عاقلانه» - که عمل کرد او در ۲ سال گذشته این کلمات را «دنبال‌روی» و «تسلیم» معنی کرده است - دل این انحصار طلبان را به دست آورد و از این طریق است که گمان می‌کند سرانجام انحصارطلبان از حصارهای تنگ خود بیرون آمده، از اعمال ضد دموکراتیک دست برمی‌دارند.

اما در این باره نیز بگذاریم همان دانشمند بلند آوازه دبیر اول، ر. اولیا نفسکی، وی را تکان دهد، از خواب عمیق فصلی‌اش بیدار سازد و به او تجربه واقعی زندگی بیاموزد:

«البته اشتباه خواهد بود اگر تصور شود که پدیده «وقفه» در دموکراسی ملی، یک پدیده سطحی است که دارای مفاهیم مهم سیاسی نبوده و به آسانی رفع خواهد شد. تکرار می‌کنیم که این از خصلت دوگانه توده‌های غیر پرولتری زحمتکشان ناشی می‌شود و این دوگانگی (اگر به حال خود رها شود)



واقعی، امکان پذیر و ضروری است، را صادر می کنند:

«خلع ید از حزب انحصار طلب حاکم، نخستین قدم اساسی  
در راه نجات»

اینک ببینیم که برای در آمدن از اوضاع کنونی و غلبه بر آن «چه باید کرد» و «راه نجات» چیست؟... باید در درجه اول عوامل و به خصوص علت اصلی به وجود آورنده آن را بشناسیم و مانع و رادع اصلی را که راه پیشرفت و بهبود امور را سد کرده است، تشخیص بدهیم... بدیهی است که شرایط کنونی نه یک وضعیت «جبری و اجتناب ناپذیر» بوده و نه یک «بن بست ناگشودنی» است... این به خصوص وظیفه نیروها و عناصر آگاه و انقلابی است که... با تحلیل مشخص از شرایط مشخص، علل ناکامی ها و موانع پیشرفت را بازشناخته... با آگاه نمودن توده های مردم آن ها را در مسیر غلبه بر این مشکلات و موانع بسیج نموده و سمت دهند... اما در بررسی علت اصلی اوضاع کنونی... بدون شك باید ریشه مشکلات را در حاکمیت سیاسی بعد از انقلاب جست و جو کنیم... جریان انحصار طلبی حاکم یک ایده مجرد و ذهنی نیست، بلکه جریانی است که به طور عینی و مادی در افراد و عناصر مشخصی که عموماً در یک تشکل و به اصطلاح حزب گرد آمده اند متجلی می شود که همان حزب حاکم، یعنی حزب جمهوری اسلامی است... ما نشان داده ایم که اوضاع کنونی چیزی جز نتیجه عمل کردهای جریان انحصار طلب حاکم که پس از انقلاب زمام امور را در دست گرفته و به تدریج مواضع کلیدی حاکمیت و قدرت را در قبضه انحصاری خود در آورده است، نمی باشد... جریانی که... حاضر نشده و اصلاً نمی توانسته و نمی تواند هیچ نیروی دیگر و به خصوص هیچ نیروی انقلابی را در صحنه ببیند و تحمل کند... قبلاً گفته ایم تا وقتی این جریان، حاکمیت انحصاری خود را بر کلیه شئون مملکت حفظ کند، هیچ بهبودی در اوضاع و احوال پیدا نخواهد شد و چشم انداز روز به روز تیره تر خواهد گشت... بنابراین امروز خلع ید از حزب حاکم و عوامل و ایادی انحصار طلب آن در کلیه قوا و



در يك دوران کوتاه تاریخی قابل رفع نیست. «وقفه و در نیمه راه ماندگی» که مورد بحث ماست به مبارزه عمومی سوسیالیسم واقعاً موجود و دموکراسی ملی علیه امپریالیسم، زیان وارد می‌سازد... این «وقفه» ها رهبران کشورهای را که سابقاً به راه سمت‌گیری سوسیالیستی می‌رفتند... منطقاً به سوی سیاستی ضد ملی سوق می‌دهد، خشم و نفرت نیروهای واقعاً دموکراتیک انقلابی و توده‌های وسیع و همهٔ محافل ضد امپریالیستی (البته به استثنای رهبران حزب توده) را برمی‌انگیزد. «وقفه»، و در نیمه راه ماندن و «از نیمه راه بازگشتن» دموکراسی ملی بالاخره به‌سازش با امپریالیسم و خیانت ملی منجر می‌شود، تجربهٔ زندگی بر این گواهی می‌دهد.» (مسائل معاصر آسیا و آفریقا، ر. اولیانفسکی ص ۵۹)

از هر سو که بنگریم، معلوم می‌شود که دفاع رهبران حزب تودهٔ ایران از خورده‌بورژوازی انحصارطلب حاکم بر ایران وسیعی در «عادی نمایاندن» پدیدهٔ «وقفه» در دموکراسی ملی و «انحصارطلبی» از سوی حاکمیت، به وسیلهٔ این رهبران، هیچ محمل و توجیه و تطبیق عینی و ذهنی نداشته، جداً با مارکسیسم و با تجارب جنبش‌های ملی معاصر برخورد پیدا می‌کند. این دفاع، فقط وجه دیگری از خصائص مشهور رهبران حزب تودهٔ ایران را عریان می‌سازد که همان ستایش و دنباله‌روی آنان از حاکمیت و جست و جوی نکات مثبت برای همکاری وسیع‌تر با «دولت» است. و این نیز پرتگاه دیگری است که رهبران حزب تودهٔ ایران از سال‌ها قبل در آن سرنگون شده‌اند و دیده نمی‌شود که کوششی برای نجات خویش از عمق آن به‌کاربرند.



DSR

۱۵۲۳

۱۳۹۲

بهاء ۵۰ ریال